فهرست مطالب

- کتاب اول : طب النبی
- مقدمه مترجم
- متن رساله طب النبی
- کتاب دوم : طب الصادق
- پیشگفتار
- تاریخ طب و مبدء ظهور آن
- طب نزد عربها
- طب امام صادق علیه السلام
- مناظره امام با طبیب هندی
- تعداد استخوانهای بدن انسان
- جریان خون
- چگونگی شنیدن و دیدن
- انتقال بیماری و میکروبها
- تاریخ میکروبها
- حدیث «اهلیلجه» (هلیله)
- رهنمودهای طبی امام
- ۱ـ سردرد
- ۲ـ زکام
- ۳ـ ضعف بینایی
- ۴ـ سفیدی چشم
- ۵ـ درد شکم و اسهال.
- ۶ـ اسهال
- ۷ـصدای شکم
- ۸ـ بادهای درد آور
- ۹ـ ضعف بدن
- ۱۰ـ تب نوبه

- ۱۱ـ اسهال تاءم با درد
- ۱۲ـ پیدایش لکه در پوست
- ۱۳ـبلغم زیاد
- ۱۴ـ شدت بول
- ۱۵ـ کمی فرزند
- ۱۶ـ ضعف قوه باه
- سخنان امام در خواص بعضی از گیاهان
- ۱ـ سیر
- ۲- پیاز
- ۳ـ ترب
- ۴ـ هویج
- ۵ـ بادمجان
- ۶ـ کدو
- فوائد میوه‌ها و سبزیها
- ۱ـ انگور
- ۲ـ سیب
- ۳ـ انار
- ۴ـ به
- ۶ـ خرما
- ۷ـ کاهو
- ۸ـ کاسنی
- سخنان جاودان امام در طب
- امام صادق علیه السلام و درمان روحی
- ۱ـ غضب
- ۲ـ دروغ
- ۳ـ حسد
- ۴ـ تکبر

- ۵ـ خلف وعده
- ۶ـ حرص
- ۷ـ مراء و جدال
- پزشکان عصر امام صادق علیه السلام
- ۱. جرجیس بن جبرائیل
- ۲ـ عیسی بن شهلافا
- ۳ـ ابن بطریق
- ۴ـ فراست بن شحناثا
- ۵ـ موسی بن اسرائیل کوفی
- ۶ـ خصیب پزشک

کتاب اول : طب النبی

مقدمه مترجم

درست است که قرآن کریم برای هدایت و تربیت بشر نازل شده و آیات‌قرآنی همواره هدفهای تربیتی را دنبال می‌کند ولی گاهی به مناسبتهایی‌توجه به بهداشت جسمی هم شده و کلیاتی در این زمینه در قرآن آمده‌است مانند آیه شریفه‌ای که دستور رعایت تعادل در خوردن و آشامیدن رامی دهد: «کلوا و اشربوا و لاتسرفوا» و یا آیه‌ای که از انسان‌می خواهد که به غذایی که می خورد درست بنگرد و در آن تحقیق کند:«ولینظر الانسان الی طعامه» و یا از برخی از میوه‌ها و سبزیهانام می برد.

همچنین پیشوایان اسلام که هدف اصلی و اساسی آنها و تربیت افراد وآموزش مبانی عقیدتی و طرح ارزشهای اخلاقی و انسانی برای جامعه‌بشری بود گاه گاهی به مناسبتهای در مورد بهداشت و درمان و خواص‌بعضی از غذاها مطالبی بیان داشته‌اند که قسمتهایی از آن روایتهای منقول ازآن بزرگواران، هم اکنون در دست است و حتی کتابهای تحت عنوان «طب‌النبی» و «طب الائمه» و «الصادق» و « طب الرضا» منسوب‌به آنان در اختیار ماست. به خاطر همین اشارات و راهنماییهای قرآن وحدیث، مسلمانان تشویق شدند که درباره طب و بهداشت و سایر علوم‌مادی تحقیق کنند و لذا از

همـمـان قـرون اولیه اسلامی مسلمانان به ترجمه‌کتابهای علمی و طبی که به زبانهای دیگر نوشته شده بود اقدام کردند.
تـنـهـا در زمان ماءمون، خلیفه عباسی، هشتاد جلد کتاب طبی که بیشتر آنها ازجـالـیـنـوس و بـقـراط بـود بـه عـربـی تـرجـمـه شد که از جمله آنها بود کـتـابـهـای‌مرض‌های حاد و اپیدمی به ترجمه عیسی بن یحیی و تشریح رحم به‌ترجمه حبیش الاعسم و آب و هوا و طبیعت انسان و نیروی غذاها و پزشک‌و فـیلسوف به ترجمه حنین بن اسحق و پادزهر به ترجمه ابن بطریق وکتابهای بسیار دیگر.
هـمـچـنـین مسلمانان با آشنایی با مدرسه جندی شاپور که در خوزستان بود وقـدمـت چـنـدیـن صـد سـالـه داشـت در امـر طـب و طبابت به مهارتهای تازه‌ای‌دست یافتند. جندی شاپور محل تلاقی طب شرق و غرب آن زمان بود و درآنـجـا طـب یـونـانـی هـمراه با طب هندی به اضافه طب سنتی ایرانی در هم‌آمیخته بود.
تشویق پیشوایان اسلام از طب و استخدام پزشکان مسیحی و یهودی دردستگاه خـلـفـا از یک سو و نیاز جامعه اسلامی از سوی دیگر باعث شد که‌مسلمانان به علم پزشکی روی آوردند و در این رشته کار کردند و پس ازمرحله ترجمه، خود بـه تـاءلـیف کتابهای طبی پرداختند و ابتکارات ونوآوری‌های خود را به رشته تـحـریـر در آوردنـد. از جـمله کتابهای طبی مهم‌می توان از فردوس الحکمه تاءلیف علی بن ربن طبری و کتابهای متعددمحمد زکریای رازی مانند الحاوی و الطب المنصوری و من لا یحضرالطبیب و نیز کتابهای ابن سینا مانند قانون و کتابهای دیگر نام برد.
ایـن کـتـاب هـمـچـون پـلـی بـرای انتقال دانسته‌های پزشکی برای نسلهای بـعـدی،ارش فـوق الـعـاده‌ای داشتند، همچنین مسلمانان همزمان با تاءلیف کتابهای‌طبی، دست به ابتکاراتی زدند که در عالم پزشکی بی سابقه بود.
درسـت اسـت کـه طـب اسلامی بر پایه آرای بقراط و جالینوس و طب هندی وایرانی پی‌ریزی شد، اما بعدها پزشکان مسلمانان مطالب بسیاری بر آن‌افزودند و تـجـربـیات تازه‌ای کسب کردند و حتی مطالب آنان را مورد نقد وایراد قرار

دادند. ابوزکریای رازی کتابی به نام شکوک بر جالینوس نوشته ودر مقدمه آن می گوید:
«مقام جالینوس بر هیچ کس پوشیده نیست و ممکن است بعضی از کوته‌نظران مرا بدین کار ملامت وسرزنش نمایند، ولی فیلسوف وحکیم بر من‌خرده نخواهند گرفت به دلیل آنکه در حکمت و فلسفه تقلید جایز نیست ومی بایست از روی دلیل و برهان گفتگو به عمل آید واگر جالینوس زنده می‌بود، مرا بدین تاءلیف ستایش می کرد.»
همچنین مسلمانان برای درمان بیماران بیمارستانها ساختند وسابقه آن به‌زمان پیامبر اسلام می رسد. بنا به روایت ابن هشام، پیامبر خدا صلی الله‌علیه و آله و سلم در جنگ خندق خیمه‌ای را به مجروحان جنگی‌اختصاص داده بود و هر یک از سربازان اسلام که زخمی می شد به آن‌خیمه انتقال می یافت و بانویی به نام رفیده پرستاری از مجروحان را به‌عهده داشت. بنابراین می‌توان گفت که اولین بیمارستان در اسلام به زمان‌رسول خدا مربوط می شود.
پس از اولین بیمارستان تحت عنوان «دار المرضی»در سال ۸۸ هجری درعهد ولیدبن عبدالملک ساخته شد که در آنجا بیماران بستری می شدند وپزشکان با دریافت حقوق از آنان مراقبت می کردند.
از آن پس همزمان با شکوفایی تمدن اسلامی و پیشرفت علوم و بخصوص‌علم پزشکی بیمارستانهای متعدد و مجهزی در بلاد اسلامی ساخته شد که‌از جمله آنها بیمارستان «رشیدیه»بغداد بود که به دستور هارون الرشید وبا اقتباس از بیمارستان جندی شاپور ساخته شد و سرپرستی آن را جبرئیل‌بن بختیشوع به عهده گرفت. [1]
بعدها بیمارستانهای بسیاری، هم به وسیله خلفا و امرا و هم به وسیله افرادثروتمند و خیر تاءسیس گردید، مانند بیمارستان برامکه، بیمارستان عضدی،بیمارستان مقتدری که همه اینها در بغداد بود و بیمارستانهایی در شهرهای‌دیگر، مانند بیمارستان ری (که سرپرستی آن را مدتی ابوزکریای رازی به‌عهده داشت)و بیمارستان مغافر، بیمارستان میافارقین، بیمارستان نصیبین،بیمارستان موصل و بیمارستان ابن طولون در مصر و غیر آنها به

وجود آمد.
بعضی از این بیمارستانها بسیار مجهز بود و خدمات زیادی را ارائه می‌داد ازجمله بیمارستان عضدی را می توان نام برد که به وسیله عضدالدوله دیلمی‌تاءسیس شد.
پا به پای پیشرفتهایی که در علم پزشکی نصیب مسلمانان گردید در امرداروسازی هم فعالیتهای گسترده‌ای به عمل آمد. مسلمانان از یک سو برای‌تهیه مواد اولیه دارو و گیاهان دارویی و مواد معدنی از هند یا جاهای‌دیگرکوشش کردند و از سوی دیگر با آزمایشهای مداوم در کشف ترکیبات‌جدید دارویی توفیقات مهمی به دست آوردند.
جرجی زیدان می گوید: «غربی‌ها تاریخ داروسازی را بررسی کردند و به‌این نتیجه رسیدند که مسلمانها بنیانگذاران فن داروسازی هستند».[۲]
معمولا طبیب خود دارو می داد ولی گاهی هم نسخه می نوشت که می بایداز داروخانه‌ها که به صیدلیه و صیدنیه معروف بود، تهیه می شد. الگودتعجب می کنند که چگونه در تمدن اسلامی حرفه پزشکی از داروسازی‌جدا شده بود و اضافه می کند توسعه سریع مفردات پزشکی و مهارت‌بیشتر در ترکیب داروها که مستلزم این رشته بود، مردان متخصصی لازم‌داشت.[۳]
علاوه بر داروهای گیاهی، مسلمانان از ترکیب شیمیایی هم در معالجه‌بیماران استفاده می کردند. جرجی زیدان اسامی چند نوع ترکیبات‌شیمیایی را که امروز هم در طب کاربرد زیادی دارد نام می برد که برای اولین‌بار مسلمانان آنها را کشف کرده‌اند.[۴]
از آنچه گفتیم ارزش واهمیت طب وبهداشت از نظر مسلمانان روشن گردیدواین از برکت راهنماییهای قرآن و پیشوایان اسلام بود وپیشوایان اسلام‌همانگونه که در کتابهای حدیثی آمده به تفضیل درباره این موضوع سخن‌گفته‌اند و روش تندرستی را یاد داده‌اند.
برخی از دانشمندان اسلامی این روایات را جمع آوری کرده ومجموعه‌های گرانقدری را به وجود آورده‌اند که از جمله آنها کتاب طب‌النبی از ابولعباس مستغفری و کتاب طب الصادق از محمد خلیلی است که‌اینک ترجمه کامل هر

دو کتاب تقدیم خوانندگان محترم می شود

یعقوب مراغی

متن رساله طب النبی

بسم الله الرحمن الرحیم

این رساله‌ای است که «طب النبی» نامیده می شود.

با حذف اسناد دیدم که چنین نوشته شده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند مرضی را نیافریده مگر اینکه برای آن دوایی آفریده است مگرمرگ.

و فرمود :

کسی که بیماری را نازل کرده، دوا را هم نازل کرده است.

و فرمود :

کسانی را که طبیعت گرم دارند، به طول عمر مژده بده

و فرمود :

اصل هر بیماری برودت است.

و فرمود :

معده خانه بیماری و پرهیز سرآمد هر دواست و به نفس خود آنچه را که‌عادت داده‌ای بده.

و فرمود :

دوست داشتنی‌ترین طعام نزد خدا طعامی است که دستهای بسیاری سوی‌آن دراز شود.

و فرمود :

خوردن با یک انگشت، خوردن شیطان است و با دو انگشت خوردن‌عیاران است و با سه انگشت، خوردن پیامبران است.

و فرمود :

طعام را سرد کن که طعام داغ برکت ندارد.

و فرمود :

وقتی غذا می خورید کفشهای خود را درآورید که آن باعث راحتی پاهای‌شما و

یک سنت زیباست.

و فرمود :

خوردن همراه با خادمان از تواضع است، پس هر کس با آنان غذا بخورد،بهشت مشتاق او می شود.

و فرمود :

خوردن در بازار از پستی است.

و فرمود :

مؤمن با اشتهای خانواده‌اش غذا می خورد و منافق خانواده‌اش با اشتهای او غذا می خورد.

و فرمود :

وقتی غذایی گذاشته شد، پس آنچه را که مقابل اوست بخورد و بالای آن رانخورد و چون برکت از بالای آن می آید و هیچ یک از شما از پیش غذا بلندنشود و دست خود را از آن نکشد مگر بعد از آنکه دیگران دست خود را کشیدند اگرچه سیر شده باشد چون این کار باعث خجالت‌همنشین می شود.

و فرمود :

برکت در وسط طعام است پس از کناره‌های آن بخورید و از وسط آن‌نخورید.

و فرمود :

برکت در سه چیز است: جماعت، سحور و ترید.

و فرمود :

هرکس (در غذا خوردن) از دو چوب استفاده کند، از درد دو کلیه در امان‌خواهد بود.

و فرمود :

پس از خوردن طعام خلال کنید و دهانتان را با آب بشویید که باعث سالم‌بودن دندانها می‌شود

و فرمود :

خلال کنید که آن از نظافت است و نظافت از ایمان است و ایمان با صاحب‌خود

در بهشت است.

و فرمود :

غذای شخص سخاوتمند دواست و غذای شخص بخیل بیماری است.

و فرمود :

کاسه برای کسی که آن را بلیسد، طلب آمرزش می کند.

و فرمود :

با هم غذا بخورید و متفرق نشوید که برکت در جماعت است.

و فرمود :

کسی که گرسنه باشد و یا احتیاج پیدا کند و آن را از مردم پنهان سازد و به سوی خدا برود، بر خدا حق است که روزی حلال یک سال‌او را بازگشاید.

و فرمود :

هر کس از آنچه را که از سفره می افتد بخورد، در وسعت روزی زندگی می‌کند و او و فرزند او از حرام نگهداشته می شوند.

و فرمود :

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، مهمان خود را گرامی بدارد.

و فرمود :

از تواضع است که شخص بازمانده برادرش را بیاشامد.

و فرمود :

هر کس که غذای او اندک باشد حساب او نیز اندک خواهد بود.

و فرمود :

هیچ یک از شما ایستاده آب نخورد و اگر خورد برگرداند.

و فرمود :

محتکر در دنیا و آخرت ملعون است.

و فرمود :

احتکار در ده چیز است: گندم و جو و خرما و کشمش و ذرت و روغن وعسل و

پنیر و گردو و روغن زیتون.

و فرمود :

اگر کسی تجارتی جز در خوردنیها نداشته باشد، طغیان و ستم می کند.

و فرمود :

هر کس طعامی را جمع کند و چهل روز آن را نگهدارد تا گران شود، او ازخدا بیزار و خدا از او بیزار است.

و فرمود :

هر کس بر مسلمانان طعامی را احتکار کند خداوند او را به جذام و مفلس‌شدن مبتلا می‌کند.

و فرمود :

سحری بخورید که در آن برکت است.

و فرمود :

بر خلاف اهل کتاب سحری بخورید.

و فرمود :

بهترین غذای شما نان و بهترین میوه شما انگور است.

و فرمود :

بر شما باد وقت خرما چیدن از درخت ... هنگامی که ... یعنی از آنان باشید[۵]

و فرمود :

بر شما باد «هریسه» (طعامی که از گوشت و حبوبات درست می شود)که آن چهل روز باعث نشاط در عبادت می شود و آن غذایی است که به‌جای مائده عیسی بر ما نازل شده است.

و فرمود :

نان را با چاقو نبرید و آن را گرامی بدارید که خدا آن را گرامی داشته است.

و فرمود :

سه بار نمک خوردن پیش از غذا از فرزند آدم هفتاد و دو نوع بلا رامی‌گرداند که از جمله آنهاست جنون و جذام و برص.

و فرمود :

سرور خورشتهای شما نمک است.

و فرمود :

هـرکس پیش از هر چیز نمک بخورد سیصد و سی نوع بلا از او دفع می‌شودکه آسان ترین آنها جذام است.

و فرمود :

با نمک شروع کنید که آن دوای هفتاد درد است.

و فرمود :

بهترین صدقه آب است.

و فرمود :

سرور نوشیدنیهای دنیا و آخرت آب است.

و فرمود :

تب از چرک جهنم است.

و فرمود :

وقتی میل به آب داشتید آن را به صورت مکیدن بخورید و پی در پی‌نخورید.

و فرمود :

پی در پی خوردن باعث تشنگی می شود.

و فرمود :

هـر غـذا و نـوشـیـدنـی کـه حـیـوانـی در آن بیفتد که خون جهنده ندارد و بمیرد،حلال و پاک است.

و فرمود :

هرکس به خوردن زیاد طعام و آب عادت کند قلب او قساوت می‌گیرد.

و فرمود :

هر وقت یکی از شما آب بخورد و سه بار نفس بکشد، در امان خواهد بود.

و فرمود :

بدترین امت من کسانی هستند که مغز استخوان را بخورند.

و فرمود :

شیطان یاران خود را می خواند و می گوید بر شما باد گوشت و مسکر و نای(یک نوع آلت موسیقی) که من مجموعه شرها را جز در آنها نیافتم.

و فرمود :

بهترین خورشت در دنیا و آخرت گوشت است.

و فرمود :

بر شما باد به خوردن گوشت شتر بر خلاف یهود (که نمی‌خورند).

و فرمود :

هر کس چهل روز گوشت نخورد اخلاقش بد می شود.

و فرمود :

هرکس در حال ضرورت، خوردن گوشت مردار و خون و گوشت خوک راترک کند و بمیرد در آتش جهنم جاودان میماند.

و فرمود :

گوشت را در سفره با چاقو نبرید که آن از کارهای عجمهاست و آن را بادندان بخورید که گواراتر و بهتر است.

و فرمود :

از صید جموس جز ماهی را نخورید.

و فرمود :

هر کس چهل روز گوشت نخورد قلب او قساوت می‌گیرد.

و فرمود :

خداوند به یکی از پیامبران خود که از ضعف شکایت کرده بود، وحی کردکه گوشت را با شیر بپزد که شفا و برکت در آنهاست.

و فرمود :

برنج در میان غذاها مانند رئیس در میان قوم است و من در میان پیامبران‌مانند نمک در غذا هستم.

و فرمود :
هر کس میوه را به تنهایی بخورد به او ضرر نمی‌رساند.
و فرمود :
با روغن بنفشه خود را چرب کنید که آن در تابستان سرد و در زمستان گرم‌است.
و فرمود :
زنهای حامله خود را شیر بدهید که آن عقل بچه را زیاد می کند.
و فرمود :
هر وقت شیر خوردید دهانتان را بشویید که در آن چربی است.
و فرمود :
سه چیز است که برگردانیده نمی‌شود: متکا و شیر و روغن.
و فرمود :
خوردن پنیر بیماری است و گردو دوا است و اگر با هم باشند دوا هستند.
و فرمود :

خوردن شیر از ایمان است.
و فرمود :
بر شما باد شیر که آن حرارت را از قلب بر طرف می کند همانگونه که‌انگشت، عرق را از پیشانی برطرف می کند و نیز خوردن شیر، پشت رامحکم می کند و بر عقل می‌افزاید و ذهن را ذکاوت می‌دهد و چشم را جلامی بخشد و فراموشی را از بین می‌برد.
و فرمود :
ده چیز باعث فراموشی می‌شود: خوردن پنیر، خوردن بازمانده موش وخوردن سیب ترش و گشنیز و حجامت کردن با نقره و رفتن از میان دو زن ونگاه کردن به کسی که بر دار زده شده و تعزیه و خواندن سنگ قبرها.
و فرمود :

هیچ چیز جز شیر جای خوردن و آشامیدن را نمی‌گیرد.

و فرمود :

یـک گـوسـفـنـد یـک بـرکت و دو گوسفند دو برکت دارد و سه گوسفند غنیمت‌است.

و فرمود :

جسم با سه چیز شاد می‌شود و رشد می‌کند: عطر و لباس نرم و خوردن‌عسل.

و فرمود :

بـر شما باد عسل، سوگند به کسی که جان من در دست اوست خانه‌ای‌نیست کـه در آن عسل باشد مگر اینکه فرشتگان به ساکنان آن خانه طلب‌آمرزش می کـنـنـد. پس اگر کسی آن را بخورد هزار دوا در درون او وارد می‌شود و هزار هـزار بـیـمـاری از او خـارج می‌شود و اگر در حالی که عسل دردرون اوست بمیرد بدن او آتش نمی‌گیرد.

و فرمود :

قلب مؤمن شیرین است و شیرینی را دوست دارد.

و فرمود :

هـر کـس در دهان برادر مؤمن خود لقمه شیرینی بگذارد و قصد رشوه‌نداشته بـاشـد و از شـر او نـترسد و جز خدا چیزی را اراده نکند، خداوند به‌وسیله آن، حرارت موقف روز قیامت را از او بر می گرداند.

و فرمود :

چه خوب است خوردن عسل که رشد می‌دهد و ناراحتی سینه را از بین‌می‌برد.

و فرمود :

هر کس حافظه بخواهد، عسل بخورد.

و فرمود :

هـر وقـت یکی از شما کنیزی بخرد، نخستین چیزی که به او می چشاندعسل باشد که برای او پاکتر است .

و فرمود :

هر وقتی زنی بچه‌ای به دنیا آورد نخستین چیزی که آن زن می خورد رطب‌و

خرمای شیرین باشد، زیرا که اگر بهتر از آن چیزی بود، خداوند به مریم‌وقتی عیسی را به دنیا آورد، می‌داد.

و فرمود :

هـر وقت رطب آمد به من تهنیت بگویید و هر وقت رطب رفت به من‌تسل‌یت بگویید.

و فرمود :

خانه‌ای که در آن خرما نباشد، در واقع طعامی در آن نیست.

و فرمود :

درخت خرما و انار از باقیمانده طینت آدم آفریده شد.

و فرمود :

عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید.

و فرمود :

خرما را با آب دهن بخورید که کرم را می کشد.

و فرمود :

چه خوب است که مؤمن سحری خرما بخورد.

و فرمود :

هر کس خرما داشته باشد، با آن افطار کند و اگر خرما نداشته باشد با آب‌افطار کند که آن پاک کننده است.

و فرمود :

شربت عسل را هر کس بیاورد بر نگردانید.

و فرمود :

گـوشـت گـاو بـیـمـاری و شـیـر آن دواست و گوشت گوسفند دوا و شیر آن‌بیماری است .

و فرمود :

بـر شـمـا بـاد مـیـوها به هنگام نوبر آن که آن بدنها را سالم می‌کند و غمها را بـرطـرف مـی‌سـازد و آنـهـا را بـه هـنگام تمام شدن رها کنید که آن بیماری برای‌بدنهاست.

و فرمود :
بـهـتـریـن چـیـزی که روزه دار با آن افطار می‌کند، کشمش و خرما و یا یک چیزشیرین است.
و فرمود :
خوردن انجیر امان از قولنج است.
و فرمود :
خوردن «به» تاریکی چشم را از بین می‌برد.
و فرمود :
بهار امت من انگور و خربزه است.
و فرمود :
خـربزه را به عنوان میوه بخورید که آن بهشتی است و در آن هزار برکت وهزار رحمت است و خوردن آن شفای هر دردی است .
و فرمود :
خربزه را با دندان بخورید و آن را قطعه قطعه نکنید که آن میوه مبارک وپاکی است، دهان را پاک و قلب را مقدس و دندانها را سفید می‌کند و خدا راخشنود مـی‌سازد، بوی آن از عنبر و آب آن از کوثر و گوشت آن از بهشت ولذت آن از جنت و خوردن آن از عبادات است.
و از ابن عباس نقل شده که پیامبر فرمود: بر شما باد خربزه که در آن ده‌خصلت است: غذا و نوشیدنی و مسواک و دارای بوی خوش است و مثانه‌را شست و شو می‌دهد و سردی را قطع می‌کند و شکم را می‌شوید و آب‌پشت را زیاد می‌کند و جماع راافزایش می‌دهد و سردی را قطع می‌کند وبشره راپاک می‌سازد .
و فرمود :
بر شما باد انار و پی آن را هم بخورید که آن دباغ کننده معده است، هیچ‌دانه‌ای از آن در درون شـما قرار نمی‌گیرد مگر اینکه قلب نورانی می‌شود وچهل روز انسان را از وسوسه شیطان حفظ می‌کند.
و فرمود :
بر شما باد لیمو که آن قلب را نورانی می‌کند و بر عقل می‌افزاید.

و فرمود :
انگور را دانه دانه بخورید که گواراتر است.
و فرمود :
انجیر بخورید که به بواسیر و نقرس منفعت دارد.
و فرمود :
زیاد بادنجان بخورید که آن درختی است که در بهشت دیده‌ام، پس هرکس‌آن را با این قصد بخورد که بیماری آور است بیماری می‌آورد و هرکس با این‌قصد بخورد که دواست دوا می‌شود.
و فرمود :
کدو بخورید که اگر برای خدا گیاهی سبکتر از آن بود، آن را برای برادرم‌یونس می رویانید.
و فرمود :
وقتی یکی از شما آبگوشت تهیه می‌کند، در آن بسیار کدو بریزد که بر عقل‌و فکر می افزاید.
و فرمود :
هر کس اناری بخورد و آن را تمام کند، خداوند چهل روز قلب او را نورانی‌می کند.
و فرمود :
چه خورشت خوبی است کشمش!
و فرمود :
کسی انار نمی‌خورد مگر اینکه شیطان او چهل روز بیمار می شود.
و فرمود :
کرفس سبزی پیامبران است.
و فرمود :
هرکس سرکه بخورد، فرشته‌ای بپا می‌خیزد و برای او استغفار می‌کند تاوقتی که از آن فارغ شود.
و فرمود :

چـه خـورشـت خـوبـی است سرکه! و پیامبر از میوه‌ها انگور و خربزه رادوست می‌داشت.

و فرمود :

بـر شـمـا بـاد کـه رنـج را از بـیـن مـی‌برد و بلغم را فرو می‌نشاند و عصب را محکم‌می‌کند و بدگویی را می‌برد و قلب را نیکو می‌کند.

و فرمود :

بر شما باد کدو که آن بر عقل می‌افزاید.

و فرمود :

عناب تب و سرفه را از بین می‌برد و قلب را نورانی می‌کند.

و فرمود :

نوح از غصه به خدا شکایت کرد به او وحی شد که انگور بخورد که انگورغصه را از بین می‌برد.

و فرمود :

خـربـزه بـخـوریـد و آن را بـا دنـدان بخورید که آب آن رحمت و شیرینی آن ازشـیـریـنـی ایـمـان اسـت و ایـمـان در بـهـشـت است، پس هر کس قدری خـربـزه‌بـخـورد، خـدا بـرای او هفتاد هزار حسنه می‌نویسد و از او هفتاد هزار سیئه‌محو می‌کند.

و فرمود :

خربزه ده خصلت دارد (که پیش از این گفته شد) و اینکه برای پیامبر ازطائف خربزه‌ای آوردند آن را بوئید و بوسید سپس فرمود:

خـربـزه را بـا دنـدان بـخورید که آن از زینتهای زمین و آب آن از رحمت خدا وشیرینی آن از بهشت است.

گفته شده که روزی پیامبر در مجلس یکی از یاران خود بود که فرمود:

خـدا رحـمـت کـنـد کـسـی را کـه ما را با خربزه‌ای اطعام کند، پس علی بن ابی‌طالب علیه السلام بلند شد و رفت و مقداری خربزه آورد، پس او واصحابش از آن خوردند

و فرمود :

خـدا رحـمـت کـنـد کسی را که ما را با این اطعام کرد و نیز خدا رحمت کند هرمسلمانی را که خربزه بخورد تا روز قیامت.

و فرمود :

هـیـچ زن حامله‌ای خربزه نمی‌خورد مگر اینکه نوزاد او زیباروی و خوش‌خلق می‌شود.

و فرمود :

خـربـزه پـیـش از غـذا شـکـم را شـسـت و شو می‌دهد و بیماری را به کلی از بین‌می‌برد.

آن حـضـرت خـیار را با نمک و خربزه را با پنیر می‌خورد و میوه را به صورت‌تر می‌خورد و گاهی خربزه را با دستان خود می‌خورد.

و فرمود :

نـرگـس را بـو کـنـیـد اگر چه روزی یک بار باشد، اگر چه هفته‌ای یک بار باشد،اگر چه ماهی یک بار باشد، اگر چه سالی یک بار باشد، اگر چه در عمر یـک‌بـار بـاشـد چـون در دل نقطه‌ای از جنون و جذام و برص وجود دارد که بوئیدن‌آن، آن را از بین می‌برد.

و فرمود :

حنا خضاب اسلام است، عمل مؤمن را زیاد می‌کند و سر درد را از بین‌می‌برد و بـه چـشـم تـیزی می‌بخشد و بر جماع می‌افزاید و آن سرور گیاهان دردنیا و آخرت است.

و فرمود :

برتری روغن بنفشه بر سایر روغنها مانند برتری اسلام بر سایر ادیان‌است.

و فرمود :

هیچ برگی از کاسنی نیست مگر اینکه بر آن قطره‌ای از آب بهشت‌است.

و فرمود :

بر شما باد مرزنگوش آن را ببویید که برای «خشام » خوب است و«خشام » یک بیماری است.

و فرمود :

هر کس می‌خواهد عطری را استشمام کند گل سرخ را ببوید.

و فرمود :

خداوند برای ما خوشایندتر از حنا گیاهی نیافریده است.

و فرمود :

یک درهم در راه خدا صدقه دادن هفتصد برابر پاداش دارد.

و یک درهم جهت خضاب با حنا دادن نه هزار پاداش دارد.

و فرمود :

سفره‌های خود را با سبزی زینت دهید که خوردن آن همراه با گفتن بسم‌الله، شیاطین را می‌راند.

و فرمود :

پنیر بخورید که آن خواب می‌آورد و طعام را هضم می‌کند.

و فرمود :

سیر بخورید که در آن شفای هفتاد بیماری است.

و فرمود :

هر کس اسپند بخورد و بخوابد از سر گیجه در امان خواهد بود.

و فرمود :

هر کس سیر و پیاز و چیز بدبو بخورد به ما نزدیک نشود و به مسجد نزدیک‌نشود.

و فرمود :

وقتی به شهری وارد شدید از سبزی و پیاز آن بخورید که بیماری آن شهر رااز شما دور می‌کند و رنج را از بین می‌برد و عصب را محکم می کند و باه راافزایش می‌دهد و تب را می‌برد.

و فرمود :

بر شما باد کرفکس که اگر چیزی عقل را بیفزاید، همان است.

و فرمود :

اگر در چیزی شفاء باشد آن همان سناء است.

و فرمود :

بـر شما باد هلیله سیاه که آن از درخت بهشتی است طعم آن تلخ است ولی‌در آن شفای هر دردی است.

و فرمود :

حجامت کردن در نوزدهم وبیست ویکم هر ماه مستحب است.

و فرمود :

در شـبـی کـه بـه مـعـراج رفـتـم بـه هیچ فرشته‌ای نمی‌گذشتم مگر اینکه مـی‌گـفـت: ای مـحـمد امت خود را به حجامت کردن دستور بده و بهترین چـیـزی‌کـه بـا آن بـیـمـاریـها را مداوا می‌کنید حجامت کردن و سیاه دانه و جوزاست.

و فرمود :

خوردن خاک بر هر مسلمانی حرام است.

و فرمود :

هـر کس بمیرد در حالی که در شکم او به سنگینی یک ذره خاک باشد به‌آتش می‌افتد.

و فرمود :

هر کس خاک بخورد گویا که به قتل خود کمر بسته است.

و فرمود :

خـاک نـخـوریـد کـه در آن سـه خـصـلـت اسـت، بیماری می‌آورد و شکم را بزرگ‌می‌کند و رنگ را زرد می‌کند.

و فرمود :

هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد خداوند هفتاد سال گناه او رامی‌آمرزد.

و فرمود :

از چـهار چیز بدتان نیاید: چشم درد که رگهای کوری را قطع می‌کند و زکام کـه‌رگـهای جذام را قطع می‌کند و سرفه که رگهای فلج را قطع می‌کند و دمل که‌رگهای برص را قطع می‌کند.

و فرمود :

تب نصیب هر مؤمنی از آتش است.

و فرمود :
دردی نیست مگر درد چشم و غمی نیست مگر غم دین.
و فرمود :
تب گناهان را می‌ریزد همانگونه که درخت برگها را می‌ریزد.
و فرمود :
هر کس برای کسی که عطسه می‌کند الحمدلله بگوید از درد شکم و دردگوش و لب بریدگی در امان خواهد بود.
و فرمود :
هیچ شخصی نزد مریض هفت بار نمی‌گوید: از خداوند بزرگ که پروردگارعرش بزرگ است می‌خواهم که تو را شفابدهد مگر اینکه شفا می یابد.
و فرمود :
هر کس از دندان درد شکایت دارد، انگشت خود را روی آن بگذارد واین‌آیه را بخواند: ععع «وهوالذی انشاءکم من نفس واحده فمستقر و مستودع‌قد فصلنا الایات لقوم یذکرون وبالحق انزلنا وبالحق نزل و ما ارسلناک‌الارحمة للعالمین » ععع.
وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد مریضی می‌آمد می‌گفت: ای‌پروردگار مردم وسواس و رنج را بردار شفاء بده که تو شفا دهنده‌ای وشفایی جز شفای تو نیست.
گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مریضی را عیادت کرد پس‌فرمود: آیا برای تو دعایی بخوانم که جبرئیل به من یاد داده؟ گفت: آری یارسول الله. فرمود: به نام خدا خدا تو را از هر دردی که به تو می‌آید شفابدهد و از شر دمندگان در گرهها و از شر حسد کننده هنگامی که حسدمی‌کند تو را حفظ کند.
پایان رساله طب النبی صلی الله علیه و آله و سلم
کتاب دوم : طب الصادق
پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحیم

برای کسی که درباره زندگانی امام صادق علیه السلام چیزی می‌نویسد، یادر ناحیه‌ای از نواحی زندگی آن حضرت بحث می‌کند، چه بحث او فلسفی‌یا دینی و چه تربیتی یا اخلاقی یاادبی باشد، فرا روی خود راه روشنی را می‌بیند و زمینه گسترده‌ای می‌یابد، زیرا که آن حضرت جامع علوم الهی ومعارف بلند اسلامی و فلسفی و ادب و سایر ارزشهایی بود که همگی درشخصیت او متبلور است. مانند مکارم اخلاق و فضایل انسانی که نویسنده‌و مورخ نمی‌تواند آنها را بیان کند. هیچ ادیب یا شاعری در شعر نوشته خوددرباره آنحضرت نیاز به اندیشه بسیار ندارد.

با این باور که درباره آن حضرت دارم، خواستم که شعاعی از اشعه وجودی‌این زندگی والا را مورد بحث قرار دهم و درباره گوشه‌ای از شخصیت عظیم‌او بنویسیم. این کار مرا وادار کرد که به نوشتن درباره او علاقمند باشم وموضوع مورد نظر را به تفضیل بنویسیم و کلام او را اشباع کنم زیراکه آن‌برای من مهم بود. این موضوع عبارت از سخن گفتن درباره طب آن حضرت‌است. آری این بحث را یک بحث روشنی می‌دیدم که چندان دشوار نیستو موضوع آسانی دارد و قلم در آن به آسانی حرکت می‌کند ولی هنگامی که‌شروع به نوشتن کردم به اهمیت آن پی بردم و دشواری بحث را احساس‌کردم و دانستم که رسیدن به نهایت این موضوع دشوار است. از این جهت‌در تصمیم خود به تردید افتادم و در راه و روشی که باید پیش می‌گرفتم‌اندیشیدم و در این فکر بودم که از کجا آغاز کنم.

!بالاخره به این نتیجه رسیدم که سخن را از تاریخ طب نزد عربها در جزیزةالعرب شروع کنم و مختصری از آن بنویسم و روشن کنم که طب چگونه ازجایگاه خود حرکت کرد و به جزیرة العرب رسید و در آنجا پرورش یافت وباعقول سالم و افکار مستقیم و فطرت صاف مسلمانان در آغوش اسلام رشدپیدا کرد. این بحث را مقدمه‌ای قرار دادم که تا خواننده به میزان گسترش‌طب در عصر امام صادق علیه السلام آگاهی یابد و زمینه‌ای برای اطلاع ازآشنایی کامل امام از این علم جلیل باشد و خواننده بداند که امام

بـدون‌ایـنـکـه ایـن عـلـم را از کـسی یاد بگیرد و تنها با اخذ از پدران ونیاکان بزرگوارخود از پیامبر و جبرئیل و خدا این علم را بدست آورد.
بزودی برای خواننده آنچه را که گفتیم ثابت و روشن خواهدبود.

تاریخ طب و مبدء ظهور آن

مورخان و حکما و اطبا درباره آغاز ظهور این علم شریف و چگونگی‌پیدایش آن در جـهـان، اخـتلاف نظر دارند به گونه‌ای که محقق را دچار حیرت‌و تردید مـی‌کـنـد و انـسـان نمی‌داند که چگونه حقیقت را آشکار کند و به‌عنوان یک نویسنده امین و مؤلف با انصاف با خواننده سخن‌بگوید.
بعضی‌ها اکتشاف یا اختراع آن را به کلدانیها نسبت می‌دهند و بعضی‌ها آن‌را به ساحـران یمن و کاهنان بابل و بیشتر به یونان باستان مربوط می‌دانند.ابن ابی اصیبعه طبیب و مورخ در کتاب عیون الانباء چنین‌می‌گوید:
«پیدایش این فن را نباید به کشور یا منطقه یا گروهی خاص نسبت دادچون مـمکن است که طب نزد قومی وجود داشته و آن قوم منقرض شده واز آثار آن چیزی باقی نمانده است تا جایی که به دست فراموشی سپرده‌شده‌اند، آنگاه بر اسـاس دانـش آنـهـا نزد قوم دیگری ظهور یافته و اختراع واکتشاف آن به آنها نسبت داده شده است».
مـورخـان دیـگـر گـفـتـه‌انـد کـه طـب از جمله علومی است که کلدانیها و کـاهنان‌بابل آن را پایه گذاری کردند و آنها نخستین کسانی بودند که درباره درمـان‌بیماریها بحث کردند، آنها بیماران خود را بر سر کوچه‌ها می‌گذاشتند تـاکـسـی‌کـه مبتلا به آن مرض بوده و بهبودی یافته از آنجا بگذرد و چگونگی درمـان‌خـود را بـگـویـد و آنـهـا را بـر لـوحـهایی می‌نوشتند و در معابد خود مـی‌آویـخـتـندو از این جهت بود که طب نزد آنها از جمله کارهای کاهنان به حـسـاب‌مـی‌آمد. اقوام دیگر هم طب را از کلداینها یاد گرفتند و از جمله آنها قـوم‌عـرب بـود و لـذا مـی‌بینید که مطالب مربوط به آن در میان بیشتر امتها مانندمصریها فنیقی‌ها و آشوریها مشابه همدیگر است. پس از این یونانیها آن را بـه‌دسـت آوردنـد و پـایـه‌های آن را محکم کردند و ابواب آن را مرتب نمودند بـه‌طـوری کـه آن را بـه صـورت یـک علم در آوردند که آغاز و انجامی دارد.

سپس ایرانیها و رومیها آن را به دست آوردند.

طب نزد عربها

عربهایی که معاصره با این اقوام بودند به حکم همسایگی و اختلاط،مقداری از طب را از آن یاد گرفتند و آن را به آنچه از کلدانیها گرفته بودند و یاخود با تجربه به دست آورده بودند، اضافه کردند.

تاریخ می‌گوید: نخستین کسانی که از میان عربها پس از کاهنان سراغ طب‌رفتند، جماعتی بودند که در قرن ششم میلادی و پیش از ظهور اسلام بارومیها و ایرانیان اختلاط پیدا کردند و مشهورترین آنها مردی از قبیله تیم‌الرباب بود که «ابن جذیم» [۶] نام داشت و او کسی بود که در مهارتهای‌طبی به او مثل زده می‌شد می‌گفتند: فلانی طبیب‌تر از ابن جذیم است واوس بن حجر درباره او چنین سروده است:

فهل لکم فیها الی فاننی

بصیر بما اعیی النطاسی جذیما

یعنی درباره من چه گمان می‌برید که من به آنچه طبیب بزرگ ابن جذیم راعاجز کرده است آگاهم.

پس از او حارث بن کلده [۷] طبیب مشهور عرب متوفی سال ۵۰ هجری‌ظهور کرد و او از مدرسه گندی شاپور خوزستان [۸]

که بعدها نزد عربها به مرکز طب اسلامی شهرت یافت، فارغ شد عربها این‌مدرسه را می‌شناختند و به آن ارزش ویژه‌ای قایل بودند به خصوص پس ازآنکه شهرهای ایران در عهد خلیفه دوم در سال ۱۹ هجری فتح شد. حارث‌بن کلده در شهر طائف مشغول طبابت بود و شهرت بسیاری یافته بود اوعصر اسلام را درک کرد ولی مسلمان نشد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیماران را دستور می‌داد که نزد او روند و معالجه شوند.

پس از او ابن رومیه جراح تمیمی و سپس نضر بن حارث بن کلده ازقدیمی‌ترین کسانی از عربها که مشغول علومی مانند طب گردیدند، ظاهرشدند. نضر بن حارث در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و

سلم‌زندگی می‌کرد و او در کنار ابوسفیان به دشمنی با پیامبر بر خاسته بود، چون‌او از قبیله بنی ثقیف بود و بنی ثقیف با بنی امیه هم پیمان بودند. او درجنگ بدر به دست مسلمانان اسیر شد و مسلمانان او را کشتند و علم و طب‌او از بین رفت و با مرگ او طب از میان عرب رخت بر بست و مدتی گذشت‌و مسلمانان از طب بی بهره بودند و این از آغاز ظهور اسلام تا بخشی ازحکومت بنی امیه بود و مسلمانان گمان می‌کردند که اسلام هر چه را که‌مربوط به گذشته است از بین می‌برد و جز قرآن نباید کتاب دیگری خوانده‌شود و لذا از علوم گوناگون از جمله علم پزشکی بی‌بهره شدند و آنهامشغول تشکیل دولت اسلامی و نشر دعوت اسلام و کندن ریشه‌های شرک‌و اعتلای کلمه توحید و ایجاد وحدت بودند.

اما هنگامی که اسلام گسترش یافت و سلطنت پیدا کرد و دین به اوج خودرسید و اقوام گوناگون بر آن گردن نهادند و پادشاهان در برابر آن کوچک‌شدند، مسلمانان به این قناعت نکردند که فقط حکومت خود را در شرق وغرب گسترش بدهند بلکه به ابواب علوم روی آوردند واز هر سرزمینی‌زیبایی‌های آن را اخذ کردند و گنجینه‌های دانش آن را بدست آوردند. دراین میان علم طب برای آنها اهمیت بیشتری داشت و لذا آن را از دیگران‌اقتباس کردند و جلوتر از دیگر علوم آن را گرفتند.

تاریخ به ما گفته و کتابهای تراجم ذکر کرده که نخستین کسی که به این کاردست یازید و طب و سایر علوم بیگانه مانند شیمی و نجوم را به عربی‌منتقل کرد، خالد بن یزید بن معاویه اموی بود که به او حکیم آل مروان‌می‌گفتند و در سال ۸۵ هجری درگذشت. هنگامی که بنی مروان پس ازبرادر او معاویة بن یزید خلافت را از وی ربودند، او بخاطر هوش سرشاری‌که داشت به کسب علم پرداخت و برای همین بود که پیش بعضی ازدانشمندان رومی از جمله موریانوس رفت و از او خواست که شیمی را به‌وی یاد دهد وقتی شیمی را یاد گرفت در خواست کرد که این علم به زبان‌عربی منتقل شود، مردی به نام اصطفان آن راترجمه کرد و بدینگونه برای‌نخستین بار یک علم بیگانه به زبان عربی منتقل شد.

پس از اصطفان، ماسرجویه آمد و کتابهای بسیاری در طب و فلسفه به عربی‌ترجمه کرد و بدینگونه بعضی از آثار علمی در زمان بنی امیه پدید آمد.
پس از خالد بن یزید، طب دوران رکودی را سپری کرد و این دوران تا اواخربنی امیه و عصر سفاح از بنی العباس ادامه یافت تا اینکه پس از مرگ سفاح‌در سال ۱۳۶ خلافت به ابی جعفر منصور رسید در این موقع بود که آثارپیشرفت ظاهر شد.
منصور به احکام نجوم عقیده داشت و هم در خلافت خود و هم پیش از آن‌مطابق با گفته‌های منجمان عمل می‌کرد تا جایی که هیچ کاری نمی‌کرد مگرپس از آنکه با منجم مخصوص خود «نوبخت» ایرانی و پسرش«ابوسهل» مشورت می‌کرد. بسیاری از کتابهای نجوم و فلک را برای‌منصور ترجمه کردند، سپس اراده او برای طلب علوم بیگانه افزایش یافت وبه حکم مثل معرفی که می گوید: (الناس علی دین ملوکهم : مردم بر دین‌حکمرانان خود هستند) بسیاری از مردم در طلب این علوم رغبت نشان‌دادند و در درس و بحث آن کوشیدند، تا جایی که منصور از پادشاه روم‌درخواست کرد که برخی از کتابهای علمی را برای او بفرستد او نیز تعدادی‌کتاب از جمله کتاب اقلیدس در هندسه و بعضی از کتابهای طبیعی وکتابهای مربوط به مجسمه سازی و بسیاری از کتابهای طبی را برای منصورفرستاد و عربها به ترجمه آنها به زبان عربی همت گماردند و به آن اهتمام‌ورزیدند گویا که لب تشنه‌ای وارد آب زلال شده باشد.
در میان این علوم، به طب اهمیت و عنایت بیشتری داده شد و چیزی که براهمیت آن افزود این بود که روزی منصور به مرضی در معده دچار شد ومیل به غذا خوردن نداشت و با وجود تلاش پزشکان شهر معالجه فایده‌نکرد، پس او از وزیر خود «ربیع» خواست که پزشک ماهری پیدا کند تادر بیماری خود به او مراجعه نماید، وقتی ربیع جستجو کرد «جرجیس» نصرانی را به او نشان دادند که رئیس بیمارستان و مدرسه گندی شاپور وحاذق و ماهر بود و در علم طب کتابهایی به زبان سریانی تاءلیف کرده بود.منصور دنبال او فرستاد که در مرکز حاضر شود و پسر خود «بختیشوع»را در جای خود بگذارد. او

پـذیـرفـت و چون بر خلیفه وارد شد، خلیفه مقدم‌او را گرامی داشت و او نزد خـلـیـفه موقعیت خوبی پیدا کرد چون خلیفه در اوآثار وقار و عقل را مشاهده مـی‌کرد بخصوص اینکه فورا بیماری خلیفه رامعالجه کرد و او بهبودی حاصل نمود.
هـنگامی که او خواست به وطن و شهر خود برگردد، خلیفه مانع شد و مالهاو عـطـایـای بسیاری به او داد تا در آنجا بماند او نیز در بغداد اقامت کرد ومدتی طولانی به معالجه بیماران پرداخت آنگاه کتابهای بسیاری از طب وغیر طب را به عربی ترجمه کرد.
این حرکت جرجیس سبب شد که بسیاری از پزشکان بغداد نیز دست به‌ترجمه بزنند و کتابهایی از سریانی را ترجمه کنند واین با پشتیبانی مالی‌منصور بود، او به مترجمان بخصوص مترجمان طب بذل مال می‌کرد.
پـس عـلـم طـب در بغداد گسترش یافت وطالبان آن بسیار شد و تاءلیف در ایـن‌بـاره رواج پـیدا کرد و پزشکان مهمی ظاهر شدند که معجزه‌های طبی از آنان‌سر می‌زند.
وقتی خبر کمکهای مالی منصور و دیگر امراء و ثروتمند بغداد، شهر علم وثروت بـه پـزشـکـان منتشر شد، بسیاری از پزشکان گندی شاپور انتقال به‌بغداد را تـرجیح دادند و جرجیس فرزند خود بختیشوع را به دستور خلیفه‌به بغداد فرا خـوانـد سپس ((ماسوبه)) پدر یوحنا به بغداد آمد و پس از اوپسرش یوحنا به بـغـداد آمـد و پـس از او پسرش یوحنا جانشین او گردید تاجایی که بغداد در زمـان منصور که همان عصر زندگی امام صادق علیه‌السلام بود، کعبه علم و مـقـصـد طـالبان فضل و ادب و پایگاه مترجمان علوم‌و فنون و بخصوص طب گردید و تدریس آن شایع شد و از سوی بیماران به‌قصد معالجه پیش پزشکان می‌آمدند.
در ایـن مـیـان مـحضر امام صادق علیه السلام محل رفت و آمد طالبان فضل ومـدرسـه بـزرگـی بـرای علم و فلسفه و ادب بود و آنحضرت برای اصحاب وشـاگـردان و تشنگان علم و آنچه را شفابخش دلها و سیراب کننده عطشها بـودالـقـاء مـی کـرد و بـرای کسانی که در طلب معارف بلند بودند، درسهای

بـلیغی‌می‌داد و مطالبی می‌گفت که اگر نمی‌گفت عقول دانشمندان عصر به آنها پی‌نمی‌برد و بزرگان حکمای عصر به اسرار آن آگاهی نمی‌یافتند.
یـک نگاه گذرا به کتاب توحید مفضل [۹] وتاءملی کوتاه در مناظرات طبی امـام‌صـادق عـلـیـه السلام با پزشکان عصر خود در نشان دادن انبوهی علم و کـمال‌آگاهی او به علم طب کافی است. همچنین روشن می‌شود که سخنان پـرارزش و کلمات حکیمانه او در طب به گونه‌ای بود که پزشکان حقیقت آن رادرک نـمـی‌کردند و پس از قرنها این حقایق روشن شد و آن از وقتی بود که فـکـربـشـر بـالا رفـت و حکما تجربه‌های بسیاری بدست آوردند و اکتشافات مـهـمـی‌صورت گرفت تا زمان ما که عصر نور علم و اختراع است و اکنون به اسـرارسـخـنـان امـام مـی‌توان دست یافت. و آنچه از او مانده است، اندکی از بـسـیـاری‌اسـت کـه در کتابها مانده و در احادیث صحیح آمده است و بعضی ازتـوصـیـفـهـای طبی و مناظرات او دلیل روشنی بر آگاهی کامل او از طب وشاخه‌های آن است.
در فصلهای آینده برخی از سخنان آنحضرت که به ما رسیده است، خواهدآمد:

طب امام صادق علیه السلام

قـرآن کریم بر صاحب رسالت، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله و سـلـم نـازل شـد و در آن هـر چـیـزی کـه بـه صـلاح بـشـریـت بود در تمام شـئون‌زندگی بیان شده است و کوچک بزرگی نیست که در آن نیامده باشد وچـیـزی را که زندگی بشر به آن نیاز دارد فروگذار نکرده و جانبی از آن را نـاگـفـتـه‌نـگـذاشـتـه و مـطـابـق بـا دوره‌های زندگی انسان در نسلهای گوناگون‌است.
بـنـابـرایـن، قـرآن قـانـون جـهـانـی عـام و بـرنامه اصلاحی فراگیر و شیوه آسـمـانی‌حکیمانه است که خداوند لطیف و آگاه آن را به وسیله راستگوترین خـلـق‌خـود بـرای خـوشـبـخـتـی انسان و راست کردن کجی‌ها و رساندن او ازحـیـوانـیـت به قله راحتی و رفاه نازل کرده است. به خاطر همین هدفهای بـلـنـدبـود کـه قـرآن بـه تـمـامـی جـوانب زندگی بشر عنایت داشت تا هر مـوجـودزنده‌ای در طریق سعادت خود قرار بگیرد و وظیفه خود را که همان

اطاعت‌و عبادت بود انجام دهد.
بـدینگونه قرآن کریم که بیان کننده همه چیز و رحمت برای جهانیان است،از گنجینه‌های علوم و راهنماییهای آسمانی چیزی را دارد که جز خدا وراسخان در عـلـم کـسانی هستند که خداوند بر آنها منت نهاده و آگاهی به‌قرآن داده اسـت و آنـها را برای فهم قرآن برگزیده و به دیگران این نعمت رانداده است.
پـس خدا آنان را راهنمایان خیر و چراغهای هدایت قرار داده که‌به وسیله آنان مردم به راه زندگی سعادتمندانه هدایت می‌شوند.
از آنجا که تکلیفهای آسمانی جز برای عقل سالم وضع نشده و عقل سالم‌هم جز در جسم سالم نیست، حکمت و لطف الهی اقتضا کرد که قرآن این‌جنبه مهم از زنـدگـی بشر یعنی سلامتی جسم را نیز مورد توجه خاص قراربدهد و به آن، چـنـان اهـمـیتی بدهد که کمتر از اهمیت تکالیف شرعی نیست‌و برای همین اسـت که قرآن کریم همه پایه‌های طب و روشهای تندرستی رادر یک آیه بیان کـرده کـه چـکـیـده‌ای از افکار فلاسفه در طول قرنهای متمادی‌است و تمام تجربه‌های دانشمندان و پزشکان حتی در این عصر که عصرعلم و اختراع است، در آن خلاصه می‌شود و آن این آیه شریفه است:
عبع «یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد و کلوا و اشربوا ولاتسرفواان الله لا یـحـب الـمـسـرفـین (اعراف/۲۹). » ای فرزندان آدم زینت خود رانزد هر مسجدی برگیرید و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید هماناخداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.
تـمـام پـزشـکـان پـس از تحقیق مداوم و کسب تجربه‌های گوناگون، اتفاق نـظـردارنـد کـه محور سلامت بدنها، اعتدال در خوردن غذاست و اگر افراط یااسراف شود، و بالی بر بدن خواهد بود و باعث نابودی جسم و نفس‌خواهد شد.
این نتیجه علمی که طب به آن افتخار می‌کند، مفهوم همین سه‌کلمه است که در قـرآن آمـده: کلوا- واشربوا- ولا تسرفوا، بخورید و بیاشامیدو اسراف نکنید.
این کلمات اساس حفظ الصحه و خلاصه‌ای از قوانین‌بهداشت را در بر دارد.
از پـیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز تعلیمات وراهنماییهای طـبی فراوانی رسیده است و همه آنها اصولی است که قواعدعلم پزشکی بر آن

استـوار است مانند این سخن آنحضرت که در اشاره به‌مهمترین موضوعی که در این علم به آن پرداخته می‌شود یعنی نظافت وورزش فکری و بدنی، فرمود: چه بد است بنده‌ای که شکمش پر از کثافات باشد (پرخوری)

هـر لـهـوی بـاطـل است مگر سه چیز: نگهداری اسب و انداختن تیر و ملاعبه باهمسر خود.

دل را لحظه به لحظه صفا بدهید.

و مـی فـرمـود: مـعـده خـانه هر بیماری و پرهیز سرآمد هر دارویی است و به هربدنی آنچه را به آن عادت کرده بدهید.

و فرمود :

معالجه کنید که خداوند هیچ مرضی را نفرستاده مگر اینگه دوای آن را هم‌قرار داده جز مرگ که دوا ندارد.

بـیـماران خود را به خوردن غذا مجبور نکنید که خدا آنها را غذا می‌دهد وآب می‌دهد.

و فرمود :

تب خود را با آب مداوا کنید.

هـر وقت که پیامبر به شدت تب می‌کرد آبی می‌خواست و دستان خود را درآن می‌گذاشت.

و هـم از آنـحـضـرت نقل شده که گروهی از انصار به او گفتند: یا رسول الله مـاهـمـسـایـه‌ای داریـم کـه همیشه از درد شکم شکایت دارد، آیا به ما اجازه مـی‌دهی که او را معالجه کنیم؟ فرمود چگونه او را معالجه می‌کنید؟ گفتند: یـک‌مـرد یـهـودی اسـت کـه ایـن بـیـماری را معالجه می کند. فرمود: با چه چـیزی؟گفتند: شکم او را پاره می‌کند و چیزی رااز آن بیرون می‌آورد. پیامبر ایـن کـاررا نـپـسندید و به آنان پاسخ نداد. تا اینکه آنان سخن خود را دو یا سه بارتکرار کردند. پس فرمود: هر چه می‌خواهید بکنید. آنان یهودی را خواستندو او شـکـم آن مـرد را پاره کرد و از او جراحت بسیاری دفع شد سپس شکم اورا شست و دوخت و مداوا کرد پس این جریان را به پیامبر خبر دادند،فرمود: همانا خـداونـد کـه دردهـا را آفـریـد بـرای آنها نیز دوایی نیز قرار داد وبهترین دوا

حجامت و خون گرفتن از رگ و هلیله سیاه است.
می گویم: این حدیث شریف به ما از قدیمی بودن فکر عمل جراحی درمعالجه بیماران خبر می‌دهد واین کار کار تازه‌ای نیست و آخرین درمان داغ‌نهادن است که نباید به آن شتاب کرد و شرع از آن مانع نیست.
و اما برادر پیامبر یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ،سخنانش دلالت بر آن دارد که به این موضوع (طب و بهداشت) اهمیت‌زیادی می داد از جمله فرمود: علم دو علم است یکی علم ابدان و دیگری‌علم ادیان.
و باز همانگونه که در تحف العقول ابن شعبه آمده، فرمود: علم سه گونه‌است: فهم ادیان، طب ابدان و ادبیات و نحو در زبان. و به نقل کراجکی درکتاب جواهر فرمود: علم چهار گونه است: فهم ادیان، طب ابدان، ادبیات ونحو در زبان و نجوم برای شناخت زمان.
همچنین آنحضرت درباره کلیات علم ابدان سخنان ارزشمندی دارد مانندابن سخن که فرمود: گرمای تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید [۱۰].

و فرمود :

دلها را با زیاده روی در خوردن و آشامیدن نکشید زیرا که قلب نیز مانندزراعتی که آب بسیار به آن برسد، می‌میرد [۱۱].
و به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: ای فرزند من آیا تو را چهارکلمه نیاموزم که به وسیله آنها از طب بی‌نیاز باشی؟ گفت: آری. فرمود: برطعام منشین مگر اینکه گرسنه باشی و از طعام بلند نشو مگر اینکه اشتهای‌آن را داری و غذا را خوب بجو و هر وقت که خواستی بخوابی به مستراح‌برو. پس اگر این سخنان را عمل کردی از طب بی‌نیاز می‌شوی.[۱۲]

و فرمود :

هر کس عمر جاویدان بخواهد که چنین چیزی ممکن نیست غذا را به موقع‌بخورد و خواب را به تاءخیر اندازد و کمتر با زنان همبستر و ردای خود راسبک کند[۱۳]. می‌گویم: منظور از ردا در اینجا قرض است.
لطیف‌ترین سخنی که از آنحضرت درباره موضوعات طبی دیدم، روایتی‌است که محدثان شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند و از برادران اهل تسنن،اسعد بن

ابـراهـیـم اربلی مالکی با سند خود از عمار یاسر و زید بن ارقم نقل‌می‌کند که گفتند: نزد امیر المؤمنین بودیم که ناگهان صدای بلندی شنیدیم‌وآنحضرت در دکـة الـقـضاء (جایگاه قضاوت) بود، پس فرمود: ای عمار ببین‌پشت در چه خـبـر اسـت؟ می‌گوید: خارج شدم و دیدم زنی بر هود جی ازشتر است و ناله مـی‌کـند و فریاد می‌زند که ای پناه پناه جویان بر تو روآوردم وبه ولی تو توسل جستم پس روی مرا سفید کن و غم را بر طرف ساز. عمارمی گوید: در کنار او هـزار سواره بود که شمشیرهای آخته در دست داشتند وگروهی طرفدار او و گـروهـی بـر ضـد او بودند. پس گفتم: نزد امیر المؤمنین‌بیایید، پس آن زن پـیـاده شـد و هـمـراه بـا جمعیت وارد مسجد گردید و اهل‌کوفه نیز اجتماع کردند، پس امیر المؤمنین بلند شد و فرمود :

ای مـردم شـام آنچه برای شما اتفاق افتاده است بگویید. از میان آنهاپیرمردی بـلـنـد شـد و گـفت: ای مولای من این دختر من است و پادشاهان‌عرب از او خـواسـتـگاری کرده‌اند ولی من میان قبیله‌ام سر افکنده شدم زیراکه او شوهر ندارد ولی حامله است، مشکل ما را حل کن.

امـیـر الـمـؤمـنـیـن فرمود: ای دخترک تو چه می‌گویی؟ گفت: ای مولای مـن‌ایـنـکـه مـی‌گـویـد شـوهر ندارم راست می‌گوید ولی اینکه می گویم حامله‌ام،سوگند به حق تو که من خیانتی نکرده‌ام. پس آن حضرت بالای منبر رفت

و فرمود :

مامای کوفه را نزد من بیاورید، پس زنی را که «لبناء» نام داشت آوردند واو قابله اهل کوفه بود. به ا و فرمود :

مـیان خود و مردم پرده‌ای بزن و ببین این دختر حامله است؟ آن زن همان‌کار را کـرد و بـیـرون آمـد و گفت: آری ای مولای من او حامله است. پس‌فرمود: کدام یک از شما می‌تواند تکه‌ای برف در این موقع تهیه کند.

پدر دختر گفت: برف در شهر ما زیاد است ولی نمی‌توانیم آن را در اینجاحاضر کنیم، عمار می‌گوید: آن حضرت دست خود را از بالای منبر دراز کردو آن را بـرگـردانید، دیدم که مقداری برف در دست اوست و آب از آن‌می‌چکد آنگاه

فـرمـود: ای دایـه ایـن بـرف را بگیر و دختر را روی آن قرار بده،پس به زودی خـواهـیـد دیـد کـه زالویی به وزن هفتصد و پنجاه درهم بیرون‌می‌آید آن زن چـنین کرد و همراه با دختر برگشت و همانگونه بود که‌آنحضرت گفته بود.
آنـگـاه به پدر دختر فرمود: دختر را بردار و برو که به خداسوگند او زنا نکرده بلکه در آبی نشسته و این زالو وارد شکم او شده و او درسن ده سالگی بوده و تا اکنون آن زالو در شکم او بزرگ شده است [۱۴].
مـی گـویـیم: در این کار غرابتی نیست که چگونه برفی را حاضر کرد که آب ازآن مـی‌چـکـیـد در حـالـی که قرآن کریم برای ما داستان آصف بن برخیا را نـقـل‌مـی‌کـنـد بـدیـنگونه که او وقتی سلیمان تخت بلقیس را خواست به او گـفت:من آن را پیش از آنکه چشم خود را به هم بزنی در اینجا حاضر می‌کنم وحـاضـر کـرد. و چـقـدر فـاصـلـه است میان آصف و مولای ما امیرالمؤمنین عـلـیـه‌الـسـلام چـون نـزد آصـف تـنـهـا مقداری از علم کتاب بود ولی نزد امیرالمؤمنین‌علیه السلام همه علم کتاب بود.
از چیزهای لطیفی که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، مطلبی است‌که یـافـعـی در کـتـاب روض الـریـاحـیـن ص ۴۲ نـقـل کـرده اسـت.
مـی‌گـویـد:امـیـرالـمؤمنین از بعضی از خیابانهای بصره عبور می‌کرد که با جـمعیت بزرگی‌مواجه شد و دید مردم گردنهای خود را بالا می‌برند و چشم خود را تیزمی‌کنند تا چیزی را ببینند، به سوی آنان رفت تا ببیند علت اجتماع آنـهـاچـیـسـت؟ پـس دید جوانی زیبا با لباسی فاخر با وقار و هیبت روی یک تـخـت‌نـشـسـته و مردم ظرفهایی پر از آب پیش او می‌آوردند و او به آنها نگاه می‌کندو به هر کس دوایی می‌گوید امام پیش آمد و فرمود :
سـلام بـر تـو ای طـبـیـب! آیـا نزد تو هیچ دوایی برای گناهان پیدا می‌شود؟ کـه‌مـردم سـخـت بـه آن نیاز دارند خداوند تو را رحمت کند. طبیب سر خود راپـایـیـن انـداخت و سخنی نگفت. امام بار دوم سخن خود را تکرار کرد، پس اوحـرفـی نـزد امـام بـار سـوم تکرار کرد، طبیب سر خود را بلند کرد و جواب سـلام‌داد و گـفـت: آیـا تـو داروی گـنـاهان را می‌شناسی خدا تو را مبارک گرداند؟ امام‌فرمود آری. گفت: پس برای من تعریف کن. فرمود: به باغ ایمان

می‌روی وریشه‌های نیت و پشیمانی و برگ تدبر و تخم پرهیزگاری و میوه فقه وشاخه‌های یقین و اخلاص و پوست اجتهاد و ریشه توکل و غنچه عبرت‌آموزی و ساقه انابه پادزهر تواضع را با قلبی آماده و فهمی بسیار با انگشتان‌تصدیق و کف توفیق می‌گیری آنگاه آنها را طبق تحقیق می‌گذاری و با آب‌دیدگان می‌شویی سپس آن‌ها را در یک امید می‌گذاری و آتش شوق بر آن‌روشن می‌کنی تا اینکه کف حکمت بالا آید، سپس آن را در صحیفه‌های‌رضا خالی می‌کنی و با بادزنهای استغفار باد می‌زنی، برای تو شربت تازه‌ای‌به وجود می‌آید پس آن را در جایی که جز خدا تو را نمی‌بیند می‌خوری،این شربت، گناهان رااز تو زایل می‌کند و دیگر گناهی بر تو باقی نمی‌ماند. دراین هنگام طبیب این شعر را خواند:

یا خادر الحوراء فی خدرها

شمر فتقوی الله من مهرها

و کن مجدا لا تکن وانیا

و جاهد نفس علی صبرها

یعنی ای کسی که خواهان حوریان زیبا در خلوتگاهشان هستی! پس بکوش‌که تقوای خدا مهریه آنهاست. پس تلاش کن و سست نباش و با نفس خودبرای رسیدن به آن مجاهده کن.

غیر از این داستان، داستانهای دیگری هم وجود دارد و همگی نشان دهنده‌آن است که دین حنیف به بهداشت اهمیت داده و پیامبر و اوصیای او ازطریق معرفت الهی و اسرار قرآنی که خدا به آنها داده بود به حفظ الصحه‌آگاهی داشتند. پیامبر در زندگی خود واسطه میان خدا و خلق بود. وقتی‌آنحضرت از دنیا رفت خداوند لطف عام و کرم شامل خود رااز مردم دریغ‌نکرد و مردم را پس از او سر خود رها ننمود و برای آنها ولی مرشدی نصب‌کرد که این اسرار را برای آنها بگوید و تعلیمات شایسته به آنها بدهد و آنان‌را حکیمانه ارشاد کند. بدینگونه اوصیای پیامبر و فرزندان او حاملان این‌علوم و امین‌های خدا در زمین گسترش مکنون علم او و کشف سر او شدندو این هیچ تعجبی ندارد

زیـرا کـه آنـان ایـن عـلـوم را از جد خود پیامبر خداصلی الله علیه و آله و سلم وگرفتند و او از جبرئیل و او از خدا اخذ کرد.
در میان مردم از تعالیم و ارشادات آنان چیزهایی آشکار شد که بر آگاهی کامل آنها از علوم گوناگون بخصوص علم طب دلالت داشت تا جایی که‌چندین نفر از عـلـمـاء، سـخـنـان آنـان را جمع آوری کردند و کتابهای باارزشی بانامهای ((طـب النبی علیه السلام)) و ((طب الائمه)) و ((طب‌الرضا)) و مانند آنـهـا بـه وجود آورده‌اند. اینها مطالبی است که کتابها از آنهاپراست و احادیث صـحـیـح مـتـواتـری در ایـن مـوضـوع نقل شده که در راءس آنها((الرسالة الذهبیه)) است که آن را امام علی بن موسی الرضا به‌درخواست ماءمون خلیفه عـبـاسـی تـاءلیف کرده است [۱۵]در این کتاب فوایدمهمی از قواعد طب و اصـول صـحت آمده و ماءمون دستور داده بود که آن رابا طلا بنویسند و برای هـمـیـن است که این رساله به رساله طلایی مشهورشده است خلیفه با وجود مـتـخـصـصـان فن مانند یوحنا بن ماسویه و جبرئیل‌بن بختیشوع و صالح بن سلهمه هندی و دیگران از طبیبان درباری، از این‌کتاب بی نیاز نبوده است.
امـام صـادق عـلـیـه الـسـلام در عـصـری زنـدگی می کرد که در آن عصر نـهـضت‌علمی در جزیره آغاز شده بود و مردم به سوی کسب علم روی آورده بـودندو زمان و شرایط برای آن حضرت مساعد بود تا علوم و فنون قرآنی را که به‌او ارث رسیده بود منتشر سازد و آنحضرت سخنان حکمت آمیز و آراء طبی‌و احـادیث علمی و دینی صحیحی منتشر شده بگونه‌ای که همه جا را پرکرده و دلـهـای تـاریـک را روشن نموده و گمراهان را به راه آورده است، تاجایی که همگان به سراغ او رفته‌اند و کسانی از او طلب شفاء کرده‌اند وکسانی از چشمه سار علم او سیراب شده‌اند.
بـرای هـمـیـن اسـت کـه راویـان از او بـسـیـار روایـت کـرده‌انـد و کتابها و رسـالـه‌های‌بسیاری نوشته شده و گروهی از علما و حکما و متفکران دینی و بسیاری ازحفاظ و بزرگان حدیث از مدرسه او فارغ التحصیل شده‌اند، تا جایی کـه‌سـخـن او فـصـل خـطـاب و بـلاتـرین سخن شده و چون گفته می‌شود امـام‌صادق علیه السلام چنین گفته، علما در برابر سخن او تسلیم می‌شوند و

به‌آنچه از او نقل شده اعتراف می‌کنند و در برابر او خضوع دارند.
اکـنون ما به بعضی از روایات که به موضوع ما مربوط می‌شود یعنی روایاتی‌که راجـع به علم طب است در اینجا می‌آوریم. ولی به جهت رعایت اختصارمقدار انـدکـی از علم فراوان و فضل سرشار آنحضرت را در این رساله می‌آوریم چون در این مخصتر نمی‌توان به طور کامل بر آن احاطه یافت.همچنین پیش از آغاز سـخـن، بجاست که برای خواننده گرامی مطالبی را که‌ذکر آن‌ها را در اینجا لازم می‌دانم، تا طالب حقیقت غافل نباشد و گمراه‌نگردد و به سخنان بعضی از اهـل غـرض اعتنا نکند آنها که مدعی هستند که‌امام صادق علیه السلام این عـلـوم را از دانـشـمـنـدان بـیـگانه و فلاسفه و اطبایی‌که وارد جزیرة العرب می‌شدند، اخذ کرده است. چون به طوری که خواهیم‌گفت، علم او چیزی جز نـمودی از اشعه علم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نبود و او نیز علم خود را از وحـی گرفته بود و از روی هوای نفس سخن‌نمی‌گفت بلکه آن چیزی جز وحی نبود، آنگاه پیامبر علم خود را به وصی‌خود واگذار کرد و درباره او فرمود :
مـن شـهـر عـلـم و عـلـی دروازه آن اسـت [۱۶] و وصی او همان کسی بود کـه‌فـرمـود: پیش از آنکه مرا از دست بدهید از من بپرسید و پس از من مانند من‌سؤال نخواهید کرد[۱۷].
سپس علی علیه السلام علم خود را به دو فرزندش حسن علیه السلام وحسین عـلیه السلام سپرد همان کسانی که پیامبر خدا درباره آنها فرموده بود:این دو نفر امام هستند قیام کنند یا بنشینند[۱۸]. پس از آنها این علم در اختیارامام سـجـاد عـلیه السلام قرار گرفته و از او به امام باقر علیه السلام و از او به‌امام جعفر صادق علیه السلام منتقل گردید.
بنابراین، عظمت علمی امام صادق علیه السلام چیزی جز سری از اسرارکتاب و نـوری از انـوار نبوت و فیضی از قیوضات امامت نبود و اگر از کسان‌دیگری گرفته بود همانگونه که بعضی از نادانان می‌گویند، از اساتید ومعلمان او نیز این علوم ظاهر می‌شد و کتابها پر می‌شد و در اخبار و احادیث‌می‌رسید.
اسـاسـا آنـچـه راکـه گـذشت رها کن و منصفانه بیندیش! سپس به سخنان

وتعلیمات او به عنوان طالب حقیقت بنگر آیا اطبا و فلاسفه‌ای که واردجزیرةالعرب شده بودند از آراء و اقوال او اطلاع داشتند و آن علمی را که ازآن حضرت در آن عصر ظاهر می‌شد درک می‌کردند؟ می‌دانیم که‌دانشمندان پس از قرنها و نسلها به حقیقت و محتوای علم او پی بردند و این‌پس از آن بود که تجربه‌های علمی به دست آوردند و اکتشافات علمی آنهارا راهنمایی کرد.

اکنون برخی از نظرات طبی آنحضرت را ذکر می کنیم تا ادعای خود را!درباره طب امام صادق علیه السلام ثابت کنیم و خود خواننده قضاوت‌کند و اینک برخی از آنها :

مناظره امام با طبیب هندی ((۱۹))

محمد بن ابراهیم طالقانی از حسن بن علی عدوی از عباد بن صهیب ازپدرش از جدش از ربیع همنشین منصور نقل می کند که او گفت: روزی امام‌صادق علیه السلام در مجلس منصور حاضر شد و نزد او مردی از هند بودکه کتابهای طبی را برای او خواند امام صادق علیه السلام ساکت نشسته بودو گوش می داد

وقتی مرد هندی فارغ شد به او گفت:

آیا از آنچه نزد من است، چیزی را می‌خواهی؟

امام فرمود :

نه چون آنچه نزد من است بهتر از آن است که نزد توست. گفت آن‌چیست؟

فرمود :

من گرمی را با سردی و سردی را با گرمی و تر را با خشک و خشک را باترمداوا می‌کنم و کار را به خدا وامی‌گذارم و آنچه را که از پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم وارد شده به کار می‌بندم که فرمود: بدان که معده خانه‌درد است و پرهیز راءس هر دوایی است و به بدن خود آنچه را که عادت‌کرده بده.

مرد هندی گفت:

آیا طب غیر از این است؟

امام فرمود :

آیـا گـمـان مـی‌کـنـی کـه مـن از کتب طب آموخته‌ام؟ گفت آری حضرت فرمود:نه به خدا قسم من غیر از خدا از کسی یاد نگرفته‌ام اکنون بگو که من به طب‌آگاهترم یا تو؟

هندی گفت:

من.

امام فرمود :

از تو می‌پرسم جواب بده.

گفت :

بپرس.

امام فرمود :

ای مرد هندی به من بگو چرا سر انسان دارای استخوانهای متعددی‌است؟

گفت:

نمی‌دانم .

امام فرمود :

چراموی سر در قسمت بالا قرار گرفته؟

گفت:

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا پیشانی از مو خالی است؟

گفت: نمی‌دانم .

امام فرمود :

چرا پیشانی دارای خطوط است؟

گفت :

نمی‌دانم .

امام فرمود :

چرا ابروها بالای چشمها قرار گرفته؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا چشمان به شکل لوزی است؟

گفت :

نمی‌دانم .

امام فرمود :

چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا سوراخهای بینی رو به پایین است؟

گفت :

نمی‌دانم .

امام فرمود :

چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا دندانهای کرسی پهن و دندانهای نیش تیز است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا مردها ریش دارند؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا دو کف دست از مو خالی است ؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا ناخن و مو احساس ندارند؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا قلب مانند صنوبر است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا ریه دو قطعه‌اند و حرکت آنها در محل خود انجام می گیرد؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا کبد به شکل برآمده است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا کلیه به شکل لوبیا است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا خمیدگی زانو به پشت است؟

گفت :

نمی‌دانم.

امام فرمود :

چرا کف پا از داخل منحنی است؟

گفت :

نمی‌دانم .

امام فرمود :

ولی من می دانم؟

هندی گفت :

پس جواب بده.

امام فرمود :

اینکه استخوانهای سر متعدد است برای آن است که اگر یک چیز تو خالی‌استخوان یک تکه داشت زود درد می کرد و اگر با استخوانهای متعدد و بامفصلها باشد سردرد از آن دور می‌شود.

اینکه در بالای سر است که روغنها به مغز برسد و از اطراف آن بخار خارج‌شود و گرما و سرما را از آن دور کند.

اینکه پیشانی از مو خالی است برای آن است که آنجا محل ورود نور به‌چشمهاست.

اینکه در پیشانی خطهایی وجود دارد برای آن است که عرقی که از سر به‌طرف چشم می‌آید در آنجا بماند به اندازه‌ای که انسان آن رااز خود دفع کندمانند نهرها که آبها را در خود می‌گیرند.

و اینکه ابروها بالای چشمها قرار داده برای آن است که نور را به اندازه لازم‌بفرستند. ای هندی آیا نمی‌بینی که وقتی نور شدید باشد انسان دستش را برچشمش می‌گذارد تا نور به اندازه کافی بتابد؟

و اینکه بینی را وسط دو چشم قرار داد برای آن است که نور را به دو قسمت‌مساوی برای دو چشم تقسیم کند.

و اینکه چشم به شکل لوزی است برای آن است که دوا را با میل به آن‌بکنند تا دردش زایل شود و اگر مربع و یا دایره‌ای بود میل در آن جریان‌نمی‌یافت و دوا به آن نمی‌رسید و درد آن زایل نمی‌شد.

و اینکه سوراخهای بینی به طرف پایین قرار داده برای آن است که دردهایی‌که از بالا می‌ریزد به پایین بریزد و در مقابل، بوها از آن بالا رود و اگر رو به‌بالا بود دردها از آن پایین نمی‌آمد و بوها بالا نمی‌رفت.
و اینکه لب و شارب را بالای دهان قرار داده برای آن است که آنچه از دماغ‌می‌ریزد به دهان نریزد تا انسان از غذا و آب متنفر نباشد.
و اینکه برای مردان ریش قرار داده برای آن است که از اینکه صورت خود رابپوشد بی نیاز باشد و مردان از زنان متمایز باشند.
و اینکه دندان جلویی را تیز قرار داده تا با آن ببرد و دندان کرسی را پهن قرارداده تا با آن خورد کند و دندان ناب را بلند قرار داده و آن ستونی در میانستو دندانهای پیشین و دندانهای کرسی را از هم جدا می‌کند.
و اینکه دو کف دست را بدون مو قرار داده برای آن است که لمس به وسیله‌آنها انجام می‌گیرد و اگر مو داشت انسان نمی‌توانست به خوبی لمس کند.
و اینکه مو و ناخن روح ندارد برای آن است که بلند شدن آنها بد و کوتاه‌کردن آنها پسندیده است و اگر روح داشتند موقع کوتاه کردن انسان احساس‌درد می‌کرد.
و اینکه قلب مانند دانه صنوبر است برای آن است که قلب آویخته است وسر آن نازک است تا داخل ریه باشد و از هوای داخل آن استفاده کند و مغزسر از حرارت آن دچار صدمه نشود.
و اینکه ریه را به دو قطعه کرده برای آن است که قلب در جوف آن قرار گیردو با حرکت آن استراحت کند.
و اینکه کبد را به شکل برآمده قرار داده برای آن است که بر معده سنگینی‌کند و به آن فشار آورد تا بخارهای آن خارج شود.
و اینکه کلیه را مانند لوبیا قرار داده برای آن است که محل ریزش منی نقطه‌به نقطه در آن قرار دارد و اگر دایره‌ای یا مربع بود، نقطه‌ها به هم وصل می‌شد و مرد از خروج آن احساس لذت نمی‌کرد چون منی از فقرات کمر به‌کلیه می‌ریزد و آن با قبض و بسط خود آن را به مثانه پرتاب می‌کند همانگونه‌که تیر از کمان پرتاب می‌شود.

و ایـنکه خمی زانو را به طرف پشت قرار داده، برای آن است که انسان به‌طرف جلو حرکت می‌کند و باید تعادل داشته باشد و اگر این طور نبود در راه‌رفتن سقوط می‌کرد.
و اینکه کف پا را منحنی قرار داده برای آن است که اگر همه کف بر زمین‌واقع می شد به سنگینی سنگ آسیاب می‌شد.

مردی هندی گفت :

این همه علوم از کجا برای تو حاصل شده است؟

امام فرمود :

آن را از پـدرانـم و آنها از رسول خدا و او از جبرئیل و او از خداوندی که جسم‌و روح را آفرید، آموخته‌ام .

مرد هندی گفت :

راست گفتی و من شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی‌الله عـلـیـه و آله و سلم پیامبر خدا و بنده اوست و تو دانشمندترین فرد زمان‌خود هستی.

تعداد استخوانهای بدن انسان

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: سالم بن ضریر نقل می‌کند که‌یک مـرد نـصـرانـی از امام صادق علیه السلام از اسرار طب پرسید، سپس‌راجع به جسم انسان سوال کرد. پس آن حضرت فرمود: خداوند انسان را بردوازده پیوند و دویـسـت و چـهل و هشت استخوان و سیصدو شصت رگ‌آفرید و این رگها همه جسد را سیراب می‌کند و استخوانها آنها را و گوشت‌استخوانها را و عصب گـوشت را حفظ می‌کند. در دو دست انسان هشتاد ودو استخوان و در ساعد دو و در عـضـد یـکـی و کتف سه تا که مجموعا چهل‌و یک استخوان می‌شود، دست دیگر نیز چنین است و در پای او چهل و سه‌استخوان و در قدمش سی و پـنج تا و در ساق او دو تا و در زانوی او سه تا ودر ران او یکی و در نشیمنگاه او دو تـا اسـتـخوان قرار داده و همین طور است‌پای دیگر.و در پشت او هیجده تا فقره قرار داده و در هر طرف او نه دنده ودر گردن او هشت استخوان و در سر او سـی و شـش اسـتـخـوان و در دهان اوبیست و هشت استخوان یا سی و دو

استخوان قرار داده است .
تـوضیح اینکه منظور از وصل یا پیوند که در آغاز روایت آمده اعضای‌استخوانی است که به هم پیوند خورده و دوازده تاست به این شرح: سر،گردن، دو عضد و دو بازو و دو ران و دو ساق پا و دنده‌های چپ وراست.
به جان خودم سوگند که این شمارشی که از امام صادق علیه السلام نقل‌شده عـیـن هـمـان چـیزی است که دانشمندان علم تشریح و جراحان در این‌عصر گـفـتـه‌انـد و کم و زیاد نیست مگر در نامگذاری و یا در اینکه دو استخوان‌به جـهت شدت اتصال، یک استخوان حساب شده و یا بالعکس و این‌بیانگر اطلاع کامل او از تشریح و نظر درست او در بیان استخوان بندی‌هیکل انسان است.
و اینک برخی از اسرار طبی شگفت‌آور امام صادق علیه السلام را بیان‌می‌کنیم، اسراری که علم طب آنها را پس از کامل شدن عقل بشری کشف‌کرده و اطبا و صـاحـبـان انـدیـشه‌های بزرگ پس از تجربه‌ها و تحقیقها وبررسی‌های علمی بسیار، به آن پی برده‌اند. از جمله آنها مطلب زیراست:

جریان خون

کتاب توحید مفضل مشتمل بر برخی از درسهای آنحضرت است که به‌شاگرد خود مفضل بن عمر جعفی در اثبات توحید القاء کرده و مشتمل برمسایل طبی ارزشـمـنـدی اسـت و در حدی قرار دارد که به ذهن طبیبان آن‌زمان خطور نمی‌کرد و مطالب آن پس از گذشت دوازده قرن فهمیده شد واین زمانی بود کـه دکـتر «هارفی » که میان پزشکان به کاشف جریان خون‌معروف است، ظاهر شد و این کشف را کرد، کشفی که غرب به آن افتخارمی‌کند و آن را یکی از مـعـجـزات عصر اختراعات می‌داند و این کشف، عالم‌پزشکی را دگرگون کرد، ولی اگر انسان با انصاف بیندیشد، این همان مطلبی‌است که امام صادق عـلیه السلام در سخن خود مفضل بیان کرده است. اگرشما در آن دقت کنید بـه خـوبی خواهید دانست که این کاشف بزرگ چیزتازه‌ای نیاورده و کسی جز ریزه‌خوار امام صادق علیه السلام نبوده و امام‌پیش از قرنها از آن خبر داده بود.
در سخن امام دقت کنید آنجا که می‌فرماید:
ای مـفـضـل در بـاره رسـیـدن غـذا به بدن و تدبیری که در آنجا به کار رفته

است،بیندیش! طعام به معده وارد می‌شود و معده آن را آماده می‌کند و چکیده آن‌را در رگهای نازکی که میان آنهاست به کبد می‌فرستد و به گونه‌ای است که‌غذا که غذا را تصفیه می‌کند و نمی‌گذارد خود غذا به کبد برسد و باعث‌زحمت آن شود و بدان جهت است که کبد لطیف است و تحمل سختی راندارد. پس چون کبد آن را پذیرفت، آن را تبدیل به خون می‌کند و به وسیله‌مجاری خاصی که به این کار اختصاص داده شده، به تمام بدن می‌فرستد،مانند جویهای آب که آب را به زمین می‌رساند و هر نوع فوضالات و کثافاتی‌که از آن حاصل می‌شود، به جاهایی که برای این کار آماده شده می‌فرستدهر چه از آنها تلخ و صفراوی باشد به به کسیه صفرا و هر چه سیاه و تلخ‌باشد به طحال و هر چه از جنس رطوبت باشد به مثانه می‌فرستد. پس درحکمت و تدبیری که در بدن به کار رفته است بیندیش و ببین که چگونه این‌اعضاء و ظرفها در جاهای مخصوص خود قرار گرفته تا فضولات را در خودجای دهد و آنها در تمام بدن منتشر نشود که باعث بیماری و نابودی بدن‌می‌شود. پس مبارک است کسی که این کار را انجام داده و این تدبیر را به کاربرده است.[۲۰]

می‌گوییم :

این مطلبی است که از امام نقل شده و آن جریان خون را به روشنی بیان‌می‌کند و این موضوعی است که طب جدید پس از دوازده قرن به آن رسیده‌است. به اضافه اینکه در سخن امام به وظایف جهاز هاضمه و وظایف‌مخصوص ادرار و وظیفه کیسه صفرا و طحال و کبد و مثانه اشاره شده‌است، همچنین، امام با این سخن خود که فرمود: تا فضولات در بدن منتشرنشود که باعث بیماری و نابودی بدن می‌شود، به آنچه در طب قرن بیستم‌آمده اشاره می‌کند و آن مسمومیت حاصل از بازگشت ادرار از مثانه به خون‌است که به وسیله خون در تمام بدن منتشر می‌شود و مسمومیت و بیماری‌ایجاد می‌کند و مسمومیت حاصل از تعفن فضولات معده که اگر از آن خارج‌نشود و به بدن برگردد باعث عفونت و مسمومیت و نابودی بدن می‌شود.پس درست در این باره بیندیش.

چگونگی شنیدن و دیدن

پس از تجربه‌های بسیار و بررسیهایی در کیفیت شنیدن به عمل آمده تقریبانزد پزشکان و دانشمندان امروز مسلم شده است که میان منبع صوتی وگوش که می‌شنود، همواره فاصله‌ای است و برای شنیدن از این فاصله، بایدچیز سیالی باشد که صدا را منتقل کند و آن هواست و اگر آن نباشد صداشنیده نمی‌شود و لذا نمی‌توان صدا را در خلاء که خالی از هواست‌شنید.

همچنین اطباء اتفاق نظر دارند دیدنی‌ها دیده نمی‌شوند مگر اینکه نوری‌مانند نور خورشید یا نور چراغ یا نور ستارگان و مانند آنها بر آن بتابد. شعاع‌این نورها از چیز مرئی منعکس می‌شود و به چشم می‌رسد و از قرنیه شفاف‌و حدقه و شبکیه عبور می‌کند و صورت چیز مرئی را رسم‌می‌کند.

بنابراین، طبق علم جدید، شنیدن جز به وسیله هوا و دیدن جز به وسیله‌شعاع نور امکان ندارد.این مطلب که پس از بحث و بررسی‌های بسیار ازسوی دانشمندان و با آزمایشهای فراوان در طول سالها به دست آمده،مطلبی است که مطالب با سخن امام صادق علیه السلام بلکه عین سخن‌اوست که پیش از هزار و دویست سال فروده است. آنجا که‌می‌فرماید:[۲۱]

«ای مفضل اکنون به این حواسی که خداوند به انسان داده و او را به‌وسیله آن بر موجودات دیگر برتر کرده است، بنگر...» تا آنجا که‌می‌فرماید:«حواس را پنج تا آفرید تا چیزی از محسوسات از انسان فوت‌نشود. چشم را آفرید تا رنگها را درک کند و اگر رنگها بود ولی چشم نبود آنهاسودی نداشتند و گوش را آفرید تا صداها را درک کند پس اگر صداها بود وگوش نبود صداها فایده‌ای نداشتند و همین طور است حواس دیگر. عکس‌آن نیز درست است اگر چشم بود و رنگها نبود، چشم معنا نداشت و اگرگوش بود و صداها نبود گوش بی فایده بود. پس بنگر چگونه خداوندبعضی از آنها را با بعضی دیگر تلقین داد و برای هر حسی محسوس قرار دادکه عمل کند.

در عین حال چیزهایی را میان حس و محسوس واسطه قرار داد که حس‌بدون آن کار نمی‌کند مانند نور و هوا که اگر نوری نبود که رنگ را برای چشم‌ظاهر کند، چشم نمی‌دید و اگر هوا نبود که صدا را به گوش برساند گوش‌صدا را

درک نمی‌کرد...»
مـی‌گـویـیـم: بـیـنـدیش و انصاف بده! آیا طب جدید غیر از آنچه که امام در درس‌خود و به روشنی به مفضل فرموده، چیز دیگری آورده است؟
و اینک نظر علمی سومی را بیان می‌کنیم و البته نظرات علمی امام بسیاراست و اگـر آنـهـا جـمـع‌آوری شـود برای هر دانشمندی که به علم و اختراع‌خود مـی‌نازد، پایه‌های علمی طب محسوب می‌شود... این نظر علمی که‌امام صادق عـلـیه السلام پیش از اکتشافات علم جدید در قرن نوزدهم‌میلادی آن را بیان کرده عبارت است از شناخت واگیری و سرایت بیماری‌به وسیله میکروبها که در زیر بیان می‌شود.

انتقال بیماری و میکروبها

امـام جـعـفر صادق علیه السلام فرمود: شخص نباید با فردی که مبتلا به‌جزام اسـت صـحبت کند مگر آنکه میان آنها به اندازه یک ذراع فاصله باشد ودر نقل دیگر آمده: به اندازه یک نیزه فاصله باشد.
ایـن سـخـن بـه خـوبـی دلالـت دارد که در اسلام به موضوع انتقال بیماریها تـوجـه‌شـده و مـعلوم است که آن به وسیله میکروبها صورت می‌گیرد. طب جـدید به‌وسیله دانشمندان باکتریولوژی ثابت کرده است میکروب جذام تایک مـتـری‌مبتلا به جذام پخش می‌شود و در مسلولین هم همین طور است و این همان‌سخن امام صادق است و البته اطلاع امام از این مسئله غرابتی ندارد چون اواز اسـتواران در علم و از کسانی است که خداوند آنها را برای سر خودانتخاب کرده و علم خود را به آنها یاد داده است.
از پـیـامـبـر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم نقل شده که فرمود: از مبتلا به‌جذام فرار کن همان گونه که از شیر فرار می‌کنی.[۲۲]

و فرمود :

به شهری که در آن وبا وجود ندارد وارد نشوید

و فرمود :

شـخـص بـیـمـار بـا شـخـص سالم تماس نگیرد [۲۳]و مانند اینها احادیث دیگری‌هم نقل شده است.

بنابرین، اسلام وجود میکروبهای بیماری زا و سرایت بیماری را اثبات‌می‌کند و معلوم می‌شود که در وجود بیمار میکروب وجود دارد و این کارپیش از آن بود که ((دافین)) پزشک فرانسوی در سال ۱۸۵۰ آن را کشف‌کند یا ((پاستور)) با میکروسکوپ در اواخر قرن نوزدهم آن را ببیند. به‌اضافه اینکه عقل به وجود آن در بیماریهای مسری حکم می‌کند چون‌بیماری در بدن چیزی است که عارض می‌شود و مسلم است که چیزعارض نمی‌تواند به خودی خود وجود داشته باشد و باید به وسیله جسم‌دیگری قوام پیدا کند، پس وقتی بیماری سرایت کرد معنایش این است که‌یک چیزی که آن را حمل می‌کند منتقل شد و آن همان میکروب است وروایاتی که به فرارکردن از جذامی امر می‌کند و یا از تماس گرفتن مریض باسالم نهی می‌کند، همگی برای آن است که این جسم که حامل بیماری‌است یعنی میکروب از شخص مریض به شخص سالم منتقل نشود و انتقال‌بیماری همین است که به عربی به آن ((عدوی)) گفته می‌شود.

باقی می‌ماند حدیثی که سنی و شیعه از پیامبر نقل کرده‌اند و اینکه‌آنحضرت فرمود: عدوی و بدفال زدن درست نیست[۲۴] و روایات دیگری که‌به همین مضمون وارد شده است. این روایات را دو جور می‌شود معنا کرد:

اول اینکه اسلام قوانینی دارد که مانع از آن می‌شود که انسان به بیماریهای‌مسری گرفتار شود. اسلام از انواع کارهای زشتی که باعث پیدایش‌بیماریهای مسری می‌شود نهی کرده و اصول حفظ الصحه را بیان نموده‌است. مثلا مطالبی در باره خوردن پیش از گرسنگی و دست کشیدن از غذاپیش از سیری دارد که مانع از فساد اخلاط و سنگینی شکم می‌شودو اینهااساس بیماریهاست و مطالبی از این قبیل که در این مختصر نمی‌گنجد.همچنین اسلام از همه چیزهایی که به انسان ضرر دارد نهی کرده و اینهاچیزهایی است که طب پس از تجربه‌های علمی و عملی به آن رسیده‌است. بنابراین اگر مسلمان به این قوانین و آداب ملتزم شود به گونه‌ای‌مریض نمی‌شود که باعث سرایت بشود جز در حالتهای خاصی که از سرماو گرما حاصل می‌شود که در آنها سرایت نیست.

این معنایی که گفتیم با نفی ذات سرایت در این حدیث مناسبت دارد.
دوم اینکه، اسلام تمام تاءثیراتی را که در جهان خلقت وجود دارد به مبداءاعلی و خداوند نسبت می‌دهد و مسلمانی که ایمان درستی دارد می‌داند که‌بیماری مسری به خودی خود تاءثیری ندارد همانگونه که در جاهلیت گمان‌می‌رفت، بـلکه معتقد است که این تاءثیر مربوط به خداوند است و بدفال‌زدن هم همین طـور اسـت و آن تاءثیری ندارد و جز آنچه خدا می‌خواهداتفاق نمی‌افتد. وقتی انسان چنین عقیده‌ای داشته باشد در باره فال بداظطرابی ندارد چون می‌داند کـه آن کـار یا مقدر است و یا مقدر نیست، اگرمقدر باشد چاره‌ای از آن وجود ندارد و اگر مقدر نباشد اتفاق نخواهد افتاد،او با این اعتقاد اصل بدفال زدن را نـفی می‌کند و لذا پیامبر می‌فرماید: کسی‌که بیماری را نازل کرده دارو را هم نازل کرده است[۲۵].
طیبی می‌گوید: «لا» که برای نفی جنس است، بر این موضوعات ذکرشده در ایـن روایـت وارد شده است و به اصطلاح نفی ذات می‌کند در حالی‌که آنها وجـود دارند، پس نفی به صفات و احوال آنها که مخالف با شرع‌است وارد شده است «چون سرایت و جغد و امثال آنها در خارج وجوددارند و آنچه نفی شده عـقـیـده مـوجـود در جـاهـلیت است و اراده نفی صفات‌از نظر کنایی بلیغ‌تر است».
حـدیـث را جـور دیـگـری هـم معنا کرده‌اند که به آنچه ما گفتیم بازگشت می‌کندو ما را رعایت اختصار کردیم.
اکنون که راجع به میکروب بحث کردیم، مناسب است که مختصری ازتاریخ آن و تـاءثـیـری کـه در اجسام دارد و چگونگی سرایت بیماری از نظر طب‌جدید، سخن بگوییم تا فایده آن کامل شود و بحث روشنترگردد.

تاریخ میکروبها

مـیـکـروب یـا جـرثـومـه بـه معنای موجود زنده ریز است این نام را کسی به نـام«سـیـد لـوث» در سـال ۱۸۷۸بـر آن گـذاشـت. عـلـمـی که در باره مـیـکـروب‌بـحـث می‌کند «باکتریولوژی » نامیده می‌شود و آن یک کلمه یـونـانـی است‌که از «باکتری» به معنای عصا مشتق شده است و این بدان

جهت است‌که بیشتر آنها به شکل عصا و مستقیم هستند و کلمه «لوژی» به معنای‌علم است. پایه گذار این علم «لویی پاستور» از فرانسه است گه متولد۱۸۲۲ و متوفی ۱۸۹۵ میلادی بود و مشهورترین کسی که در این علم کارکرد دکتر «رابرت کخ» آلمانی بود که میکروب سل را کشف کرد او متولد۱۸۴۳ و متوفی ۱۹۱۰ میلادی بود.
چیزی که مردم را به شناخت این موجودات زنده ریز که با چشم معمولی‌دیده نمی‌شوند، هدایت کرد، میکروسکوپ بود که در سال ۱۵۹۰ میلادی‌پیش از پیدایش این علم ساخته شد.
میکروبها در چندین شکل نمایان می‌شوند:
۱ـ به شکل باسیلی یا مسطتیل،
۲ـ به شکل دانه‌ها و آن نقطه‌های ریزی است که بعضی با بعضی دیگر جمع‌می‌شوند و به شکل زنجیر در می‌آیند و گاهی دو تادوتا و یا سه‌تا سه‌تا وچهارتا چهارتا دور هم جمع می‌شوند و گاهی به شکل کلیه و یا به شکل‌خوشه انگور درمی‌آیند.
۳ـ به شکل حلزونی و آنها میکروبهایی هستند که مسطتیلند و مانند اژدهاهستند یا به شکل «و» و یا به شکل «،» می‌باشند و گاهی به آنهاباسیل ضمه‌ای می‌گویند و برخی از آنها در اطرافشان فرورفتگی است.
این میکروبها به یکی از دو طریق تکثیر می‌شوند:
۱ـ به صورت تقسیم عرضی که به دو قسم تقسیم می‌شود و هر قسم به دوقسم به دو قسم دیگر تقسیم می‌شود و همین طور.
۲ـ به صورت تولید دانه هایی در داخل میکروب که از آن جدا می‌شود ورشد می‌کند و خودش میکروب دیگری می‌شود و این رشد به سرعت‌انجام می‌گیرد.
این میکروبها در مایعات رشد می‌کند و موادی تولید می‌کند که به بدن ضررمی‌رساند چه کم باشند یا زیاد.
راههای سرایت آنها و به عبارت دیگر وارد شدن میکروبها در بدن گوناگون‌است که مهترین آنها چهار طریق است:

۱ـ از طـریـق ریـه‌هـا.۲ـ از طـریـق دستگاه گوارش.۳ـ از طریق پوست.۴ـ از طـریـق‌غـشاء مخاطی مانند اعضاء تناسلی و چشم. البته لازم نیست که سطح جـسم‌یا غشاء مجروح باشد تا میکروب داخل گردد بلکه گاهی از قسمتهایی کـه‌بـافـت نـازک دارنـد و یا از سوراخهای پوست وارد می‌شوند ولی ورود آنها اززخم آسان‌تر است.
جـاهـایـی کـه مـیـکـروبـهـا در آنـجـا وجـود دارنـد و از آنجا به بدن منتقل مـی‌شوندعبارتند از ۱ـ هوا ۲ـ غذا ۳ـ آب ۴ـ خاک ۵ـ آنچه با بدن شخص بیمار تماس‌داشته باشد مانند لباس و ظرف.
ممکن است کسی بگوید: چگونه میکروب سرایت می‌کند در حالی که باحس و وجـدان مـی‌بـیـنـیـم که هر انسانی که میکروبی به بدن او داخل شده‌مریض نمی‌شود بلکه حتی می‌بینیم کسی با میکروب سر و کار دارد (مانندپرستاران) ولـی مـریـض نـمی‌شوند و گاهی بر عکس کسانی هستند که خیلی‌احتیاط و پـرهـیـز می‌کنند ولی مریض می‌شوند. آیا این دلیل نیست که گرفتن‌بیماری تصادفی است همانگونه که مریض اول تصادفا بیمار شده‌است؟
در پاسخ می‌گوییم: اگر کسی چنین فکری بکند، و سرایت را انکار نمایدجای مـلامـت نـیست چون ظاهر امر آن را نشان می‌دهد ولی نباید فراموش‌کرد که پزشکان و دانشمندان اتفاق نظر دارند که سرایت میکروبها به بدن‌شخص سالم شرایطی دارد که اگر حاصل نشود سرایت نمی‌کند و آنهاعبارتند از:
۱ـ قـابـلـیـت و مـنـظـور از آن این است که زمینه برای رشد میکروبها فراهم شـودمـانـنـد اینکه گلبولهای سفید بدن شخص سالم ضعیف باشد چون آنها بـه‌منزله لشکر دفاعی بدن هستند که وظیفه دارند میکروبهای تخریب کننده رانـابـود کـنـنـد. وقـتـی ایـن گـلـبـولـهـا ضعیف شدند بدن آماده پذیرش میکروب‌می‌شود و در مقابل آن از خود دفاع نمی‌کند.
۲ـزمـیـنـه فـعـالـیـت و منظور از آن این است که میکروب در محیطی قرار بگیردکه رشد و نمو و تکثیر آن ممکن باشد.
۳ـ وقت کافی برای تاءثیر آن در بدن.
وقـتـی ایـن سـه شـرط حـاصـل شـد و ناقل میکروب مانند هوا یا غذا و یا آب

وچیزهای دیگر هم آلوده بودند، سرایت واقع می‌شود وگرنه سرایت‌نمی‌کند.
در اینجا مطلب دیگری هم هست که باید به آن توجه کرد و آن اینکه‌بیماریهای مسری سه مرحله دارند که عبارتند از: مرحله ابتدایی، مرحله‌ایستایی و مرحله انحطاط. بعضی از این بیماریها در تمام این مراحل سرایت‌می‌کنند و بعضی از آنها فقط در مرحله ابتدایی و بعضی هم در مرحله‌انحطاط سرایت می‌کند. بنابراین، سرایت همیشه اتفاق نمی‌افتد.
از آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که بیماری مسری فقط زمانی سرایت‌می‌کند که زمینه و وقت لازم وجود داشته باشد و محیط آماده پذیرش آن‌باشد و گلبولهای سفید بدن ضعیف شده و گرنه سرایت نمی‌کند.
ابن سینا گفته است هر علتی که به بدن می‌رسد در آن عمل نمی‌کند بلکه‌احتیاج به سه چیز دارد: نیروی فاعلی، نیروی بدن که استعداد پذیرش‌داشته باشد و اینکه در زمان خاصی با هم ملاقات کنند و حالات علتهاوقتی موجبات آن فراهم شد گوناگون است و گاهی سبب و علت یکی‌است ولی در بدنهای مختلف و زمانهای مختلف بیماریهای مختلفی را به‌وجود می‌آورد. گاهی هم فعالیت آن در بدنهای قوی و ضعیف فرق‌می‌کند.
همچنین باید دانست که بیماریهای مسری علتهای دیگری هم دارند که آنهارا وادار به سرایت می‌کند و آنها دو قسم هستند یکی مادی و دیگری معنوی‌و به عبارت دیگر بعضی از آنها آشکار و بعضی پنهان است.
عوامل مادی مانند آلودگی هوا و آب و گازهای سمی و متعفن و اماکن‌رطوبی و کثرت جمعیت و کمی نور و شدت حرارت و برودت و مانند آنهااز عواملی است که بدن را مستعد پذیرش بیماری می‌کند.
عوامل پنهانی یا معنوی مانند وراثت و سن و جنسیت و مزاج ضعیف وگرسنگی و رنج بسیار و حتی خشم و توهمات و هم و غم و اندوه و ترس وعشق و مانند آنها نیز تاءثیر فراوان دارند.
عوامل روحی فراوانی در حدیث بیماریها و شدت بخشیدن به آنها مؤثرندو باعث تحلیل رفتن قوای بدن و در نتیجه سرایت بیماری‌می‌شوند.
جالینوس می‌گوید: خشم، مزاجهای صفرایی و گرم را شعله‌ور می‌سازد

وجسم را برای تبهای شدید آماده می‌کند و اندوه و غصه، خون را فاسدمی‌کند و ایـنها سبب پیدایش تب و تیفوئید می‌شوند و نیز بی‌تابی و ترس واحیانا باعث رقیق شدن خون و نابودی گلبولهای سفید می‌شوند و سبب‌پیدایش تیفوس و بیماریهای مانند آن می‌گردند.

ایـن بـود مـخـتـصـری در باره میکروبها که آن را ذکر کردیم، تامعنای سخن امـام‌صـادق عـلـیه السلام بر تو روشن‌تر گردد آنجا که فرمود: انسان نباید با بـیـمارجذامی سخن بگوید مگر اینکه میان آنها یک ذراع و در روایتی به اندازه یک‌نیزه فاصله باشد.

درسـت در ایـن سخن بیندیش که چگونه با سخنان کوتاه خود به خلاصه‌ای‌از آنچه علم در قرن بیستم کشف کرده، اشاره فرموده است. قرنی که بعد ازقرن نـوزدهم اسرار عجیبی در آن کشف شده و به آن افتخار می‌کنند که گویاچیز تازه‌ای آورده‌اند، در حالی که امام صادق علیه السلام پیش از حدود۱۴ قرن به روشنی آن را بیان کرده است.

حدیث «اهلیلجه» (هلیله)[۲۶]

این حدیث با عظمت و نامه گرامی که آن را امام صادق علیه السلام به‌شاگرد خود مفضل بن عمر جفعی درباره اثبات توحید نوشته، حدیث‌مفضلی است که در ایـن مـخـتصر نمی‌گنجد ولی ما گزیده‌ای از آن را که محل‌شاهد ماست مـی‌آوریم تا اثبات کنیم که امام صادق به طور کامل به گیاهان‌طبی و منافع آنها و مضار آن و انواع آن و محل روییدن آن و چگونگی‌استعمال آن آگاه بود، بـه گـونه‌ای که پزشکان عصر او و کسانی که در آن زمان‌به این کارها اشتغال داشـتند آن را نمی‌دانستند و این در حالی است که امام‌این مطالب را در مقام اثبات توحید ذکر فرموده و در صدد بیان مفصل ومستقل آن نبوده است و این بـرای هـر انـسان با انصاف و آگاه، روشن می‌کندکه امام تا چه حد به این علم آگاهی داشته است، علمی که آن را با وراثت ازاجداد خود و از پیامبر صلی الله عـلـیـه و آلـه و سلم یاد گرفته بود و از راه‌تعلیم و از طریق استاد و درس یاد نگرفته بود. و اینک ما آن قسمت را که ازاین حدیث انتخاب کرده‌ایم می‌آوریم:

مـفـضل بن عمر جعفی به امام صادق علیه السلام نوشت و به او اطلاع دادکه

گروههایی از این مردم پدید آمده‌اند که ربوبیت خدا را انکار می‌کنند و دراین مساءله به مجادله می‌پردازد. مفضل از امام خواست که سخن این گروه رارد کند تا وی بتواند با آنها محاجه کند.

امام علیه السلام در پاسخ مفضل چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد، خداوند ما و تو را به انجام طاعت خود موفق بدارد و بدین وسیله‌خوشنودی و رحمت خود را شامل ما سازد. نامه تو واصل شد و در آن تذکرداده بودی که در میان مردم چه چیزی به وجود آمده و گروهی از اهل الحادهستند که ربوبیت را انکار می‌کنند و تعداد آنها زیاد شده و بحث با آن‌مشکل شده است. از من خواستی که به رد آنان بپردازم و آنچه را که دارندنقض کنم و آن را در نامه‌ای بیاورم همانگونه که دیگر بدعت گذاران واختلاف اندازان را رد کرده‌ام و ما خداوند را در برابر نعمتهای داده شده وحجتهای بالغه و امتحان پسندیده نزد همه مردم، ستایش می‌کنیم (تا آنجاکه می‌فرماید) به جان خودم سوگند که این جاهلان از سوی پروردگارشان‌جاهل نیامده‌اند و آنان حجتهای آشکار و نشانه‌های روشن را در آفرینش‌خود می‌بینند و آنچه و آنچه در ملکوت آسمانها و زمین و خلقت عجیب واستواری که دلالت بر صانع می‌کند، مشاهده می‌کنند، ولی آنان گروه‌هستند که دربهای گناهان را به روی خود باز کرده‌اند و راه شهوات را بر خودهموار نموده‌اند و هوای نفس بر دلهایشان غلبه کرده و شیطان با ستم کردن‌آنها بر خویشتن، فریبشان داده است و بدینگونه خداوند بر دلهای مفسدان‌مهر زده است.

نامه تو به من رسید و برای تو نامه‌ای می‌نویسم که در آن با بعضی از اهل‌ادیان از منکران مباحثه کرده‌ام و آن چنین است:

پزشکی از هند پیش من آمد و با من در عقیده خود منازعه می‌کرد و درگمراهی خود مجادله می‌نمود. روزی او هلیله‌ای را خورد می‌کرد تا به‌دوایی که به آن احتیاج داشت مخلوط کند، این سخن را که همواره در آن بامن منازعه می‌کرد، بر زبان آورد و آن ادعای او بود مبنی بر اینکه دنیا

همـمـواره‌بـوده اسـت و هـمیشه درختی روئیده و درختی افتاده است و کسی مـتـولـدشـده و کسی مرده است، او گمان می‌کرد که اعتقاد به خداوند یک ادعـایـی‌اسـت کـه دلیلی ندارد و برای او ثابت نشده است و این مطلبی است آخـری‌از اولی و کوچک از بزرگ اخذ کرده‌اند و همانا اشیائی که جدا و یا با هم وآشـکـار و یـا پـنـهان هستند، تنها با حواس پنجگانه شناخته می‌شود. پس به مـن‌خـبـر بـده کـه بـا چه چیزی به شناخت پروردگارت که او را با قدرت و ربـوبـیـت‌مـی‌شـنـاسـی، اسـتـدلال می‌کنی؟ در حالی که همه چیز با همان حواس‌پنجگانه شناخته می‌شود.

تا آنچه از اعتراض آن پزشک هندی نقل می‌کند و با براهین عقلی دلایل‌حسی به آن پاسخ تا جایی که او را مجاب می‌کند و او به ربوبیت و بیگانگی‌خدا اعتراف می‌کند و ما از آوردن آن مطالبی خودداری می‌کنیم و فقط آنچه‌را که در باره شـنـاخـت خـواص ادویـه و مـنـافـع گیاهان دارویی و زیانهای آن‌آمده، ذکر مـی‌کـنـیم. امام اینها را در عصری بیان کرده که حتی دانشمندان آن‌زمان از شناخت آن عاجز بوده‌اند. و اینک محل شاهد از آن حدیث را درزیر می‌آوریم:

امام صادق علیه السلام به آن طبیب فرمود:

بـه مـن اطـمـیـنان بده که اگر برای تو از همین هلیله که در دست توست و ازهـمـیـن طـب که فن تو و فن پدران و نیاکان توست و از دواهایی که مشابه آن‌اسـت، دلـیـل آوردم، تـو حـق را مـی‌پـذیری و انصاف می‌دهی؟ گفت: به تـواطمینان می‌دهم. گفتم: آیا مردم را زمانی گذشته است که طب و منافع آن رامانند همین هلیله و امثال آن نمی‌شناختند؟ گفت: آری. گفتم: پس از کجا به‌آن راه پیدا کردند؟ گفت با تجربه و مقایسه. گفتم: پس چگونه به این فـکـرافـتـاده‌انـد کـه تـجربه کنند و از کجا فهمیدند که این کار به مصلحت بدنهای‌آنهاست در حالی که جز ضرر در آن نمی‌دیدند؟ چگونه آن را شناختند وچـیـزی را فـهـمـیـدند که حواس ظاهری به آن هدایت نمی‌کرد؟ گفت: با تـجـربـه.گـفـتـم: بـه من خبر بده از بنیانگذار علم طب و تعریف کننده این گیاهان‌دارویی که در شرق و غرب عالم پراکنده است مگر چنان نیست که به نـاجـارمرد حکیمی از این شهرها این علم را وضع کرده است؟گفت: به ناچار

چـنـین‌است و مرد حکیمی آن را وضع کرده و دانشمندان دیگر را بر گرد آن آورده وآنها در آن نظر کرده‌اند و با عقول خود راجع به آن اندیشیده‌اند.
گـفـتـم: مـثـل ایـنکه انصاف را رعایت کردی و به اطمینانی که داده بودی عمل‌نمودی. اکنون بگو که این حکیم چگونه این مطلب را فهمید؟ فرض کنیم کـه‌او دواهـایـی را کـه در مـمـلـکت خود او بود شناخت مانند زعفران که در بـلادفـارس بـه عـمل می‌آید آیا تمام گیاهان زمین را جستجو کرد و درخت به‌درخت آنها را چشید و تا اینکه همه آن بر او معلوم شد؟
آیـا عـقـل تـو بـه تـو این اجازه را می‌دهد که بگویی حکیمانه همه بلاد فارس وگیاهان آن را درخت به درخت بررسی کردند و با حواس خود آنها راشناختند و به آن درختی که در آن یکی از ترکیبات این دواها وجود داشت‌دست یافتند با اینکه حواس آن‌ها آن را درک نمی‌کرد؟
فرض کنیم که آن حکیم پس از جستجوی بسیار و بررسی در همه بلادفارس، ایـن درخـت را شـناخت، پس چگونه دانست که آن درخت خاصیت‌دوایی پیدا نـمی‌کند مگر آنکه به آن هلیله از بلاد هند و مصطکی از روم ومشک از تبت و دارچین از چین و بیضه بیدستر از ترک و افیون از مصر و حبراز یمن و بورق از ارمـنـسـتـان و غیر اینها از ترکیبات داروئی که گیاهان‌گوناگونی هستند، مـخـلوط شود؟ چون تاءثیر آن در صورتی است که اینها یک‌جا جمع شوند و به تنهایی آن منفعت را ندارند. او چگونه به محل روییدن‌این گیاهان دارویی که اقسام گوناگونی دارند و در شهرهای مختلف قراردارند پی‌برد و این در حالی است که برخی از آنها به صورت ریشه و برخی‌به صورت برگ و برخی به صورت فـشـرده و بـرخـی به صورت مایع و برخی‌به صورت صمغ و برخی به صورت روغـن و بـرخـی بـه صورت فشار دادن وبرخی به صورت طبخ کردن است و برخی به صورتی است که فشار داده‌می‌شود ولی طبخ نمی‌شود و این هر کدام بـالـغت خاصی است و بعضی ازآنها اعضاء بدن درندگان و حیوانات خشکی و دریاست.
در همین حال، مردم این شهرها با یکدیگر دشمنی و اختلاف دارند و بازبانهای گوناگونی صحبت می‌کنند و در حال جنگ هستند و همدیگر رامی‌گشند و

اسـیـر مـی‌کـنند. آیا به نظر تو این حکیم تمام این شهرها را گشته وتمام این زبـانـهـا را مـی‌دانست و در همه جا گردش کرده و این گیاهان را درشرق و غـرب بـا امـنـیـت و سـلامت بررسی نموده و هرگز بیمار نشده ونترسیده و هـمـواره زنـده بوده و مرگ به سراغ او نیامده و همیشه هدایت یافته‌و گمراه نـشـده و خـسته نشده تا زمان و محل رشد آنها را دانسته با اینکه آنهاصفات و رنگها و نامهای گوناگونی دارند، سپس او هر کدام را به صفت خودشناخته و هر درختی را با رویش برگ و میوه و بو و طعم آن مشخص کرده‌است.
آیا این حکیم چاره‌ای جز این داشته که تمام درختان دنیا و سبزیها وریشه‌های آن را درخت به درخت و برگ به برگ و جزء به جزء بررسی کند؟فرض کنیم که آن درخـتـی را کـه مـی‌خـواسـتـه پیدا کرده، پس چگونه حواس‌ظاهری او را راهنمایی کرده که این درخت صلاحیت داروئی دارد و درخت‌گوناگون است بعضی از آنها شیرین و بعضی تلخ و بعضی ترش و بعضی‌شور است. اگر بگویی که آن حکیم در این شهرها از این و آن می‌پرسد و اوچگونه‌درباره چیزی که آن را مـشـاهـده نکرده و با حواس خود در نیافته‌می‌پرسد و اساسااو چگونه از این درخت می‌پرسد در حالی که او زبان آنهارا نمی‌داند و به زبانهای دیگر چیزهای بسیار است.
فرض کنیم که او چنین کرد، او سودها زیانها و چگونگی تسکین دادن وتحریک و سردی و گرمی و تلخی و تندی و نرمی و شدت آن را چگونه‌می‌شناسد اگر بـگویی از راه گمان می‌شناسد، این درست نیست چون اینهابا طـبایع و حواس درک نـمـی‌شـونـد و اگر بگویی با تجربه خوردن آنها رامی‌شناسد، او باید در اولین دفعه که این دواها را می‌خورد، می‌مرد چون به‌آنها جهالت داشت و سود و زیـان آنـها را نمی‌دانست و بیشتر آنها سم قاتل‌است و اگر بگویی که او تمام شـهرها را گشته و در میان هر ملتی زندگی کرده‌و زبان آنها را یاد گرفته و دواهـای آنـهـا را بـا کـشتن اولی و دومی تجربه کرده،در چنین حالتی او باید جماعت بسیاری را بکشد تا یک دارو را بشناسد ومردم این شهرها که کسانی از آنـهـا را کـشـته است خود را فدای او نمی‌کنند ونمی‌گذارند که در بین آنها زندگی کند.

فـرض کـنـیـم کـه او همه اینها را بررسی کرد، ولی بیشتر آنها سم قاتل است اگـرزیـاد بـدهد می‌کشد و اگر کم بدهد اثر نمی‌کند. فرض کنیم که او همه ایـن‌کـارهـا را کـرد و در مـشـرق و مغرب زمین سیر نمود و عمر او هم آنقدر طـولانـی‌شـد کـه درخـت بـه درخـت و شهر به شهر بررسی نمود، او چگونه چیزهای‌دیگر مانند پرندگان و درندگان و حیوانات دریا را تجربه کردحال که ایـن‌حـکـیـم بـه گمان تو تمام گیاهان دارویی را تجربه کرد و همه را جمع آوری‌نـمـوده اسـت ولـی بـرخی از آنها حالت دارویی پیدا نمی‌کند مگر اینکه بـه‌اعـضـاء بـدن حیوانی مخلوط شود، آیا او تمام پرندگان و درندگان دنیا را یـک‌یـک بـه دسـت آورده و آنـها را کشته و تجربه کرده است همانگونه که به گـمـان‌تـو تـمـام گیاهان را تجربه کرده است؟اگر چنین بوده پس چگونه حـیـوانـات‌باقی ماندند و نسل آنها از بین نرفت و آنها مانند درخت نیستند که اگر یکی‌را ببری دیگری جای آن را بگیرد.

فرض کنیم که تمام پرندگان را بدست آورد، او با حیوانات دریایی چه‌می‌کند او بـاید دریا به دریا و حیوان به حیوان بگردد تا به آن احاطه پیدا کندهمانگونه کـه بـه فـرض به تمام گیاهان احاطه پیدا کرده است. اگر هر چیزی راقبول نکنی‌حتما این را قبول داری که حیوانات دریایی همگی زیر آب‌هستند آیا عقل و حـواس به تو این اجازه را می‌دهد که گمان کنی که همه‌اینها را با بررسی و تجربه می‌توان درک کرد؟

طـبـیـب هـنـدی گـفـت: همه راهها را به روی من بستی، اکنون نمی‌دانم چه‌جوابی بدهم؟

پـس گـفـت: بـه زودی بـرای تـو برهان دیگری می‌آورم که مطلب بیشتر از آنـچـه‌گـفـتـم روشن تر شود. آیا نمی‌دانی که این دواها که شامل گیاهان و اعضای‌بدن پرندگان و درندگان می‌شود، حالات دارویی پیدا نمی‌کنند مگر پس ازآنکه با یکدیگر ترکیب شوند؟

گفت: آری چنین است.

گفتم به من خبر بده که حواس این حکیم چگونه مقدار آن را که چند مثقال وچـنـد قـیـراط اسـت، درک کـرده اسـت؟ تـو دانـشـمندترین مردم در این

موضوع هستی چون کار تو طب است و تو گاهی در یک دارو از یک قلم چهارصدمثقال واز قلم دیگر سه یا چهار مثقال و قیراط یا کمتر و بیشتر وارد می‌کنی تابه اندازه معلومی دوا به دست می‌آید که اگر آن را به کسی که اسهال داردبدهی اسهال دارد او بند شود و اگر همان را به کسی بدهی که قولنج داردشکم او باز می‌شود. چگونه حواس او دریافت که آنچه را که برای سر دردمی‌دهد به پاها نمی‌رسد در حالی که پایین رفتن دارو آسانتر از بالارفتن‌است و آنچه برای درد پا می‌خورد به سر نمی‌رسد در حالی که آن نزدیک‌است و همین طور تمام دواهائی که برای عضوهای مخصوص خورده‌می‌شود در حالی که اینها به معده می‌رسد و از آنجا پخش می‌گردد، چگونه‌آن بالا می‌رود و پایین نمی‌آید حواس چگونه اینها را درک کرد و فهمید آنچه‌برای گوش است به چشم فایده ندارد و آنچه برای چشم است درد گوش راساکت نمی‌کند و همین طور تمام اعضای بدن که دوای هر عضو به همان‌عضو می‌رسد. عقلها حسها چگونه اینها را فهمید در حالی که حس درداخل بدن و عروق و گوشت و بالای پوست راه ندارد نه با شنیدن نه بادیدن یا بوئیدن یا چشیدن و یا لمس کردن، آنها را درک نمی‌کند.

طبیب هندی گفت: از آنچه می‌دانستم به من سخن گفتی، جز اینکه مامی‌گوییم: حکیمی که این دواها و ترکیبات را وضع کرده وقتی به کسی‌دوایی می‌داد و او می‌مرد، شکم او را می‌شکافت و عروق او را بررسی‌می‌کرد و مجاری دوا را می‌دید و آن جاهایی را که دوا به آنها رسیده بودتحقیق می‌کرد.

گفتم: به من خبر بده که آیا تو نمی‌دانی وقتی دوائی در عروق انسان قرارگرفت با خون مخلوط می‌شود و با آن یکی می‌گردد؟گفت: آری.

گفتم: آیا تونمی‌دانی که وقتی انسان می‌میرد، خون او سرد و منعقد می‌شود؟

گفت:آری. گفتم: پس این حکیم چگونه دوایی را به مریض داده بعد از آنکه‌مخلوط شد و رنگی جز رنگ خون پیدا نکرد، می‌شناسد؟ گفت: مرا به‌جای سخت بردی و تا به حال چنین حالتی پیدا نکرده بودم چیزهایی گفتی‌که نمی‌توانم آنها را رد کنم... تا آخر حدیث...

امـام علیه السلام در استدلال خود بر اثبات وحدانیت و ربوبیت خدا ازراههای دیگر هم وارد می‌شود و همه را از همان اهلیلجه که در دست‌پزشک هندی بود اسـتفاده می‌کند و ما نیازی نمی‌بینیم که همه آن را دراینجا بیاوربم چون این حدیث در کتابهای حدیثی منتشر شده است.

ایـنـک بـر مـا و هـر کـسـی کـه انصاف داشته باشد از آنچه گفته شد، معلوم گردیدکه امام صادق علیه السلام تا چه حد آگاهی گسترده و شناخت کامل به‌خواص ادویه و سود و زیان آن داشت و تمام خاصیتهای آنها را به صورت‌مفرد و مـرکب می‌دانست و از محل روئیدن و طبیعت آنها آگاهی داشت‌بدون آنکه بـه مـعلم یا طبیبی نسبت داده شود که امام از او اخذ کند، بلکه‌هیچ پزشک و داروسازی در زمان او آنها را نمی‌دانست.

آیـا ایـن عـلـم از طـریق الهام یا از طریق ارث بردن از اجداد طاهرینش نبود؟ آنـهـاکـه خـداوند آنان را و نه دیگران را مخصوص به علم کرده و آنها را محل ومـنبع و محل علم قرار داده و آنان راسخان در علم و حاملان حکمت ودارای ارشاد و تعالیم حکمت آمیز بودند.

رهنمودهای طبی امام[۲۷]

مقدمه :

امام کسی نیست جز فردی که خداوند با لطف عام خود که بر بندگان دارد،او را به عنوان جانشین پیامبر گرامی‌انتخاب کرده تا مردم در کارهای مهم‌خود بـه او مراجعه کنند و او مردم را در هر حادثه‌ای به سوی خود بخواند وآنها او را پناهگاه خود قرار بدهند. خواه این کارهای مهم، روحی یا بدنی،دینی یا دنیوی بـاشد، چون اوست که عهده‌دار ارشاد مردم به معاد و معاش‌است. برای همین بـود کـه مردم از هر سو خدمت امام‌صادق علیه السلام‌می‌رسیدند تا مشکلات دیـنـی و دنیوی خود را از او بپرسند و جواب کافی وچاره دردهایشان نزد امام صادق علیه السلام بود. بسیار اتفاق می‌افتد که‌کسانی نزد آنحضرت می‌آمدند و از تـوصیه‌های سودمند او چاره‌جویی‌می‌کردند و علاج بیماریهای خود را از او مـی‌خـواسـتـنـد و آنـحضرت‌پاسخهایی می‌داد که در آن شفای فوری و سود درازمدت بود.

آری چـگونه چنین نباشد در حالی که آنحضرت طبیب نفسها و روحها وهادی امـت بـه سـوی صـلاح و اصـلاح بـود. و مـا اکنون برخی از رهنمودهای‌طبی آنحضرت را در علاج بیماریها ذکر می‌کنیم تا شما بدانید که او طبیب‌دانشمند و امام راهنما بود:

۱ـ سردرد

سالم بن ابراهیم از دیلمی و او از داود رقی نقل می‌کند که نزد امام صادق‌علیه الـسـلام بودم که یک نفر حاجی خراسانی بر او وارد شد و سلام کرد وراجع به مـسـائل دیـنـی سؤالهایی کرد و امام به آن مسائل پاسخ می‌داد، سپس‌به امام گـفـت: ای پـسـر پـیـامبر از وقتی از منزل خود بیرون آمده‌ام از سردردرنج می‌برم. هم اکنون برخیز و وارد حمام شو و هیچ کاری نکن مگر اینکه‌هفت کف دسـت آب گـرم بـه سرت بریز و در هر بار نام خدا را به زبان بیاور.اگر چنین کـردی دیـگـر از سـردرد شـکایت نخواهی کرد. آن شخص چنین کردو همان ساعت خوب شد.

مـی‌گـویـیم: شک نیست که میان سردرد و ریختن آب گرم به آن با گفتن بـسـم‌الله بـدون آن‌کـه تاءمل کنی رابطه‌ای نخواهی یافت ولی اگر فکر کنی، مـی‌دانـی‌کـه بـشـر به هر مرتبه‌ای از علوم هم برسد نمی‌تواند به همه علل و اسـبـاب‌حـوادث پـی بـبـرد، زیرا که او گاهی چیزی را علت یک حادثه فرض مـی‌کـند که‌در واقع آن حادثه سبب دیگری دارد و گاهی علت یک چیز علت یـک چیزرا نمی‌داند در حالی که آن علتی دارد. معلوم است که ندانستن علت یـک‌چـیـز دلـیـل نـمـی‌شـود که علتی نداشته باشد و میان آن چیز و علتش رابطه‌ای‌نباشد.

همچنین باید دانست که سبب و علل بر دو قسمند: مادی و جسمی ومعنوی و روحی و هر کدام از آنها هم انواعی دارند. مثلا سردرد از ابتلاءمعده یا سوء هضم یـا سـردی یـا زکـام یـا ضعف اعصاب یا اضطراب یا بوسیله‌صداهای ناهنجار یا بـوهای تند حرارت کبد یا از درد چشم یا درد گوش یابعضی تبها و آنفولانزا و مـانند آنها حاصل می‌شود و گاهی هم از غم و غصه‌یا ترس یا زیاد فکر کردن و مانند آنها به وجود می‌آید.

پزشک باید سبب آن را پیدا کند و آن را بر طرف سازد تا سردرد از بین‌برود.
شـایـد امـام درباره این مریض خراسانی که از سردرد شکایت می‌کرد، دوعلت بـرای آن یـافـتـه اسـت یکی علت روحی و اضطرابی بود که به او عرض‌شده و دیگری جسمی و آن زکامی بوده که در راه یا نزد خانواده‌اش به اورسیده بوده و امـام ناراحتی روحی او را با بسم الله علاج کرده به اضافه‌اینکه به او اطمینان داده که بزودی شفا پیدا خواهد کرد و از طرفی دستورداده که چند مرتبه آب گـرم بـر سـر خـود ریـزد تـا در زکـام اثر کند و این کاری‌است که بسیاری از پزشکان برای زکامی‌که از سرما یا به جهت دگر گونی‌هوای وارد دماغ حاصل شـده ان را تـوصیه می‌کنند و این نوع معالجه را جزپزشک روانشناس و حاذق نـمـی‌دانـد و الـبته ما نباید این معالجه را به غیر این‌مریض سرایت بدهیم مگر اینکه مطمئن باشیم که عین اوست و این را جزیک پزشک روانشناس نمی‌داند.

۲ـ زکام

بـعـضـی از اصحاب امام صادق علیه السلام از زکام به آنحضرت شکایت‌کردند پس فرمود: زکام کاری از کارهای خدا و لشکری از لشکرهای‌خداست که آن را فرستاده تا بیماری تو را قلع و قمع کند و هر وقت‌خواستی زکام را از بین ببری یـک دانـگ سـیاه دانه و نیم دانگ کندیس‌می‌گیری و آن را آرد می‌کنی و به بـیـنی خود می‌کشی که زکام از بین می‌رود واگر ممکن باشد که اصلا آن را معالجه نکنی، چنین کن که در زکام منافع‌بسیاری است.
مـی‌گـویـیـم: زکـام عـبارت است التهاب پرده مخاطی بینی که از سردی یا انتقال‌سریع از محل گرم به محل سرد و یا از ضعیف بنیه و یا از سرایت کردن ازشـخـص مبتلا به وجود می‌آید، نشانه‌های آن عبارت است از احساس سرماو گـرفـتـگـی و ریزش آب از بینی با یک ماده مخاطی و ریزش آب از دو چشم وسرخی آنها و تغییر صدا. مدت زکام سه روز است و علاج آن استراحت درخانه و پـوشیده نگهداشتن بدن بخصوص در زمستان و کم کردن خوراک وخوردن مایعات است.
پـزشـکـان ،زکام را یک بیماری واگیر دانسته‌اند ولی اخیرا کشف شده که آن بـه‌خـودی خـود یـک بـیماری نیست بلکه یک حادثه طبیعی است که برخی

ازبیماریهای دماغ و ریه و دستگاه تنفسی را از بین می‌برد و اخطلاط و بلغمها را از آن بیرون می‌کند و منظور امام صادق هم همین است که می‌فرماید: اگرممکن باشد آن را معالجه نکن. همچنین امام فرمود :
زکام کاری از کارهای خدا و لشکری از لشکرهای اوست که آن را برای از بین‌بردن ناراحتی تو فرستاده است. این سخن اشاره می‌کند که زکام یک حادثه‌طبیعی و در خدمت بدن انسان و مانند سپاهی است که بر بیمارهای حمله‌می‌کند و با ترشح و نزول اشک آن را از دماغ بیرون می‌کند. پزشکان گفته‌اند:کسانی که با زکام مبارزه می‌کنند بیچاره‌اند چون زکام بدن را از فضولات پاک‌می‌کند و اگر زکام معالجه شود، بیماریهای بسیاری را سبب می‌شود.

۳ـ ضعف بینایی

یکی از اصحاب آنحضرت از ضعف بینایی دختر خود به آنحضرت شکایت‌کرد، پس فرمود: از ((مر)) و ((صبر)) و ((کافور)) به طور مساوی‌سرمه‌ای بسازد و او سرمه کند. آن مرد می‌گوید چنین کردم و منفعت‌بردم.
ضعف بینایی در سن جوانی از ضعف اعصاب یا کمبود نور حاصل‌نمی‌شود بلکه بیشتر از بیماری چشم یا التهاب یا تراخم یا مانند آنهاست واین عوارض بیشتر با ((صبر)) و ((مر)) بر طرف می‌گردد البته از کثرت‌نزله باشد و اگر از التهاب باشد کافور مؤثر است و چون هر سه دارو جمع‌شود همه آنها را درمان خواهد کرد.

۴ـ سفیدی چشم

در طب الائمه آمده است که کسی از سفیدی چشم خود شکایت پیش امام‌صادق علیه السلام برد. پس امام دستور داد فلفل سفیدی را به اضافه گل‌فلفل از هر کدام دو درهم و نشادر صاف یک درهم برگیرد سپس آنها رابکوبد و لاز آن در هر یک از چشمهایش سه بار سرمه بکشد و ساعتی درنگ‌کند، این کار سفیدی را از بین می‌برد و گوشت چشم را پاک می‌کند و به اذن‌خدا درد آن ساکت می‌شود. آنگاه چشمانش را با آب بشوید سپس با سنگ‌سرمه سرمه بکشد.

۵ـ درد شکم و اسهال.

مـردی بـه امـام صـادق عـلیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر دخترم اسهال و دردشـکـم دارد، فـرمـود: چـرا از برنج و دنبه استفاده نمی‌کنی؟سپس روش پختن‌آن را به او یاد داد او همین کار را کرد و دخترش خوب شد.

مـی‌گـویـیم: از نظر طبی معلوم است که برنج معده را قبض می‌کند برنج را بـاحـلـیـم آن مـی‌پـزنـد و با دنبه‌ای که ذوب نشده مخلوط می‌کنند و مفید واقـع‌مـی‌شـود. الـبـتـه چـربـی و به خصوص چربی گوشت اسهال را تشدید می‌کندولی اگر دنبه ذوب نشده باشد چنین نیست.

۶ـ اسهال

عـبـدالـرحـمـن بـن کثیر می‌گوید: در مدینه مریض شدم و اسهال گرفتم. امـام‌صادق علیه السلام به من دستور داد که سویق «جاروس»[۲۸] را با آب‌مخلوط کنم و بخورم و من چنین کردم و خوب شدم.

۷ـصدای شکم

کسی به نام ذریح از صدای شکم خود پیش آنحضرت شکایت کرد،

امام فرمود :

آیا درد هم دارد؟ گفت: آری فرمود: چرا سیاه دانه و عسل استفاده‌نمی‌کنی؟ او چنین کرد و خوب شد.

می‌گوییم :

اسـتـعـمـال سـیـاه دانـه بـا عسل چنین اسا که سیاه دانه را آرد می‌کنند و با عـسـل‌خـوب مـخـلـوط مـی‌کـنند و سه بار صبح و عصر و شب به اندازه یک فندق‌می‌خورند.

۸ـ بادهای درد آور

جابر بن حیان به امام صادق علیه السلام نوشت: ای فرزند پیامبر خدا!بادی در تمام بدن من از فرق تا قدم افتاده و آزارم می‌دهد مرا دعا کن.حضرت دعا کرد و بـه او نـوشـت: از شیاف عنبر و جیوه استفاده کن که‌انشاءالله شفا می‌یابی او چنین کرد و شفا یافت.

مـی‌گـویـیـم: مـنـظور از بادهای دردآور، بادهایی که در هواست نیست که

بـه‌گفته بعضی‌ها اگر داخل بدن شود می‌کشد، بلکه منظور از آن گازهایی استکـه در داخـل بـدن جمع می‌شود. وقتی آنها افزایش پیدا کنند و محلی بـرای‌خـروج نـبـاشـد دردآور مـی‌شود. پس امام به او امر کرد که با استعمال ایـن‌شـیـاف اعـصاب را تحریک کند تا این گازهابیرون آیند و او چنین کرد و خوب‌شد.

۹ـ ضعف بدن

مردی به آن حضرت گفت: من در بدن خود دردی احساس می‌کنم، فرمودبر تو باد شیر که آن گوشت را می‌رویاند و استخوان را محکم می‌کند دیگری‌به او گـفـت: مـن شیر خوردم و به من ضرر کرد فرمود: شیر به تو ضرر نکرده‌بلکه هـمـراه آن چـیـز دیگری خورده‌ای و آن چیز بر تو ضرر کرده استو توگمان نموده‌ای که شیر ضرر کرده است .

می‌گوییم: منظور امام همان شیر دوشیونی است و شیر غذای کاملی است‌که هـمه ویتامین‌ها که بدن به آن نیاز دارد و در خود جمع کرده است و لذاشیر با بـیـشـتر مزاجها می‌سازد از منافع مداومت بر خوردن شیر آن است که‌بدن را چـاق مـی‌کـند و قلب و مغز را تقویت می‌کند و به قوه بدن می‌افزاید،به اضافه ایـنـکـه سـیـنـه را اصلاح می‌کند و سرفه را تسکین می‌دهد بنابراین،شیر هم غذاست و هم دوا و ضعف بدن را از بین می‌برد مخصوصا اگرضعف از حرارت یـا از سـمومات غذایی ناشی شده باشد به ویژه اگر مریض‌دوره نقاهت خود را بگذراند.

۱۰ـ تب نوبه

عبدالله بن بسطام از کامل از محمد بن ابراهیم جعفی از پدرش نقل می‌کندکه گـفـت،: بـه مـحـضـر امام صادق علیه السلام رسیدم، پس به من گفت: تو راخـوشـحـال و شـاداب نـمـی‌بـیـنـم. گفتم: مولای من تب نوبه دارم. پس فـرمود:چرا از شربت گوارایی استفاده نمی‌کنی؟ شکر را بکوب و در آب کن و به‌جای آب ناشتا آن را بخور. می‌گوید چنین کردم و دیگر تب عودنکرد.

مـی‌گوییم: تب نوبه همان تب مالاریاست و غالبا باعث ضعف عمومی‌می‌شود در ایـنـجـا امام شربت شکر را ناشتا تجویز می‌کند و منظور امام شکرمصنوعی

نـیست که از هر ویتامین خالی است بلکه منظور او شکر طـبیعی که‌از نی شکر بـه دست می‌آید یا شکر سرخ یا عسل می‌باشد که خدا در آن‌شفایب بسیاری از دردعـا را قرار داده همانگونه که در قرآن کریم به تصریح‌شده است. همچنین قـنـد طـبیعی که در اکثر میوه‌ها مانند انگور و خرما ومانند آنها وجود دارد و ایـنـها باعث ایجاد نشاط و قدرت و پیذایش خون‌تمیز می‌شوند، پس وقتی که بـدن قوی شد در برابر تب مقاومت می‌کند تا برطرف شود و این شخص چنین کرد و شفا یافت.

۱۱ـ اسهال تاءم با درد

خـالد بن یخیج می‌گوید: به امام صادق علیه السلام از درد شکم خودشکایت کـردم، بعه من فرمود: برنج را بگیر و آن را بشوی سپس آن را بکوب‌و به اندازه کف دست در هر غذایی بخور. سپس فرمود، کسانی را که اسهال‌دارند نان برنج بـدهـید در شکم مبتلا به اسهال چیزی سودمندتر از آن‌نمی‌رود و آن معده را دباغی می‌کند و بیماری را از بین می‌برد.

۱۲ـ پیدایش لکه در پوست

مردی از این ناراحتی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد، پس به اوفرمود : بـه حمام برو و حنا را با نوره مخلوط کن و به آن موضع بگذار، تو پس از آن‌شفا پیدا می‌کنی. گفت: به خدا قسم این کار را جز یک بار انجام ندادم و خداشفایم داد.

می‌گوییم: این بیماری به گونه‌ای است که لکه‌های سفید در بدن پـیـدامـی‌شـود و درد هم ندارد. پیشینیان آن را مربوط به علتهای داخـلـی بـدن‌مـی‌دانـسـتند و به وسیله قی و اسهال و تنقیه آن را مـعـالجه می‌کردند و بیمار رااز خوردن غذاهای سنگین و گرم باز مـی‌داشـتند و شاید توصیف امام به‌مقتضای زمان یا مکان یا جهات دیگری بوده که ما نمی‌دانیم وگرنه معالجه‌این بیماری با این دواها و ایـن سـرعـت بـعید می‌نماید مگر اینکه این معالجه‌بوسیله تلقین روحـی بـاشـد آنهم توسط روح بلندی مانند امام انجام گیرد.

۱۳ـبلغم زیاد

امام صادق علیه السلام فرمود: مقداری علک رومی‌و مقداری کندر ومقداری صعتر و مقداری شونیز برگیر و هر کدام را جداگانه بکوب تا نرم‌شوند سپس از پـارچـه عبور بده و با عسل معجون کن و هر شب به قدر یک‌فندق بخور که انشاءالله نافع خواهد بود.

۱۴ـ شدت بول

فـضـل مـی‌گـویـد: بـه امـام صـادق علیه السلام شکایت کردم که به هنگام بـول‌کـردن نـاراحت می‌شوم، پس فرمود: در آخر شب از شونیز استفاده کن و من‌بارها چنین کردم پس شفا یافتم.

۱۵ـ کمی فرزند

عمر بن حسنه شتربان از کمی فرزند به امام صادق شکایت کرد، پس فرمود:از خـدا طلب آمرزش کن و تخم مرغ و عسل بخور و نیز نقل شده کسی که‌فرزند نمی‌آورد بسیار تخم مرغ بخورد .

مـی‌گـویـیـم: پـیـش از گـفـتیم که امام هم معالجه جسمی می‌کرد و هم معالجه‌روحی می‌کرد و در اینجا شخص را امر به استغفار می‌کند تا آن شخص بـااطـمـیـنـان مـتـوجـه خـدا شـود و از او طلب فرزند کند سپس این غذا را تـجـویـزمـی‌کـند که مجاری بول و منی را پاک می‌سازد و آن را از رطوبت‌ها تـطـهـیـرمـی‌کـنـد و بـدیـنگونه اعصاب آرام می‌شود و منی را بیشتر و بهتر جـذب‌مـی‌کـنـد و شـاید به این وسیله به هدف می‌رسد. درباره تخم مرغ هم گفته‌شده که منی را زیاد و آن را اصلاح می‌کند.

۱۶ـ ضعف قوه باه

در طـب الائمـة آمـده اسـت کـه مردی خدمت امام صادق علیه السلام رسید وگـفـت: ای مولای من، من کنیزکان را می‌خرم و دوست دارم به من چیزی یـادبـدهـی بـر آنـان قـوت داشته باشم. پس فرمود: پیاز سفید را بگیر و آن را خـوردکـن و بـا روغن سرخ کن سپس تخم مرغی را در ظرفی بشکن و به آن نـمـک‌بـزن سـپس آن را به روی پیاز و روغن بریز و بجوشان و از آن بخور. آن مردمی‌گوید: چنین کردم و به آرزوی خود رسیدم.

از این قضایا بسیار است و این کتاب مختصر، گنجایش ذکر همه آنها را نداردو ما تنها چند قضیه را به عنوان نمونه آوردیم. ولی پسندیده آن است که‌تعدادی از بـیـماری‌ها راکه در کتاب طب الائمه و بحارالانوار و کتابهای دیگرراجع به آنها از امام صادق مطلبی رسیده است در اینجا ذکر می‌کنیم و آنهاعبارتند از:

۱ـ سرفه،
۲ـ سل،
۳ـ درد گلو،
۴ـ زکام،
۵ـ بادهای جسم،
۶ـ درد مثانه و سنگریزه در آن،
۷ـ درد مفاصل،
۸ـ سلس البول،
۹ـ اسهال،
۱۰ـ عرق النساء،
۱۱ـ زخمها،
۱۲ـ آبله،
۱۳ـ درد شکم،
۱۴ـ بواسیر،
۱۵ـ طغیان بلغم،
۱۶ـ خشکی مزاج،
۱۷ـ تشنگی زیاد،
۱۸ـ سمها،
۱۹ـ درد پشت،
۲۰ـ وبا،
۲۱ـ جذام،
۲۲ـ برص،
۲۳ـ بهق،

۲۴ـ رطوبت،
۲۵ـ فلج،
۲۶ـ لقوه،
۲۷ـ گرفتگی قلب،
۲۸ـ درد طحال و خاصره،
۲۹ـ ذات الجنب،
۳۰ـ چشم درد،
۳۱ـ سر درد،
۳۲ـ سل در چشم،
۳۳ـ درد پا (رماتیسم)،
۳۴ـ ضعف قوه باه،
۳۵ـ گزیدگی عقرب و حشرات،
۳۶ـ تب،
۳۷ـ درد گوش،
۳۸ـ جنون و صرع،
۳۹ـ درد دهان و دندان،
۴۰ـ کرم شکم،

کسی که در کتابها تحقیق می‌کند، سخنان با ارزشی از امام صادق علیه‌السلام در باره بیماریهایی ذکر شده پیدا می‌کند و جز اینها هم وجود دارد وهمگی دلالت می‌کند که امام علیه السلام در این فن تخصص داشته است واگر همه این سخنان جمع شود، از آن کتاب مهمی بدست می‌آید و اینک‌برخی از دواهایی که تجویز شده در زیر گفته می‌شود:

۱ـ سیاه دانه،
۲ـ بنفشه،
۳ـ قارچ،
۴ـ فلفل سفید،
۵ـ دار فلفل،

۶ـ نشادر،
۷ـ صبر،
۸ـ کافور،
۹ـ مر،
۱۰ـ کاشم،
۱۱ـ برنج،
۱۲ـ سماق،
۱۳ـ کمون،
۱۴ـ ذرت،
۱۵ـ قند،
۱۶ـشیر،
۱۷ـ کندس،
۱۸ـ عنبر،
۱۹ـ جیوه،
۲۰ـ هلیله سیاه،
۲۱ـ بلیله،
۲۲ـ املج،
۲۳ـ سرکه،
۲۴ـ دارچین،
۲۵ـ زنجبیل،
۲۶ـ شقاقل،
۲۷ـ قولنجان،
۲۸ـ کراث،
۲۹ـ جوز،
۳۰ـ روغن شیره،
۳۱ـ کاسنی،
۳۲ـ سنا،

۳۳ـ کشمش،
۳۴ـ عناب،
۳۵ـ پنبه دانه،
۳۶ـ حرمل،
۳۷ـ اثنان،
۳۸ـ هلیله زرد،
۳۹ـ هلیله کابلی،
۴۰ـ شکر سلیمانی،
۴۱ـ با بونه،

و چندین نوع دیگر از داروهای گیاهی به اضافه روایاتی که درباره میوه‌ها وحبوبات و شیرها و روغنها و نوشیدنیها آمده است.

امام صادق علیه السلام به هنگام ضرورت، جراحی را جایز می‌دانست به‌آن حضرت گفته شد: مردی است که دوا می‌دهد و رگ می‌زند و گاهی سودمی‌دهد و گاهی می‌کشد، فرمود: رگ بزند دوا بدهد[۲۹]. همچنین امام مداوبا سم را جایز می‌دانست.

اسماعیل بن حسن طبیب می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: من‌مردی از عرب هستم و از طب سر در می‌آورم و طب من طب عربی است وجراحی می‌کنم و با آتش داغ می‌گذارم. فرمود: عیبی ندارد. گفتم: گاهی‌می‌میرد. فرمود: اگر چه بمیرد[۳۰]

سخنان امام در خواص بعضی از گیاهان

به طوری که از مجلات و مطبوعات طبی استفاده می‌شود، طب جدید نزدبعضی از دانشمندان به عصر گیاهان دارویی بازگشت کرده است و به منافع‌آن به دیده اعتبار می‌نگرد و اثر طبیعی آن را در معالجه برخی از بیماریهامی‌پذیرد، به طوری که پزشکان در مناسبتهای گوناگون بیماران خود را به‌استفاده از آن وادار می‌کنند، چون می‌بینند که استفاده از گیاهان دارویی درعین سادگی تاءثیرگذاری ضرری ندارد یا ضرر آن اندک است.

تعجبی ندارد، زیرا که پیشرفت فکری بشری و تلاش او در راه کشف حقیقت‌به

نـاچار اندیشمندان و محققان و افکار روشن را به کنه بعضی از منافعی که‌خدا در گیاهان طبیعی گذاشته، رهنمون می‌شود تا آثاری را که خدا در آنهاقرار داده به دست آورند.
در آن هـنـگـام کـه اطـبـاء از فـوائد گیاهان دارویی غافل بودند و یا آن را در جـای‌خـود بـه کـار نمی‌بردند، دانشمندان اسلام و پیشوایان دین حنیف از آن غـافـل‌نـبوددند و از فوائد و خواص آن چیزهایی را گفته‌اند که کتابها از آن پر اسـت واحـادیـث بسیاری در این زمینه از ائمه معصومین علیه السلام رسیده اسـت.بـنـگـرید به کتاب طب الائمه و طب الرضا و طب النبی و کتاب کشف الاخـطـارو کتاب بحار الانوار و کتابهای دیگر که خواننده را از اطاله سخن در اینجابینیاز می‌کند.
برای اینکه از اصل بحث خود که همان طب امام صادق علیه السلام استخارج نـشـویم، اینک برخی از سخنان طبی و راهنماییهای بهداشتی‌آنحضرت را در بـاره گـیـاهـان نـقـل می‌کنیم، گیاهانی که پزشکان، پس از گذشت‌زمانی طـولانـی بـه مـنـافـع آن پی بربرده‌اند و تفضیل مطلب را به کتابهای‌مفضل واگذار می‌کنیم.
ایـنـک بـعـضـی از سـخـنـان آنـحضرت را می‌آوریم و با سخنان پزشکان این عصرتطبیق می‌دهیم.

۱ـ سیر

امـام صـادق عـلـیـه الـسلام فرمود: با سیر مداوا کنید ولی پس از خوردن آن به‌مسجد نروید[۳۱]

و فرمود :

پیامبر می‌فرمود: سیر بخورید که آن دوای هفتاد نوع بیماری است [۳۲].
ایـن سـخـنـی اسـت کـه امـام عـلـیه السلام در مقام هدایت و ارشاد اصحاب خـودفـرمـوده اسـت ولـی آیـا آنـها دانستند که این گیاه عجیب به چند نوع بیماری‌فایده دارد؟ البته نه ولی اکنون در قرن بیستم، علم پیشرفت کرذده و به مغزسخن امام رسیده است.
روزنـامـه‌هـای فـرانـسـه مـقـالـه‌ای را از دکـتـر «ریـم» پـخش کرد که

مـجـلـه«الـحکمة» چاپ لبنان آن را تحت عنوان «گوارا باد سیر» به عربی‌ترجمه کرد. در این مقاله آمده است:
خـوشـحال خواهی شد اگر بدانی که پزشکان در فارماکولوژی جایگاه‌شایسته ایـن گـیـاه را به آن داده‌اند و گفته‌اند کارگرانی که در هرم«خوفو»در مـصـر در سـال ۵۴۰۰ پـیـش از مـیلاد کار می‌کردند زیادمی‌کردند زیاد سیر می‌خوردند تا بدنشان قوی شود و از بیماریها نجات‌یابند.
در جـای دیـگـر از ایـن مـجـلـه آمـده کـه تـجـربـه‌هـای پـزشـکان معروف مـانـنـد«سـالـیـن» و «لوتر»و «دویریه» و دیگران روشن کرده که سـیربلورهایی را که در بدن جمع می‌شوند و باعث تصلب شرایین می‌گردند، ازبین می‌برد و خون را رقیق می‌کند.
در طب جدید ثابت شده که سیر عضله‌های قلب را تقویت می‌کند و فشارخون را تـنـظـیم و خون را تصفیه می‌کند و با این کار بیماری‌هایی که از فسادخون نـاشی می‌شود مانند سختی حیض در زنها، مداوا می‌کند. همچنین‌سیر پیری زود رس و بواسیر و روماتیسم را از بین می‌برد و مجاری تنفسی راباز می‌کند و تـنـگـی نـفس را بهبود می‌بخشد و بعضی از انواع سل ریوی رامعالجه می‌کند بـخصوص اگر با شیر با هم خورده شود، چون به میکروب«کخ» که عامل بیماری سل است تاءثیر می‌گذارد.
همچنین سیر در برابر یماریهایی مانند آنفولانزا و طب مصونیت ایجادمی‌کند و رنـگ صـورت را زیبا و سرخ می‌کند و روده‌ها را بخصوص در اطفال‌از عفونت پاک می‌سازد و از تیفوئید و دیفتری و خروسک حفظ‌می‌کند.
گـفـتـه شـده در شـهـرهایی که مصرف سیر زیاد است عمرها طولانی است وازسـلامـت خـوبـی بـرخـوردارنـد: بـه ا ضـافـه ایـنـکه سیر باعث پاکسازی عـفـونتهای‌داخلی وازبین رفتن التهابها وزخمهای مزمن و حاد معده می‌شود حـیـض وادرار را بـه خـوبـی دفـع مـی کـنـد و سنگریزه و کرم را در اطفال برطرف‌می‌سازد.
ایـن بـود بـرخـی ا ز فـوائدی کـه اطـباء درباره این گیاه به دست ما رسیده اسـت‌وبـقـیـه هـفتادنوع بیماری را که در حدیث آمده است و بقیه هفتاد نوع

بیماری‌را که در حدیث آمده باید از کتابهای طبی مفصل جستجو کرد. به کلام امام‌صادق علیه السلام بنگرید که چگونه در عصری که اهل آن نمی‌تواستندچیزی را درک کنند و اهل این با وسائل جدید و پس از رشد عقل با تجربه‌هاو گسترش علوم درک می‌کنند، سخن گفته است.

۲- پیاز

امام صادق علیه السلام فرمود: پیازبخورید که در آن سه خاصیت وجوددارد دهان را خوشبو می‌کند و لثه‌ها را محکم می‌سازد و بر نیروی جنسی‌می‌افزاید (۳۳)

و نیز فرمود: پیاز دهان را خوشبو و پشت را محکم و بشره را زیبامی‌کند(۳۴)

و نیز فرمود: پیاز خستگی را از بین می‌برد و اعصاب را قوی می‌سازد و میل‌جنسی را زیاد می‌کند و تب را می‌برد.(۳۵)

این سخن را امام صادق علیه السلام در قرن دوم هجری و پیش از کشف‌منافع پیاز درطب امروز،فرموده است و در زمان او پیاز چیز بی‌ارزشی بوده‌ولی امروز تجربه هائی که درباره این گیاهان به عمل آمده، و اسرار و منافع‌آنها را نشان می‌دهد و می‌بینیم که دکتر لاکوفسکی پس از آزمایشهای بسیارفواید پیاز را بدست آورده و اثبات کرده که در پیاز ماده‌ای است که ضدسرطان است همان بیماری مرموزی که دانشمندان در کشف عامل آن رنج‌بسیار کشیده‌اند.

دکتر لاکوفسکی می‌گوید: تجربه‌ها را ادامه می‌دهیم و امید داریم که پیاز درآینده علاج کننده بعضی از بیماریها باشد.

دکتر دامر می‌گوید: پیاز در آن واحد هم طعام است و هم دوا و پزشکان آن رابرای افزایش ادرار و درمان بیماریهای کلیوی و استسقاء به کار می‌برند وبهتر است که به صورت خام خورده شود.

پزشک دیگری می‌گوید: پیاز محتوای ماده باارزشی است که باعث تخفیف‌درد در بینی و حلق و مجاری تنفسی می‌گردد و مانند آنها این چیزی است‌که طب جدید درباره منافع پیاز به آن رسیده است و در آینده، بقیه آنچه امام‌گفته است کشف خواهد شد، پس درست بیندیش و انصاف بده که امام‌چقدر از طب آگاهی داشته است و او این مطلب را از پدران و نیاکانش

ازمنبع وحی به دست آورده و استاد و مدرس و معلمی ندیده است.

۳ـ ترب

پـزشـکـان در خواص این گیاه گفته‌اند که آن ادرار را زیاد می‌کند، معده را بـرای‌هـضـم غـذا آمـاده مـی‌سـازد و هـضـم را آسـان مـی‌کند و رماتیسم را معالجه‌می‌کند و نفخ شکم را از بین می‌برد و گاهی هم نفخ ایجاد می‌کند که مـصـلح‌آن نمک است و نیز سینه را صاف می‌کند و اشتها آور است و بلغم را از بـیـن‌مـی‌برد و سنگریزه‌ها بخصوص سنگ کبد را می‌شکند و خلط آور است و بواسیر را تسکین می‌دهد.

مـی‌گـویـیـم: تـرب دارای مـواد معدنی مفید و محتوای ویتامینهای ب ـ د ـ ث‌است.

امام صادق علیه السلام پیش از دوازده قرن فرموده است:

تـرب بـخورید که در آن سه خاصیت است: برگ آن بادها را می‌شکند و مغزآن ادرار را آسـانـم مـی‌کـنـد و بـاعـث هـضـم غـذا مـی‌شود و ریشه آن بلغم را قـطـع‌مـی‌کـنـد[۳۶] هـمچنین امام در باره ترب مطالب زیادی شبیه این مضمون فرموده‌است.

۴ـ هویج

پزشکان در خواص هویج گفته‌اند که آن دارای مقدار زیادی قند گیاهی‌است کـه زود جـذب مـی‌شود ولی هضم آن برای کودکان دشوار است. آب‌آن مفید اسـت و اگـر هـمراه باعسل باشد مقوی باه است، همانگونه که برای‌امعاء و در تـنگی نفس و ناراحتی اعصاب مفید است و به رشد بدن در سن‌کودکی کمک مـی‌کند و ریگها را برطرف می‌سازد و کرم روده را نابود می‌کندالبته اگر خام خـورده شـود و همچنین باعث افزایش خون و جریان آن در بدن‌می‌شود و جز آنـچـه گـفـتـه شـد فوائد دیگری هم دارد که طب امروز آن راکشف کرده و بیماران را به خوردن آن توصیه نموده است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود:

هـویـج امـانـی از قـولـنـج اسـت و بـه بـواسـیر فایده دارد و بر قوه باه کمک می‌کند[۳۷]

و فرمود :
خوردن هویج از کلیه‌ها مواظبت می‌کند و میل جنسی را افزایش‌می‌دهد[۳۸].
می‌گوییم: هویج دارای ویتامینهای آ ـ ب ـ ث می‌باشد.

۵ـ بادمجان

پزشکان در فواید ان گفته‌اند: بادمجان غذایی است که با یبشتر بیماریهاسازگار است، مقوی معده و ملین سفتی هاست و اگر با سرکه همراه شودادرار آور است و پخته آن به و زهره هم سودمند است.
امام صادق علیه السلام فرمود:
بادمجان بخورید که برای زهره مفید است و به صفرا زیان‌نمی‌رساند[۳۹]
بادمجان بخورید که بیماری را از بین می‌برد و ضرری در آن‌نیست[۴۰]
می‌گوییم بادمجان به بیماری پوستی ضرر دارد و مصلح آن روغن است اگردر آن جوشانده شود.

۶ـ کدو

پزشکان گفته‌اند: کدو سرد است و دماغ را مرطوب می‌کند و رگهای بسته راباز می‌کند و ادرار آور و ملین معده است به خصوص برای معده کسانی که‌مزاج گرم دارند سودمند است، همچنین کدو به یرقان و تبهای حاد و بی‌خوابی مفید است و کسانی که عمر آنها از نیمه گذشته و طبعا نیرو و فکر آنهاتحلیل رفته، باید بیشتر کدو بخورند که برای تجدید قوا و انساج بدن مفیداست.
امام صادق علیه السلام فرمود: کدو بر عقل و دماغ می‌افزاید و بر درد قولنج‌نافع است [۴۱]. گفته شد که کدو دارای ویتامین آ می‌باشد.
این بود شمه‌ای از خواص گیاهان که به طور اختصار نقل شد.

فوائد میوه‌ها و سبزیها

علم تاءکید می‌کند که میوه‌ها و سبزیها تاءثیر خاصی در بسیاری از بیماریهادارند از اینرو پزشکان خوردن آن را بخصوص برای بیماران ریوی ومبتلایان به نقرس و مانند آنها توصیه می‌کنند.

شـک نیست که تاءثیر میوه‌ها در جسم بشر مانند سایر غذاهاست یعنی تاءثیرآن تـابـع ترکیب شیمیایی به نسبت ترشی یا شیرینی و داشتن آزوت در آن‌است و لـذا بـعضی از آنها هضم کننده و بعضی ملین و بعضی ادرار آور وبعضی مقوی است و تاءثیرات و خواص فراوانی دارند.
باید دانست که بهترین چیزی که از نظر بهداشت لازم است و پزشکان‌بیماران خـود را هـمواره به آن توصیه می‌کنند، شستن میوه و پاک کردن آن ازگرد و خـاک و آلودگی‌های دیگر است. پس اگر انسان میوه را بدون شستن‌بخورد، در حـالـی وارد بـدن مـی‌شـود کـه حامل میکروب است. و میکروب درمعده جایگیری می‌کند و در این هنگام چیزی که از آن فرار می‌کرد عارض اومی‌شود و میکروب در بدن اثر می‌گذارد. برای همین است که پزشکان‌همواره بیماران خود را توصیه می‌کنند که پیش از خوردن میوه آن را بشویندو از خوردن میوه نشسته پرهیز کنند.
امام صادق علیه السلام پیش از آنکه طب، این موضوع را دریابد و پزشکان‌به آن تـوجـه کنند، آن را مورد تاءکید قرار داده است. او می‌فرماید: هر میوه‌ای‌سمی دارد آن را با آب بشویید و در آب فرو ببرید[۴۲].
مـی‌گـویـیم که نظر امام از سم همان میکروبهایی است که در آن وجود دارد وآنها را به سم تشبیه کرده چون مضر است.
اکـنـون بـعـضی از میوه‌ها و سبزیها را برای نمونه ذکر می‌کنیم چون ذکرآنها دراین مختصر نمی‌گنجد.

۱ـ انگور

امـام صـادق عـلیه السلام فرمود: انگور عصب را محکم می‌کند و ناراحتی رااز بین می‌برد و نفس را پاک می‌کند[۴۳].
و نـیـز فرمود: پیامبری از پیامبران خدا از غصه پیش خدا شکایت برد پس به‌او وحی کرد که انگور بخور[۴۴]
پـزشـکـان گـفـتـه‌انـد: انـگور سه کار را با هم انجام می‌دهد: مسهل معده و پـاک‌کـنـده خـون و غـذا بـرای بـدن اسـت و آب آن باعث تجدید قوا می‌شود وگـردش خون را تنظیم می‌کند و برای گازهای معده مفید است و نیز کبد

وکلیه را مداوا می‌کند و تب را می‌برد و برای سوء هاضمه و نقرس وبیماریهای قلب و صفرا و باد و بواسیر سودمند است و از پیشروی سل وسرطان جلوگیری می‌کند.
دانشمندان دارو شناس می‌گویند: انگور ترشحات معده را زیاد می‌کند و به‌طحال و ستون فقرات مفید است و در آن اندکی گاز اسنیک وجود دارد که‌باعث زیبایی رنگ صورت می‌شود و لذا برای بیماران سفلیس و سل وسرطان فایده دارد. همچنین انگور دارای ویتامینهای ای ـ ب ـ ث می‌باشد.
می‌گوییم: در سخنان امام با اینکه مختصر است، تاءمل کنید و ببینید که‌چگونه به بیشتر این فواید و منافع اشاره فرموده است.

۲ـ سیب

امام: فرمود سیب بخورید که حرارت را برطرف می‌کند و درون را خنک‌می‌کند و تب را می‌برد [۴۵].

و فرمود :

اگر مردم می‌دانستند که سیب چه خواصی دارد، بیماران خود را جز با آن‌مداوا نمی‌کردند و آن سریع‌ترین اثر را در قلب دارد و آن را شادمی‌کند [۴۶].

و فرمود :

به تبدارانتان سیب بدهید که چیزی نافع‌تر از آن نیست.
این چیزی است که امام در کلمات کوتاه و جامع خود بیان کرده و پزشکان‌گفته‌اند سیب نشاط آور و تقویت کننده قلب و دماغ و کبد است و هم‌خوردن و هم بوئیدن آن مفید است و نیز سیب برای خفقان و تنگی نفس‌فایده دارد و ضعف دهانه معده را اصلاح می‌کند و اشتها آو راست و سیب‌پخته برای سرفه را خوب است و بیماریهای پوستی و بیخوابی را تخفیف‌می‌دهد.
می‌گوییم: هر صد گرم آن ۶۵ واحد ویتامین آ و ۱۵ واحد ویتامین ب و ۳۰واحد ویتامین ث دارد.

۳ـ انار

امام صادق علیه السلام فرمود: کودکانتان را انار بخورانید که سبب سرعت‌رشد و جوانی آنها می‌شود[۴۷]

و فرمود :

انار را با پیه آن بخورید که آن معده را دباغی می‌کند و بر ذهن‌می‌افزاید[۴۸].

پزشکان گفته‌اند: انار خون را تصفیه می‌کند و خلطور است و برای کسانی‌که مزاج گرمک دارند خوب است و تنگی‌ها را می‌گشاید و ملین شکم ومقوی کبد و مفید برای یرقان طحال و خفقان قلب و سرفه حاد است. صدارا صاف می‌کند و در صورت، ایجاد نشاط می‌کند و بدن را سیراب می‌سازدو به کرمهای روده مؤثر است.

می‌گوییم: در سخن امام تاءمل کن که فرمود: انار سبب سرعت در جوانی‌می‌شود خواهی دید که همه این خواصی که پزشکان گفته‌اند در این جمله‌بیان شده است زیرا کودکان به رشد کامل نمی‌رسند مگر اینکه خونشان‌صاف شود و خلط بیرون آید و کبد قوی شود و صورت نشاط پیدا کند وبدن سیراب شود. همچنین در سخن امام که فرمود: انار معده را دباغی‌می‌کند، تاءمل کن خواهی دید که معده وقتی دباغی شود یعنی رطوبت زایدآن که باعث سستی اعصاب معده می‌شود، خشک گردد، غذا را بهتر هضم‌می‌کند و چون غذا خوب هضم شود، خون پاکیزه تولید می‌کند و چون غذاخوب هضم شود، خون پاکیزه تولید می‌کند و چون خون پاکیزه شود، تغذیه‌بهتر می‌شود و بدن قوی‌تر می‌گردد و در بدن نیرویی تولید می‌شود که درمقابل بیماریها مقاومت می‌کند. راستی که سخن امام چه سخن جامعی‌است و مردم آن زمان آن را نمی‌فهمیدند بلکه علم امروز آگاهانه یا ناآگاهانه‌آن را درک می‌کند.

۴ـ به

امام صادق علیه السلام فرمود: به صورت را زیبا و قلب را تقویت می‌کند[۴۹].

و نیز فرمود هر کس به را ناشتا بخورد، نطفه او سالم و فرزند او زیبا می‌شود[۵۰].

و نیز فرمود: خوردن به باعث قوت قلب و ذکاوت باطن می‌شود [۵۱].
این چنین امام صادق به را توصیف می‌کند و به جان خودم سوگند سخنان‌پزشکان درباره به که پس از تحقیق علمی و عملی گفته‌اند، از اینها فراترنمی‌رود. پزشکان گفته‌اند: به چهره را زیبا می‌کند و مقوی و مفرح قلب ودماغ و معده و برای روح حیوانی و نفسانی نشاطور است و بسیاری ازاعضاء بدن و مثانه را در کارشان کمک می‌کند و لذا ادرارآور و ملین معده‌است و درد آن را تسکین می‌دهد.
می‌گوییم: هر درصد گرم به دارای ۱۰ واحد ویتامین آ و ۸واحد ویتامین ب۱و ۲۱ واحد ویتامین ث می‌باشد و مقدار زیادی املاح معدنی مانند آهن ومنگنز و کمی کلر دارد.
!۵ـ انجیر
امام صادق علیه السلام فرمود: انجیر بخارات را از بین می‌برد و استخوان رامحکم می‌کند و مو را تقویت می‌کند و بیماری را از بین می‌برد و احتیاجی‌به دوا ندارد[۵۲].
امام در اینجا بیشتر خواص انجیر را به مقدار درک سائل بیان کرده است.
پزشکان گفته‌اند: انجیر میوه‌ای است که دارای عناصر مغزی و قندی است‌به بدن فایده فراوانی دارد. این میوه هضم غذا را بهتر می‌کند و کار معده راتنظیم و صورت را زیبا و عضلات را فعال می‌کند و اگر شب خورده شودحرکتهای امعاء را منظم و در جسم ایجاد صحت و نشاط می‌کند و خلاصه‌اینکه انجیر هم لذت و هم غذا و هم صحت است و گفته شده که انجیر درمعالجه کبد و فاسد شدن خون مؤثر است و برای سل و سرطان نیز اثر دارد.
می‌گوییم: انجیر دارای ویتامینهای آ ـ ب ـ ث می‌باشد همچنین مواد چربی وقندی و آهن و کلسیم دارد. و جز اینها خواص و فواید دیگری هم دارد که درکتابهای طبی مفصل آمده است.
۶ـ خرما
امام صادق علیه السلام در حالی که طبقی از خرما جلویش بود فرمود: این‌چیست؟ گفتند: این خرما از نوع برنی است. فرمود: در آن‌شفاست[۵۳].

مـی‌فـرمـود: خـرمـا درمان سم است و در آن بیماری و ضرری وجود ندارد و هـرکـس مـوقـع خـواب هـفـت عـدد خـرامـابـخـورد کـرمـهـای شـکمش کشته‌می‌شوند[۵۴].

امـام مـی‌خـواسـت بـا گـفتن اینکه خرما شفا دارد و بیماری ندارد، مردم را بـه‌خـوردن خـرما تشویق کند و درصدد بیان تفصیلی منافع و خواص آن نبود بـه‌خـاطـر کـثـرت مـنـافع آن و اینکه هیچ کس از آن بی‌نیاز نیست ولی علم امروزخواص آن را پس از بررسیهای بسیار، به دست آورده است.

پـزشـکـان مـی‌گـویـنـد: در خـرمـا فـواید بسیاری وجود دارد. خرما بدن را گـرم‌مـی‌کـند و خون غلیظ پاکیزه‌ای به وجود می‌آورد و اگر با شیر خورده شـود قـوه‌بـاه را تـقـویت می‌کند و جوشیده آن در التهاب و سرفه‌های خشک والـتـهـابـهـای ریـه و تـحـریـکـها مجاری ادرار مفید است و خرمای خشک درخـونریزی و اسهال و اصلاح لثه منفعت دارد و گفته شده که برای سرطان نـیـزنـافـع اسـت چـون دارای مـاده مـنـیـزیـوم مـی‌باشد که در سرطان اثر دارد.هـمـچـنـیـن پژوهشگران تاءکید دارند که در سرزمینهایی که خرما زیاد اسـت،سـرطان کم است و بزودی در آینده خواص دیگر خرما نیز کشف خواهد شدتا این سخن امام روشن شود که در خرما شفاست و بیماری ندارد.

مـی‌گـویـیم: در خرما ویتامینهای ب و ث وجود دارد و محتوی قند و سلولز ومواد آلبومین و املاح معدنی و منیزیوم می‌باشد.

۷ـ کاهو

امـام صـادق عـلـیـه الـسـلام فـرمـود: بـر شـمـا بـاد کاهو که خون را صاف می‌کند[۵۵].

پزشکان گفته‌اند: کاهو انواع ویتامینها را دارد و در آن بسیاری از املاح‌معدنی وجود دارد، مشروط بر اینکه آن قسمتی که بیشتر آفتاب دیده‌بخوردند.

دانـشـمـنـد شـیـمـی دان «نـیـومان»می‌گوید: کاهو از نظر داشتن آهن بـسـیارغنی است و گلبولهای قرمز خون را زیاد می‌کند و لذا صورت و لبها را سـرخ‌مـی‌کـنـد و اعـصـاب را آرامـش مـی‌بخشد و خواب آور است و چشم را شفاف‌می‌کند و به رنگ مو می‌افزاید.

می‌گوییم: همکه اینها از اثرات تصفیه خون است. پس در این سخن امام‌تاءمل کن و نیز گفته‌اند که کاهو دارای ویتامینهای ای ـ ب ـ ث می‌باشد و درآن ید و کلسیم و موادقندی و چربی نیز وجود دارد و اگر خوب جویده شودبه هضم غذا کمک می‌کند.

۸ـ کاسنی

امام صادق علیه السلام فرمود: چه سبزی خوبی است کاسنی [۵۶].

و فرمود :

بر تو باد کاسنی که نطفه را زیاد و فرزند را زیبا می‌کند[۵۷].

و فرمود :

هر کس شب کند در حالی که در شکم او هفت برگ کاسنی است، آن شب‌را از قولنج در امان خواهد بود[۵۸].

پزشکان گفته‌اند: کاسنی برای ضعف اعصاب و ضعف بینایی و فاسد شدن‌خون مفید است و بدن را پس از ضعف و لاغری تقویت می‌کند و قلب وکبد و کلیه را فعال می‌سازد و رحم زنان را تمیز میکند و تب را برطرف‌می‌سازد.

می‌گوییم: خدایا سخن امام چقدر رسا و جامع است و همه این خواص راکه پس از این مدت طولانی گفته‌اند شامل می‌شود. در باره این سخن امام که‌فرمود: ((نطفه را زیاد و فرزند را زیبا می‌کند))تاءمل کن که در آن دوخاصیت برای کاسنی ذکر شده و این دو خاصیت حاصل نمی‌شود مگرپس از تعدیل رحم و پاکی آن و پس از تقویت قلب و اعصاب و پس از آنکه‌بدن قوت بگیرد، گویا که امام همه این منافع را با گفتن آن جمله در نظرداشته است.

تا اینجا به این مقدار اندک از گفته‌های امام صادق علیه السلام در باره‌خواص و منافع میوه‌ها و سبزیها اکتفا می‌کنیم این نمونه‌ها نشانگر سرشاری‌علم او و گستردگی شناخت او از علم طب است. اگر می‌خواستیم تمام‌آنچه را که از گفته‌های امام دست یافته‌ایم در اینجا بیان کنیم، این مختصرگنجایش آن را نداشت تا چه رسد سخنانیکه ما در کتابها آنها را ندیده‌ام.

از این گذشته یک فرد محقق وقتی به کتاب خوردنیها و آشامیدنیها (اطعمه

واشـربـه) در فـقـه اهـل بـیـت مـراجعه کند و در آن دقت به عمل آورد و در آداب‌خـوردن و آشامیدن چه پیش از آنها و چه بعد از آنها و چه همزمان با آنها ونیز در سخنانی که در بیان وقت آنها تفصیلاتی که درباره گوشتها و حبوبات ومـیوه‌ها و شیرها و روغنها و غیر آنها وارد شده، دقت کند، علم فراوانی‌خواهد یـافـت و به بحثهای باارزشی در طب و بهداشت خواهد رسید واعتراف خواهد کـردکـه امـام صادق علیه السلام پیشوای متخصصان علم‌ابدان علاوه بر علم شـرایـع و ادیـان اسـت ومطمئن می‌شود که آنحضرت‌مسؤلیت سنگینی را بر عـهـده داشته و حقیقت علم طب در اختیار او بوده وبه تمام جزئیات این علم آشـنـایـی داشته است و همانگونه که او در علوم‌دینی همچنین بوده و دروس عالیه در علم ابدان به او منتهی‌می‌شود.

سخنان جاودان امام در طب

امـام صـادق عـلـیه السلام سخنان جاودان و آراءارزشمند حکیمانه‌ای درطب دارد کـه اگر به آنها توجه شود و مورد عمل قرار گیرد، شایستگی آن رادارد که به عنوان پایه‌های ثابت و عمومی طب و ارکان بهداشتی در هرعصر و در هر مـکانی برای تمام نسلها شناخته گردد. براستی که اینها سخنان‌کوتاهی است که عقول اطباء و دانشمندان از درک حقیقت آن ناتوان شده وپس از گذشتن قـرنها و تغییر احوال و پیشرفت عقل بشری و کثرت‌تجربه‌های علمی و عملی روشن شده است.

در ایـنـجـا بـرخـی از این سخنان طبی را نقل می‌کنیم تا شاهد صدق گفتار ماباشد:

امام فرمود :

در گـذشـتـه بـه طـبـیب، معالج می‌گفتند. روزی موسی بن عمران عرض کـرد:خـدایـا بـیـمـاری از کیست؟ از سوی خدا خطاب رسید که از من است. مـوسـی‌گـفـت: دوا از کـیـست؟ خطاب رسید که آن هم از من است. موسی گـفت: پس‌مردم چه نیازی به معالجه کننده دارند؟ خطاب رسید که بوسیله آن بـه‌آرامش خاطر و طیب نفس می‌رسند. از آن زمان به معالج طبیب گفته شد[۵۹].

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: تا وقتی بدن تو بیماری را تحمل‌می‌کند از دارو بپرهیز.[۶۰]
می‌گوییم: منظور از این سخن این است که بدن به طبیعت خود رها شود وداروهایی که چه بسا باعث ناراحتی‌های دیگر شود، مصرف نگردد.
و نیز فرمود: کسی که صحت بدن او بر بیماریش غلبه کند و در عین حال‌خودش را با چیزی معالجه نماید و بمیرد، من از او بیزار هستم. و در روایتی‌آمده که او به ضرر خود عمل کرده است[۶۱].
می‌گوییم: در این باره احادیث متعددی از اهل بیت علیه السلام رسیده ومنظور این است که بیماریها به طبیعت خود گذارده شود مادامی که بدن آن‌را تحمل می‌کند و نباید تعادل مزاج را با علاج بر هم زد. امام رضا علیه‌السلام فرمود: معالجه بدن مانند تعمیر خانه و اصلاح آن است که کم آن به‌زیاد منجر می‌شود. به عبارت دیگر بیماری تخلف از قوانین طبیعی است ودارو این تخلف و انحراف را آشکار می‌سازد و چون این تخلف در بدن به‌وجود آید آن را از صحت دور می‌کند.
و نیز امام صادق علیه السلام فرمود: شستن ظرف و جارو کردن آستانه خانه‌روزی را جلب می‌کند.[۶۲]
می‌گوییم: ظاهر این حدیث دستور نظافت و اهمیت دادن به آن است چون‌نظافت از ارکان صحت و راحتی و این دو از نعمتهاست و همان روزی است‌که نظافت آن را جلب می‌کند، چون روزی فقط تحصیل مال نیست و منظوراز «کسخ» که در روایت آمده جارو کردن و منظور از «فناء» صحن‌خانه است.
و نیز فرمود: کمتر آب بخور که آن باعث هر نوع بیماری‌می‌شود[۶۳].
می‌گوییم: از مسلمات طبی است که آب خوردن زیاد بخصوص بر روی غذاو یا در اثنای غذا خوردن، باعث کندی هضم در معده می‌شود. یعنی این‌کار، ترشحات معده را رقیق می‌کند و چون هضم غذا مختل شد، تغذیه‌مختل می‌شود و چون تغذیه مختل شد، بدن از غذا استفاده نمی‌کند وضعیف می‌شود و آماده پذیرش هر نوع بیماری می‌گردد. منظور امام ازاینکه آب خوردن زیاد

باعث بیماری می‌شود، همین است.
و نیز فرمود: شایسته است که پیرمرد نخوابد مگر اینکه شکم او پر از غذاباشد که این کار برای او خواب آور است و دهان او را خوشبو می کند [۶۴]می‌گوییم:
مشهور این است که کم خوردن غذا در موقع خواب برای معده‌مفید است و اعصاب را آرامش می‌بخشد و خواب را راحت می کند ولی درپیرمرد این طور نیست چون او نمی‌تواند زیاد غذا بخورد بلکه بیشتر ازمایعات و غذاهای سبک استفاده می کند و این غذای اندک در مدت کمی‌هضم می‌شود و او نیاز دارد که فاصله‌های متعددی غذا بخورد. بنابراین اگراو غذای کمی بخورد و در اثنای خواب هضم شود و معده او خالی بماندضعف بر او غلبه می کند و نمی‌تواند خواب راحتی داشته باشد برای همین‌است که او نباید بخوابد مگر اینکه شکم او پر باشد تا خواب او راحت ودهان او خوشبو شود.
و نیز به عنوان بصری فرمود: پرهیز کن از اینکه چیزی را بخوری که به آن‌اشتها نداری که این کار باعث حماقت و ابلهی می‌شود. و نخور مگر پس ازگرسنگی. و چون خواستی بخوری غذای حلال بخور و نام خدا را به زبان‌آور و سخن پیامبر را به یاد آور که فرمود: آدمی ظرفی را که بدتر از شکمش‌باشد پر نکرد پس اگر ناچار باید غذا خورد، یک سوم آن را برای غذایش ویک سوم آن را برای آبش و یک سوم دیگر برای نفس کشیدنش اختصاص‌دهد[۶۵].
می‌گوییم: اشتها همان گرسنگی و نیاز بدن به غذاست و میل به خوردن ازآنجا ناشی می‌شود و منظور حضرت از اینکه آن چه را اشتها نداری نخور،همان چیزی است که که بدن به آن میل و رغبت ندارد. وقتی بر خلاف میل‌خورده شود، در بدن عکس‌العمل نامطلوبی می‌گذارد از جمله اینکه ایجادنفرت می کند و باعث انقلاب در مزاج می‌شود همانگونه که انسان از دواتفرت دارد و بدینسان نظام بدن مختل می‌شود و از غذا آن قوت لازم‌حاصل نمی‌شود و در نتیجه اعصاب ضعیف و مضطرب می‌گردد و گاهی‌این اضطراب به مغز انتقال می‌یابد چون منشاء اعصاب همان است
و لذا می‌فرماید که آن باعث حماقت و ابلهی می‌شود. بعضی از حکماگفته‌اند: چیزی را که با اشتها می‌خوری تو آن را خورده‌ای ولی چیزی که‌بدون اشتها

می‌خوری آن تو را خورده است، یعنی بیمار و ناتوانت می‌کند.
و اما اینکه فرمود: چیز حلال بخور و نام خدا را به زبان آور، برای آن است‌که اگر دقت کنی خواهی دید که عوامل سلامت بدن منحصر در مادیات‌نیست بلکه معنویات و روحیات نیز در آن تاءثیر دارد و مهمترین آنها اطمینان‌قلب و آرامش خاطر است که نفوس آرامش می‌گیرد و دلها صفا می‌یابد. ازآنجا که غذای حلال، نفس و روح را خوشنود می‌سازد و قلب را اطمینان‌می‌بخشد، لقمه حلال و بردن نام خدا اهمیت فراوانی در فعالیت بدن دارد،برخلاف غذای حرام دل از آن در اضطراب است. برای همین است که امام‌با این سفارش روحی و با تحریک اعتقاد آرامش بخش انسان را معالجه‌می‌کند.
و اما سخن پیامبر که فرمود: «انسان ظرفی را که بدتر از شکمش باشد پرنکرد» این یک مطلب روشنی است و احتیاج به شرح ندارد و این سخن‌مانند سخن دیگر آنحضرت است که فرمود: معده خانه بیماری و پرهیز سرآمد دواهاست. چون وقتی معده پر شود به کندی کار می‌کند و چون به‌کندی کار کند بخارات و گازهای معده به سوی بالای یعنی به طرف مغزمتصاعد می‌شود و فکر انسان از فعالیت می‌ماند برای همین است که‌پزشکان از مطالعه کردن پس از غذا نهی می‌کنند. آنگاه مغز دچار سستی‌می‌گردد و میل به خواب حاصل می‌شود و کسی که با شکم پر بخواهدخوابهای وحشتناکی می‌بیند و گاهی خیالات باطل و افکار مشوش رخ‌می‌دهد و این همان است که امام فرمود و از حماقت و ابلهی شخص پرخورخبر داد و برای همین است که پیامبر معده را به سه قسمت تقسیم کرد یک‌سوم برای طعام و یک سوم برای آب و یک سوم برای نفس کشیدن. و لذابعضی از پزشکان گفته‌اند: از آنچه می‌خوری فقط یک سوم آن را فایده‌می‌بری و دو سوم آن به نفع طبیب است که پس از این پرخوری، باید تو رامعالجه کند. پس درست بیندیش.
و نیز فرمود: هر بیماری از پرخوری است مگر تب که از بیرون واردمی‌شود.[۶۶]
می‌گوییم: از نظر طبی ثابت شده است که تب از میکروبهای خاصی به‌وجود

مـی‌آیـد و عـلم جدید کشف کرده که برخلاف اعتقاد قدماء تب از فساداخلاط اربـعـه حـاصل نمی‌شود. همچنین دانشمندان عصر اتفاق نظردارند که‌امتلاء مـعـده و پرخوری از مهمترین عوامل بیماریهاست چون معده مانندستگاهی اسـت که سوخت بدن را آماده می‌سازد و غذا را که قوام جسم وروح باآن است بـه بـدن می‌رساند، وقتی معده با پرخوری ضعیف شد، زمینه‌برای پیدایش هر نـوع بیماری چه روحی و چه جسمی فراهم می‌شود. برای‌همین است که امام فرمود :

هـر مـرضی از پرخوری است. برخلاف تب که از خارج بدن وارد می‌شود.چون مـیـکـربـهـا از طـریـق هوا و آب و هر چیزی که حامل میکرب است واردبدن می‌شوند.

و نـیز فرمود: همه این بادها از صفرای شدید و یا خون سوخته شده یا بلغم‌زیاد است، پس انسان باید پیش از آن که این طبایع بر او غلبه کند و او راهلاک سازد مواظب خود باشد[۶۷]

مـی‌گوییم: بدن انسان از عناصر جامد و نیمه جامد و مایع ترکیب یافته‌است، جامد مانند استخوان ونیمه جامد مانند غضروف و مایع مانندا‌خلاط چهارگانه که عبارتند از خون و صفرا و بلغم و سودا. خون در رگها وصفرا در کبد و بلغم در عـروق لنفاوی و سودا که همان ذرات جامع آغشته به‌خون است در طحال قرار دارند. این راءی بقراط است که تمام بیماریها را به‌فساد این اخلاط مربوط مـی‌دانـد و از ایـنـهـا بادها و گازهای دردآور تولیدمی‌شود، ولی طب جدید مـی‌گوید: وقتی غذا در بدن سوخته می‌شود ایجادحرارت می‌کند و اگر این سـوخـت وسـاز ناقص انجام گیرد، رسوباتی دراعضای بدن منتشر میشود که بیماریهای گوناگون تولید می‌کند.

مـلاحظه می‌کنید که این همان سخن پیشینیان است وتنها اصطلاحات‌عوض شـده اسـت. و لـذا امـام صادق علیه السلام سفارش می‌کند که انسان‌مواظب خودش باشد یعنی در خوردن اسراف نکند و غذاها را به یکدیگرمخلوط ننماید و موادی راکه تند است و سوخت بدن را شدید می‌کند و یاآن را ناقص می‌کند، مصرف نکند که عواقب نامطلوبی به بار می‌آورد وباعث می‌شود که یکی از این

اخلاط یاطبایع فاسد گردد و باعث هلاکت یابیماری شود.
ونیز فرمود: راه رفتن برای مریض باعث طولانی شدن بیماری‌می‌شود.[۶۸]
میگوییم: در این حدیث بر استراحت کردن بیماران تاءکید شده است و تمام‌پزشکان عصر نیز بر آن تاءکید دارند.
و نیز فرمود: اگر مردم در غذا خوردن اعتدال داشته باشند، بدنهایشان سالم‌می‌شود[۶۹].
می‌گوییم: منظور این است که در خوردن رعایت میانه‌روی کنند و اسراف‌ننمایند و منظور این نیست که غذا بخورند و از مقدار لازم بکاهند. آری‌تنوع‌طلبی و حرص در غذا باعث می‌شود غذاهایی را که با هم سازگاری‌ندارند با هم بخورد و یا زیاد بخورد و رودل کند که مادر تمام بیماریهاست‌بلکه گاهی باعث مرگ می‌شود، چون این کار بر خلاف اعتدال است و بدن‌تحمل آن را ندارد.
و نیز فرمود: خوابیدن راحتی بدن و سخن گفتن راحتی روح و سکوت‌راحتی عقل است [۷۰].
می‌گوییم: بدیهی است که اگر انسان خوب نخوابد و استراحت نکند واعضای بدن تجدید قوا نکند، نمی‌تواند وظایف خود را انجام بدهد و بدن‌ضعیف می‌شود و نیروی آن کم می‌شود. اما وقتی انسان می‌خوابد، راحت‌می‌شود. همچنین روح می‌خواهد آنچه را که در نفس و قلب و فکر است‌اظهار کند پس باید با سخن گفتن استراحت کند. سکوت نیز راحتی عقل‌است تا به عواقب امور نظر کند و حوادث را بررسی کند و به نتیجه‌های لازم‌برسد.
و نیز فرمود: در چیزی که باعث سلامت بدن می‌شود، اسراف وجودندارد. بلکه اسراف در چیزی است که موجب تلف شدن مال و ضرر به بدن‌می‌شود[۷۱]
و نیز فرمود: دوا چهار نوع است: حجامت و ضماد گذاشتن و قی کردن واماله کردن.
می‌گوییم: پیشینیان از پزشکان معتقد بودند که بیشتر بیماریها از فساداخلاط به وجود می‌آیند و به عبارت دیگر وقتی مایعات بدن کثیف شد،بدن مریض

مـی‌شود و نیز می‌گویند تمام مایعات بدن از خون تولیدمی‌شوند، وقتی خون صاف باشد، مایعات دیگر نیز سالم خواهند شد و درنتیجه بدن سالم خواهد شد اگـر چـنـین نباشد بدن مریض می‌شود و در چنین‌حالتی باید خون را تصفیه کرد تا کثیف بودن آن باعث بیماریها نگردد.
بـرای تـصفیه خون وسائل مختلفی وجود دارد که از جمله آنها حجامت‌کردن اسـت که امروز میان پزشکان در باره آن اختلاف نظر وجود دارد، زیراکه خون اساس زندگی است و برای بیمار ضعیف که قوای خود را از دست‌داده درست نـیـسـت کـه خونش کاسته شود. و البته این سخن در بیماریهایی‌که با کمبود خون همراه است سخن درستی است ولی در غیر این بیماریها وبرای کسانی که خونشان زیاد و یا کثیف است، حجامت از سودمندترین‌کارهاست.
همچنین وقتی معده پر از غذا یا مواد زائد باشد، بهترین علاج آن استفراغ‌کردن اسـت تـا مواد زاید، از دهان بیرون شود و یا اماله کردن است تا آن مواداز پایین خـارج شود و در صورتی که ناراحتی بدن در زیر پوست باشد و مثلاگازها و یا مـواد فـاسـدی در زیر پوست تجمع کنند، گذاشتن ضماد چربیها وداروهای خاص بر روی پوست تاءثیر فراوانی دارد و به سرعت مرض را ازبین می‌برد.
و نـیز فرمود: به حمام نرو مگر اینکه در شکمت چیزی باشد که هیجان معده‌را فرو نشیند و این بدن را قوی می‌کند و نیز وارد حمام نشو در حالی که‌معده‌ات پر از طعام است [۷۲]
می‌گوییم: انسان وقتی وارد حمام شد، حرارت باطن شدت می‌گیرد و دراین حـال مـعـده دچار هیجان می‌شود، پس اگر خالی باشد ضعیف می‌شود ونیز اگر خیلی پر باشد آسیب می‌رساند و لذا امام دستور می‌دهد که معده درحال اعتدال باشد تا بدن قوی گردد.
و نـیـز فـرمـود: به پشت خوابیدن در حال سیری بدن را چاق و طعام را هضم ودرد را از بین می‌برد[۷۳].
مـی‌گـویـیـم: ایـن بـدان جـهـت است که اعضای بدن اگر استراحت کند و آرامـش‌یـابـد، بـه وظـایف خود به شایستگی عمل می‌کند و غذا به طور کامل تـقـسـیم‌می‌گردد و اگر مداومت یابد، بدن چاق می‌شود و قوت می‌گیرد و

اگر قوت‌گیرد با بیماریها مبارزه می‌کند و آنها را از بدن بیرون می‌اندازد.
و نیز فرمود: (این سخن به امام رضا علیه السلام هم نسبت داده شده) دراوایل شب به زنان نزدیک نشوید چه تابستان و چه زمستان. این بدان جهت‌است که معده و رگها در این موقع پر است و این کار ناپسند است زیرا که‌باعث قولنج و فلج و کجی دهان و نقرس و سنگریزه و قطره قطره شدن بول‌و فتق و ضعف بینایی می‌شود. اگر خواستی این کار را انجام بدهی در آخرشب باشد که در صحت بدن و آسان شدن فرزند و ذکاوت او مؤثر است و بازنی مجامعت مکن مگر اینکه با او ملاعبت کنی و بازی کردن با او را ادامه‌بدهی و پستانهایش را فشار دهی، زیرا اگر چنین کنی شهوت به او غلبه‌می‌کند و آبش جمع و از پستانها خارج می‌شود و شهوت در چشم و صورت‌او ظاهر می‌گردد، تا از تو همان بخواهد که تو از او می‌خواهی. همچنین بازنی همبستر مشو مگر اینکه پاک باشد وقتی این کار را انجام دادی نه‌بایست و نه بنشین به طرف راست خود دراز بکش، سپس ادرار کن، وقتی ازاین کار فارغ شدی تو از سنگریزه در امان خواهی بود. سپس غسل‌کن[۷۴].
می‌گوییم: وقتی زن به این طریق که امام ارشاد کرد، آماده شد، زندگی دوطرف مخصوصا زن را حفظ می‌کند و رعایت نکردن این راهنمایی یا مانندبعضی‌ها منع کردن منی با واسطه یا بی‌واسطه به گونه‌ای که بعضی‌هامی‌کنند، عوارض نامطلوبی مانند سوزش یا خارش در مجرا به وجودمی‌آورد. چون وقتی منی از محل خود بیرون آید و سپس از ریختن آن به‌رحم زن جلوگیری شود، اجزایی از آن در مجرا می‌ماند و از آن سنگریزه‌تولید می‌شود به اضافه اینکه شهوت زدن دفع نمی‌شود و این یک عمل غیرطبیعی است چون مقاربت کامل حاصل نشده و باعث انواع هیستری‌می‌شود.
و نیز فرمود: برای هیجان خون سه علامت وجود دارد: جوش در آوردن دربدن و خارش در پوست و مور مور شدن بدن (که انسان خیال می‌کند که دربدن او مورچه راه می‌رود)[۷۵]
و نیز فرمود: تب در سه چیز خارج می‌شود: عرق کردن، شکم روی واستفراغ

کردن.
می‌گوییم: تب کردن افراط در حرارت غریزی بدن است و اگر حرارت‌معتدل شـود بدن سالم می‌گردد و اگر اصلا نباشد انسان می‌میرد. این‌حرارت خادم طـبیعی بدن است و باعث نشاط و قوت و حرکت می‌شودولی اگر مواد زائد و معدنی غیر ضروری در بدن منتشر گردد و یا در زاویه‌ای‌از زوایای بدن جمع گردد، حرارت شدت می‌یابد تا این مواد را ذوب و دفع‌کند تا بدن سالم بماند و تب نشانه آن است. بنابراین باید به این خادم به‌صورتی که امام راهنمایی نموده اسـت کـمـک کرد و این کمک به صورت‌عرق کردن یا اسهال شکم یا استفراغ کردن حاصل می‌گردد و این سه کار به‌دفع سمومات بدن کمک می‌کند.
و نـیـز فـرمـود: بهترین چیزی که با آن مداوا می‌کنید، حجامت و روغن مالی وحمام کردن و اماله کردن است.
می‌گوییم: تفصیل این مطلب گذشت دیگر تکرار نمی‌کنیم.
و نیز فرمود: دستهای خود را پیش از غذا خوردن و پس از آن بشویید که فقررا از بین می‌برد و بر عمر می‌افزاید.
مـی‌گوییم: امام صادق علیه السلام اصحاب و پیروان خود را به این کارفرمان داده و آنـان را بـا گـفـتن اینکه فقر را از بین می‌برد و عمر را زیاد می‌کند،به انجام آن تشویق نموده است و شما می‌دانید که نفی فقر و طولانی شدن‌عمر از آثار شستن دست قبل و بعد از غذاست. طب و تجربه ثابت کرده که‌نشستن آنها باعث بروز بیماریهای گوناگونی می‌شود که برخی از آنها منجربه مرگ یا فقر حـتـمـی مـی‌گـردد، چـون دستی که به سبب لمس اجسام‌خارجی آلوده به مـیکروب می‌شود و به دهان و از آن جا به معده و کبد وقلب منتقل می‌شود و به تمام اعضای بدن می‌رسد.
بـدیـهـی اسـت مـیـکـروب هـر کـجا که مجال یابد تخریب می‌کند و هر کجا کـه‌زمـیـنـه‌ای بـرای رشـد و نـمـود پـیـدا کـند رشد می‌کند و به تمام بدن آسـیـب‌مـی‌رسـانـد. وقـتی انسان به سبب این که با دستان آلوده غذا خورده، مـریـض‌مـی‌گـردد، در اثـر مـداوا کردن این بیماری مال خود را نیز از دست مـی‌دهد وعمرش نیز کوتاه می‌گردد، ولی اگر به شستن دست ملتزم شود و

مـجـالـی‌بـرای ورود میکروب به بدن ندهد، سالم می‌ماند و مال خود را هم از دست‌نمی‌دهد و بر عمر او افزوده می‌گردد.
مـا در صفحات گذشته به طور اجمال سخنان امام صادق علیه السلام راشرح کـردیـم تـا روشـن سازیم که امام، سخن را کوتاه و در کلمات با ارزش‌خود به مـفیدترین خواص و سودمندترین چیزی که انسان می‌شنود، اشاره‌کرده است، گویا که امام همواره حال مستمع و ظرفیت شنونده را در نظرمی‌گرفت و به ایـن سخن مشهور نظر داشت که با مردم به اندازه عقلهایشان‌سخن بگویید. از این گذشته سخنان امام در سطح بالا و پر مغز است و هرکس مطابق با درک و فـهم خود از آن استفاده می‌کند و لذا می‌بینید که در این‌عصر که عقلها کامل شده، سخن امام را بهتر از پیشینیان می‌فهمند، و به خداسوگند این سخنان از طرق الهام و علم آسمانی است که از جد خود پیامبراسلام صلی الله علیه و آله و سلم و او از جبرئیل و او از خدا یاد گرفته‌است.
و چه زیباست سخن شاعر که می‌گوید:

و تابع اناسا قولهم و حدیثهم

روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

از کـسـانـی پـیروی کن که سخن و حدیث آنان چنین است، جد ما از جبرئیل ازخدا روایت می‌کند.

امام صادق علیه السلام و درمان روحی

همانگونه که بدن مریض می‌شود و سلامت خود را از دست می‌دهد واحتیاج به مـعـالـجـه پـیدا می‌کند تا صحت خود را بازیابد، روح و نفس نیزدچار انحراف مـی‌شـود و به سوی رذائل و صفات ناپسند میل می‌کند و دراین هنگام محتاج مـعـالـجـه می‌شود تا به طبیعت اصلی خود برگردد و بااخلاق نیک و صفات حمیده متصف شود.

بـه عـبـارت روشـن‌تـر وقـتـی صفات ناپسند بر ارواح و نفوس غلبه پیدا کرد وشـهوات حیوانی و خواهشهای نفسانی مسلط شد، صحت و سلامت آن ازبین مـی‌رود و نشاط روحی و شفافیت و لطافت خود را که در حال صحت‌داشت از دست می‌دهد.
فـلاسـفـه، ایـن بـیماریهای نفسانی و دردهای روحی را از قدیم‌الایام تا کنون باانواع معالجه‌ها معالجه کرده‌اند و روانشناسان و اساتید تربیت برای آن‌قوانینی وضع نموده‌اند و برای اصلاح نفس برنامه هایی ریخته‌اند ولی دراین کار موفق نـشـده‌انـد، زیرا برای بیماریهای روحی علاج قطعی نیافته‌اند وبرای آن دوای مـؤثـری جز دین آسمانی که بر پیامبران نازل شده پیدانکرده‌اند. دین آسمانی نازل شده تا انسانیت را از خصیص رذائل و نادانی به‌بلندای فضائل و عرفان بالا ببرد و مردم را به سعادت و امنیت برساند و نورهدایت را در زمین روشن کند. تـا وقـتـی که مردم به قوانین دینی عمل کنند وتعالیم و ارشادات آن را به کار بـرنـد، در بـهشت نعمتها و سعادتمندانه زندگی‌خواهند کرد هیچ طبیبی به دردهـای نفوس بشری آشناتر از آفریننده آن‌نیست و هیچ حکیمی راه علاج و درمان آن را مانند شارع مقدس‌نمی‌شناسد.
بـنـابـرایـن دیـن اثـر مـسـتـقـیـمی در سعادت و پاکیزگی نفس دارد و در اصـلاح‌مـعجزه می‌کند، به گونه‌ای که اثر آن از اثر طب در درمان بیماریهای جسمی‌بیشتر است.
می‌توان گفت دین مانند سحر است جز اینکه دین همه‌اش خیر و سحرهمه‌اش شر است و مبلغان دینی شبیه پزشکانی هستند که درد و درمان رامی‌شناسند و مزاجهای منحرف را به صحت و اعتدال سوق می‌دهند، بااین تفاوت که گاهی پزشکان خطا می‌کنند ولی پیامبران هرگز خطانمی‌کنند.
دین حنیف اسلام برای حفظ بهداشت نفوس بشری، اخلاق فاضله‌ای راآورده و پـیروان خود را به عمل کردن به آن فرمان داده است تا روحهای آنهارا از بدیها حـفـظ کند. همانگونه که نبوت پیامبر صلاح و اصلاح بشر را از دوناحیه روح و بـدن تضمین کرده و سعادت و زندگی و پیشرفت او را در دوجهان به ارمغان آورده است.

خـداونـد می‌فرماید: خدا و رسول او را اجابت کنید هنگامی که شما را به‌سوی چیزی می‌خوانند که شما را زنده می‌کند.
و نـیـز مـی‌فـرمـایـد: هـر کـس عمل صالح کند چه مرد چه زن در حالی که ایمان‌دارد، به او یک زندگی پاکیزه می‌دهیم.
و نـیـز مـی‌فـرمـایـد: همانا به سوی شما موعظه‌ای از پروردگارتان و شفایی برای‌سینه‌ها آمده‌است.
و نـیـز مـی‌فـرمـایـد: و از قـرآن آن چه راکه شفا و رحمت برای مؤمنان‌است، نازل‌می‌کنیم.
وقـتی پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد، ندا سرداد که همانا من مبعوث شده تا مکارم اخلاق رابه پایان رسانم و آنحضرت‌در طول زنـدگـانـی شـریف خود همواره بذر تعالیم حکمت‌آمیز را می‌پاشد ودرختان مـکـارم اخلاق اسلامی رادر نفوس مردم می‌کاشت و راه زندگی‌سعادتمندانه روحی و جسمی را روشن می‌ساخت تا اینکه به سوی خدارفت و این ملت را به خـود رها نکرد بلکه دو چیز با ارزش میان آنها گذشت:یکی کتاب خدا قرآن و دیـگـری اهـل بیت و عترت خود. قرآن کتاب صامت‌خدا و عترت کتاب ناطق اوسـت کـه آنـچه را که از تعالیم اصلاحی اسلام مبهم‌است بیان می‌کنند و آن قسمت از اسرار پنهانی قرآن دست نمی‌یابند،آشکار نمی‌سازند.
بنابراین عترت پیامبر راهنمایان مردم به سوی خیر و صلاح و هدایت‌کنندگان آنـان بـه راه زندگی راستین هستند. همچنین آنان پزشکان روحی‌مردمند و آنـان را معالجه و مداوا می‌کنند و لذا می‌بینیم هر امامی از این‌عترت پاک پس از پـیـامـبـر، دردهای عصر خود را به نوعی درمان می‌کرد که‌مطابق با عقول مـردم زمـان بـاشد مانند یک پزشک دلسوز که بیمار خود را باتمام مهربانی و راءفت مداوا می‌کند تا او را به ساحل نجات برساند.
از آنـجـا کـه عـصـر امـام صـادق عـلـیـه الـسـلام عـصـری بـود کـه در آن اندیشه‌های‌مختلف و اخلاق متفاوت و فرقه‌های گوناگون به وجود آمده بود و اخـلاق‌اسـلامـی کنار گذاشته شده بود و نفوس مردم مسموم شده بود، لذا امـام طـبـق‌وظـیفه آسمانی که داشت خود را طبیب مسؤولی در برابر مردم

می‌دانست وعهده دار درمان دردها بود.
چگونه چنین نباشد در حالی که او کتاب ناطق بود و پیامبر درباره او و سایرامامان و قرآن فرموده بود: من میان شما دو چیز با ارزش می‌گذارم کتاب‌خدا و عترت من که اگر به آنها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی‌شوید.
آری امام خود را مسؤول اول درمان دردهای امت می‌دانست که بایدامراض روحی مردم را که باعث طغیان رذائل بر فضائل شده بود، معالجه‌کند و امام با سخنان حکیمانه و راهنماییهای پر ارزش، تعالیم بلند خود رامطابق فهم مردم، اظهار می‌کرد به نحوی که شایسته فیلسوف و طبیب‌معالج است.
اکنون نمونه هایی از درمان روحی و معالجه نفسانی امام را در اینجامی‌آوریم امام در این معالجات خود اراده فرموده که نفوس را از بیماریهای‌نابود کننده فردی و اجتماعی درمان کند و البته در اینجا به مقدار کمی ازارشادات امام بسنده خواهیم کرد چون این مختصر گنجایش نقل همه آنها راندارد.

۱ـ غضب

غضب حالتی از نفس است که کارهای معمولی یا غیر منتظره آن را به وجودمی‌آورد و باعث می‌شود که عقل از حالت تعادل خود بیرون بیاید. انسان‌خشمناک راه درست را نمی‌شناسد و بر فکر و اراده خود تسلط ندارد و درنتیجه، ذهن مختلط می‌شود و اعضای بدن برای خرابکاری و انتقام آماده‌می‌گردد. چون خون هیجان پیدا می‌کند و به سرعت به قلب می‌رود و ازآنجا در تمام رگها منتشر می‌شود و به طرف بالای بدن می‌رود و صورت‌سرخ می‌شود و رگهای گردن باد می‌کند و در سینه هیجان بوجود می‌آید ولبها و دندانها می‌لرزد و در این حالت است که بدن برای انتقام برانگیخته‌می‌شود. شاعر در این باره می‌گوید:

و لم ارفی الاعداء حین اختبرتهم

عدو العقل المرء اعدی من الغضب

یعنی در میان دشمنان پس از امتحانی که کردم، دشمنی سر سخت‌تر ازخشم ندیدم.
مـهمترین عوامل غضب وراثت و بیماریهاست، چیزهایی که زمینه آن رافراهم مـی‌کـنـد، بسیار است از جمله آنهاست مزاج عصبی و حالتهایی که ازخوردن غذاهای تند به وجود می‌آید، همچنین محیط و تربیت تاءثیر فراوانی‌در تشدید غضب دارد.
بعضی‌ها گفته‌اند که عوامل تحریک کننده غضب، عجب و مزاج و ستیزه‌جویی و حـیـلـه گری و حرص در در جمع آوری مال و رسیدن به مقام است وهمه ایـنـهـا اخلاق ناپسندیده هستند و با وجود این عوامل نمی‌توان از غضب‌رهایی یافت و باید این اوصاف را تبدیل به ضد آنها کرد.
غـضـب عواقب زیانبار فراوانی دارد و از آن جمله بیماریهایی است که‌نمی‌توان آنها را بی‌اهمیت دانست مانند سل ریوی و سوء هاضمه و التهاب‌اعصاب و فشار خون و مانند آنها. گفته شده که آدم خشمناک گاهی به‌مرحله‌ای می‌رسد که در او مرض سگ هار پیدا می‌شود به طوری که اگرکسی را گاز بزند منجر به فـوت او می‌گردد و این نشان می‌دهد که در آب‌دهان شخص غضبناک سمی وجود دارد که در دیگران هم اثر می‌کند.
بـنـابـرایـن، غـضـب یـک بـیـمـاری روحـی خطرناک است که به صاحب آن آسـیـب‌مـی‌رسـاند و گاهی ضرر آن به دیگران هم می‌رسد و صاحب آن را به ارتکاب‌جرائم وادار می‌کند.
حـکـما و فلاسفه و پزشکان و دانشمندان با انواع وسائل به معالجه این‌بیماری اقدام کرده‌اند به این امید که بیمار شفا یابد ولی موفق نشده‌اند ولی‌دین اسلام آن را بـا آسانترین وجه معالجه کرده و جلو آن را گرفته است.همانگونه که در حدیث شریف آمده است.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرگاه یکی از شما از غضب بدی‌دید، اگـر ایـسـتاده است بنشیند و اگر نشسته است بایستد و اگر غضب‌فروکش نـکرد با آب سرد وضو بگیرد و یا غسل کند چون آتش را چیزی جزآب خاموش

نمی‌کند.[۷۶]
امام صادق علیه السلام فرمود: غضب، کلید همه بدیهاست.
و فرمود :
غضب، قلب حکیم را از بین می‌برد.
و فرمود :
هر کس به خشم خود مالک نباشد، به عقل خود مالک نیست.
و فرمود :
اگر حکیم و بردبار نباشی خود را به بردباری بزن. و در حدیث دیگری آمده:از نظر یاور حلم کفایت می‌کند[۷۷]
و فرمود :
هر کس که خشم او آشکار شود، حیله او آشکار می‌شود و هر کس که‌هوایش قوی باشد، احتیاطش ضعیف می‌گردد. [۷۸]
۲ـ دروغ
دروغ انحراف نفس از راستگویی و سرباز زدن روح از انجام وظیفه انسانی‌خویشتن است و آن یک بیماری فردی و اجتملاعی خطرناک است. چون‌در صاحب خود بسیاری از رذائل مانند غش و نفاق و تملق و حیله وخیانت و ریا و بدقولی و پیمان شکنی را به وجود می‌آورد و اینها صفاتی‌هستند که راستگویی، انسان را از آنها حفظ می‌کند و اساسا دروغگویی‌شایسته انسانی که مزاج معتدل دارد نیست، چون در آن صورت عضوفاسدی در اجتماع می‌شود که خود را هلاک می‌کند و دیگران را نیز به این‌بیماری آلوده می‌سازد.
امام صادق علیه السلام فرمود: مرضی بدتر از دروغ نیست[۷۹]
و نیز فرمود: هر کس زیاد دروغ بگوید ارزش او از بین می‌رود.[۸۰]
و نیز فرمود: هر کس راستگو باشد عمل او پاکیزه می‌شود.[۸۱]
و نیز فرمود: خداوند برای شر قفلهایی قرار داده که کلید این قفلها شراب‌خوردن است و دروغگویی بدتر از شراب خوردن است. [۸۲]
و نیز فرمود: از مصاحبت با دروغگو پرهیز کن چون دروغگو می‌خواهد به‌تو

سـودی بـرساند ولی ضرر می‌رساند و او دور را برای تو نزدیک جلوه‌می‌دهد و نزدیک را دور می‌نماید.[۸۳]

۳ـ حسد

حـسـد نـاراحـت شـدن از بـرخورداری دیگران و آرزوی زوال نعمت آنهاست وشـخـص حـسد کننده از نعمتهایی که خدا بر بندگانش داه آگاه می‌شود و حال‌خوشی پیدا نمی‌کند و چه خوب سروده است ابوالحسن تهامی :

انی لارحم حاسدی لشرما

ضعت صدورهم من الاوغار

نظروا صنیع الله بی‌فعیونهم

فی جنة و قلوبهم فی نار

یعنی: من به حسد کننده خود رحم می‌آورم به سبب بدی خشمی که درسینه آنـهـاست. آنان به کار خدا درباره من نگاه می‌کنند، پس چشم آنها دربهشت و دلهایشان در جهنم است.

حـسـد مـرضی بدتر از بخل است چون بخیل از دادن مال خود به دیگران‌بخل مـی‌ورزد ولـی حـسود از رسیدن مال خدا و نعمت او به بر بندگانش‌ناراحت مـی‌شـود و وصـول آن بـه دیـگـران رنج می‌برد. بنابراین، او دشمن‌بی‌دلیل و خـواهـان زوال نـعـمت دیگران است اگر چه آن نعمت به او نرسد.پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای نعمتهای خداونددشمنانی است. گفته شـد آنها چه کسانی هستند یا رسول الله؟ فرمود:کسانی هستند که بر مردم به سبب آنچه خدا به آنها داده است، حسدمی‌خورند.

این بیماری روحی حادث نمی‌شود مگر از خباثت روح و میل نفس به‌سوی شر. و هـر کـس گرفتار آن شود، اخلاقش فاسد می‌گردد و حسد او را به‌کارهای زشـت و گـنـاه سـوق مـی‌دهـد و صـاحـبـش را به بدترین دردهای روحی‌و بیماریهای جسمی می‌کشد همانگونه که گفته شده:

افسد نفسک بالحسد

و هدمت ادکان الجسد

یعنی: نفس خود را با حسد تباه کردی و پایه‌های بدت را ویران ساختی.
وقتی حسد در میان ملتی پیدا شد، دو دستگی و نفاق و هلاک به آن امت‌روی می‌آورد و چون حسد در یک فرد به وجود آمد، به صاحب آن عذاب‌می‌دهد چون حسود شه در رنج است و برای همین است که امام صادق‌علیه السلام فرمود: حسود، انتظار اطمینان قلب نداشته باشد [۸۴].
و نیز فرمود: حسود بی‌نیز نمی‌شود [۸۵].
و نیز فرمود: حسود همیشه نفس می‌زند و دارای دلی پر غم و اندوهی‌مداوم است و او زیاد حسرت می‌خورد و بدیهای او چند برابر است، اوهمواره غصه می‌خورد اگر چه بدنش سالم باشد و نیز فرمود: حسد ایمان رامی‌خورد، همانگونه که آتش هیزم را می‌خورد [۸۶].

۴ـ تکبر

تکبر حالتی است که به نفس انسان عارض می‌شود و انسان را وادار می‌کندکه در بالا بردن خود و تحقیر دیگران از حد بگذرد و به عبارت روشن‌تر:تکبر بالا بردن نفس خود و خود را برتر از دیگران دیدن است.
این یک بیماری روحی است که از تنگ نظری متکبر حاصل می‌شود و اوذدر خود فضیلتی می‌بیند که در دیگران نیست و او هرگز به نقص خود وکمال دیگران توجه ندارد. این بیماری روحی بسیاری دارد و انسان‌را به کارهای ناپسندی وادار می‌کند مانند ستمگری و اعتنا نکردن به حقوق‌دیگران و کینه و حسد و گردن ننهادن به حق و نپذیرفتن نصیحت و ارشاددیگران و جز اینها از رذائلی که متکبر به ارتکاب آنها مجبور می‌شود و ازمکارم اخلاق دور می‌ماند.
امام صادق علیه السلام در معرفی آن فرموده است: هیچ کس تکبر نمی‌کندمگر به سبب ذلتی که در نفس خود می‌یابد [۸۷].
و نیز فرمود: متکبر انتظار نداشته باشد که او را به نیکویی یاد کنند [۸۸].
و نیز فرمود: جهالتی زیان آورتر از عجب نیست [۸۹].

و نیز فرمود: سرآمد احتیاط تواضع است[۹۰].
و نیز فرمود: سه چیز دشمنی می‌آورد: عجب و نفاق و ظلم[۹۱].

۵ـ خلف وعده

این صفت را کسی دارد که روح او پست است و آن را برای خود مجازمی‌داند و آن یک بیماری روحی است که وقتی انسان به آن مبتلا شد ازاینکه مورد اعتماد مردم باشد محروم می‌گردد و در اجتماع خود برای خودبدبختی را به ارمغان می‌آورد و دوستان و برادران با محبت را از دست‌می‌دهد. این ضرر فردی خلف وعده است و اما در اجتماع، آن یک بیماری‌اجتماعی خطرناکی است که مانع سعادت جامعه و نظم و معاملات وحصول اطمینان میان مردم می‌گردد.
معلوم است که این بیماری مهم وقتی در نفوس آماده به وجود آمد، هیچ‌پزشک و فیلسوفی نمی‌تواند آن را درمان کند و فقط عامل دینی و واعظ‌درونی می‌تواند اثر کند و این نفس پست را بالا ببرد و به سطح انسانی‌برساند. لذا امام صادق علیه السلام از همین طریق مستقیم برای درمان این‌بیماری وارد می‌شود و می‌فرماید:
هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد به وعده خود وفا کند [۹۲]
و نیز می‌فرماید: سه خصلت است که در هر کس باشد او منافق است اگر چه‌روزه بگیرد و نماز بخواند: کسی که وقتی سخن می‌گوید دروغ بگوید و کسی‌که چون وعده می‌دهد تخلف کند و کسی که وقتی امانتی به او داده شدخیانت کند.[۹۳]

۶ـ حرص

حرص عبارت است از مبالغه و اسراف در طلب و بالاتر از آن «شره»است و هر دو بیماریهایی هستند که بر نفس و روح عارض می‌شوند وعامل‌آن غلبه قوه حیوانی بر عقل و مغلوب شدن عقل در برابر آن است وکسی که مبتلا به این بیماری باشد همواره فقیر است و هر قدر بر حرص اوافزوده گردد بر فقر او اضافه می‌شود. چون فقر همان احتیاج است ومبتلایان به حرص و شره همواره محتاجند چون به آنچه به آنهاداده شد قانع‌نیستند و پیوسته نفس آنها در

طلب زیادت است پس آنها همواره فقیرند.گفته شده: بی‌نیازی همان بی‌نیازی نفس است و قناعت گنجی است که‌فانی نمی‌شود.
امام صادق علیه السلام فرمود: بی‌نیازترین بی‌نیاز کسی است که اسیرحرص نباشد [۹۴]

و فرمود :

هر کس به آنچه خدا به او داده قانع باشد او بی‌نیازترین مردم است [۹۵].

و فرمود :

حرص کلید رنج و مرکب زحمت و وادار کننده به افتادن در گناه است وشرعه جامع تمام عیبهاست [۹۶].

و فرمود :

حریص از دو چیز محروم و ملازم دو چیز است. او از قناعت محروم استو بنابراین راحتی ندارد و از راضی شدن (به قضای الهی) محروم است پس‌یقین ندارد [۹۷].

۷ـ مراء و جدال

این دو صفت دو بیماری ناپسند و مهلک است و هر دو ناشی از یک شهوت‌باطنی است که بر نفس عارض می‌شود و بروز آنها به این صورت است که باایراد گرفتن از دیگران در قول یا فعلش، در مقام اعتراض می‌آید ومی‌خواهد به طرف مقابل طعنه بزند و او را تحقیر کند تا با ابزار زیرکی ومعرفت، برتری خود را بر او ثابت کند.
این دو بیماری حداقل این ضرر را دارد که باعث پیدایش بغض و عداوت ونفرت میان دو دوست می‌شود و این عاقبت خوشی ندارد. امام صادق علیه‌السلام با ارشادات و نصایح دینی خود به معالجه آنها پرداخته و فرموده‌است: مؤمن مدارا می‌کند و مراء و ستیز نمی‌کند.[۹۸]
و نیز فرموده است: نادانی در سه چیز است: شدت مراء و ستیز و تکبر وجهل به خدا[۹۹].
و در حدیث دیگری فرموده: هفت نفرند که اعمال خود را فاسد می‌کنند وهفتمین آنها کسی است که همواره با برادر خود ستیز و جدال می‌کند

ومدعی است. [۱۰۰]
در اینجا بحث در این موضوع گسترده را به پایان می‌بریم و اگر می‌خواستیم‌تمام آنچه در این باره از امام صادق علیه السلام وارد شده بیاوریم، این‌رساله مختصر گنجایش آن را نداشت و ما به اختصار بر گزار کردیم و هدف‌ما جز این نبود که فقط برگی از این باغ سر سبز که با تعالیم امام مرشد حکیم‌و مقتدای ناصح ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شکوفاشده به خوانندکان گرامی تقدیم کنیم. صلاوت و سلام خدا بر او و پدران‌طاهرین او باد. طالبین به کتابهای مفصل رجوع کنند.
اکنون که نمونه هایی از طب امام صادق علیه السلام را ذکر کردیم و آنهاهمه قطره‌ای
از علوم و معارف امام بود، در نظر داریم که بعضی از پزشکان عصر امام رامعرفی کنیم چون آنها تاءثیر فراوانی در گسترش علم طب در آن زمان داشتند.طبیعی است که در این قسمت نیز اختصار را رعایت خواهیم‌کرد.

پزشکان عصر امام صادق علیه السلام

بررسی وضع این عصر برای آن نیست که عصر انقراض یک دولت و تاءسیس‌دولت دیگری است و نیز برای آن نیست که پر از حوادث تاریخی و جنگهاو تغییرات سیاسی است، بلکه از آن جهت است که این عصر عصر نهضت‌علمی در جزیره بخصوص در مناطق عراق و آغاز عصر تمدن اسلامی وشکوفایی معارف و علوم عربی از طب و فلسفه و ادب و دیگر فنون است،مسلمانان این علوم را از پیشینیان گرفتند و پس از مرتب سازی و صیقل‌دادن، آن را مانند یک لقمه گوارا به نسلهای بعدی سپردند و این تمدن،شکل عربی جذاب و بیان فصیح دور از نقص خود را داشت و مشتمل برآراء و اندیشه‌های و مطابق با عقل و وجدان و دین و فطرت بود. در آن روزمتفکران عرب و فلاسفه اسلام بذر علوم را در زمین آماده‌ای پاشیدند ومیوه‌های شیرین و گوارایی برای نسلهای بعدی تحویل دادند و حقیقت این‌است که این تمدن، دو تمدن قدیم و جدید را به هم مربوط کرد ودانسته‌های قدیمی بشر را با عصر جدید پیوند داد.

بنابزاین، تعجبی ندارد که این عصر مورد بررسی قرار گیرد و به آن اهمیت‌لازم داده شود، بخصوص اینکه در این عصر امام صادق علیه السلام بذرعلم را در نفوس اصحاب و شاگردانش و دانشمندان و حکمایی که بر اووارد می‌شدند پاشیده بود، بذری که جز دانشمندان عصر جدید حقیقت آن‌را نشناخت و به شناخت آن نرسید آن هم پس از پیشرفت طب و تجربه‌های‌علمی که پس از قرنها صورت گرفت و اینک شرح حال پزشکان آن‌عصر:

۱. جرجیس بن جبرائیل [۱۰۱]

او جرجیس بن جبرائیل گندی شاپوری [۱۰۲] است و در صدر دولت عباسی‌بود و از طب و مداوا و معالجه بیماران آگاهی کامل داشت او مردی فاضل ورئیس مدرسه گندی شاپور بود.

منصور عباسی او را برای مداوای بیماری خود به بغداد خواند و این درحالی بود که پزشکان بغداد از معالجه او عاجز شده بودند و بیماری اومربوط به ناراحتی معده بود. وقتی او وارد بغداد شد و نزد منصور آمدمنصور از او خوشش آمد چون گفتاری شیرین و عقلی وافر داشت و چون‌بیماری خود را با او در میان گذاشت، به منصور اطمینان داد و به سرعت اورا معالجه کرد.

جرجیس مدتی نزد خلیفه ماند، سپس خواست به شهر خودش برگردد،منصور به او اجازه نداد و از وی خوتت که در بغداد بماند و اموال و هدایای‌بسیاری در اختیار او گذاشت. او مجبور شد که در بغداد بماند و بیماران رامعالجه کند. در این مدت که او در پایتخت بود، برای منصور کتابهای‌بسیاری را در طب به عربی ترجمه کرد و نزد خلیفه و مردم مقام بزرگی‌یافت. او در سال ۱۵۲ هجری مریض شد و از خلیفه خوتت که به او اجازه‌دهد که نزد خانواده خود برگردد تا آنها را ببیند و چون مرد در وطن خوددفن شود.

خلیفه به او اجازه بازگشت داد و شاگردش عیسی بن شهلافا جانشین او شدمنصور خادمی را همراه جرجیس فرستاد که اگر در راه مرد، جنازه‌اش راپیش خانواده‌اش ببرد و همانگونه که خودش خواسته در وطنش دفن گرددولی او زنده به شهر خود رسید و شاگردش به عنوان پزشک مخصوص

دربارنزد خلیفه ماند.

۲ـ عیسی بن شهلافا[۱۰۳]

عیسی بن شهلافا گندی شاپوری شاگرد جرجیس بود و همراه استادش به‌بغداد آمده بود و به دستور او پس از استاد، طبیب مخصوص منصور شدولی او به روحانیان مسیحی اذیت می‌کرد و از آنها رشوه می‌گرفت و طبع‌شروری داشت.

وقتی منصور در بعضی از سفرهای خود به نصبین رفت، عیسی به مطران‌این شهر نامه نوشت و او را تهدید کرد و اظهار داشت که اگر خواسته او را برنیاورد چنین و چنان خواهد کرد. خواسته او این بود که برای او چیزهای‌گران قیمت بفرستند، او در نامه خود نوشت: آیا نمی‌دانی که اختیار خلیفه‌در دست من است اگر خواستم او را مریض می‌کنم اگر خواستم او راشفایش می‌دهم.

وقتی مطران این نامه خواند، پیش ربیع وزیر منصور راه‌یافت و ماجرا را به او گفت و نامه را به او نشان داد. ربیع این نامه را به عرض‌خلیفه رسانید و حقیقت امر را به او گفت. پس منصور دستور داد که عیسی‌را تاءدیب کنند و تمام اموال او را بگیرند و او را با بدترین صورت تبعید کنندو این نتیجه کارهای بد او بود.

۳ـ ابن بطریق[۱۰۴]

بعضی‌ها او را از جهت تخفیف «بطریق» می‌گویند. او نیز در عصرمنصور پزشک بود و منصور به او دستور داده بود که بسیاری از کتابهای‌پیشینیان را به عربی ترجمه کند و او مترجم خوبی بود ولی به پایه حنین که‌پس از او آمد نمی‌رسید و اطباء و حکما به ترجمه حنین اعتماد می‌کردند.شرح حال حنین در کتاب معجم الادباء الاطباء آمده است.

۴ـ فراست بن شحناثا[۱۰۵]

او پزشک یهودی فاضل کاملی بود و در عصر متقدمی می‌زیست. او ازشاگردان پزشک معروف «تیاذق» طبیب مخصوص حجاج بن یوسف‌ثقفی بود و استادش او را بر سایر شاگردانش ترجیح می‌داد و در سن جوانی‌در خدمت حجاج بود. وقتی بزرگ و پیر شد در خدمت عیسی بن

موسی‌عباسی ولیعهد منصور قرار گرفت. و عیسی در تمام کارها با او مشورت‌می‌کرد و عقل و درایت او مورد توجه عیسی بود و عیسی پس از مرگ او هروقت کاری پیش می‌آمد که فرات قبلا به عیسی تذکر داده بود، او را یادمی‌کرد و می‌گفت: مصاحب خوبی بودی ای ابو فرات! گویا امروز ما رامی‌دیدی.

۵ـ موسی بن اسرائیل کوفی [۱۰۶]

او پزشکی از کوفه بود و در سال ۱۲۹ متولد شد و در سال ۲۲۲ از دنیارفت.
در اواخر عمرش ابو اسحاق ابراهیم بن مهدی را خدمت کرد و نزد او مقام‌یافت و او در میان پزشکان معروف بود. او در مقایسه با پزشکان معاصرخود علم اندکی داشت ولی به جهت صفاتی که داشت مجلس او جالب‌بود او هم فصیح بود و هم به علم نجوم وارد بود و از تاریخ و اشعار آگاهی‌داشت. ابو اسحق ابراهیم به خاطر همین صفات او را تحمل می‌کرد و نیز اوحسن معاشرت داشت و از ملازمان ملوک بود.
او در جوانی در خدمت عیسی بن موسی عباسی و همراه با پزشک یهودی‌فرات بن شحناثا در این دربار خدمت می‌کرد و او از فرات حکایتهای زیادی‌در باره مشورتهای عیسی با او و ارشادات او به آراء صائبین نقل می‌کند.
موسی می‌گوید [۱۰۷] هنگامی که منصور عباسی، عیسی بن موسی را برای‌جنگ با محمد عبدالله علوی گماشت و پرچم را به او داد، به فرات گفت:در باره این پرچم چه می‌گویی؟ فرات گفت: می‌گویم که این پرچم عداوت‌میان تو و خاندان تو تا روز قیامت است و نظر من این است که خانواده‌ات رااز کوفه به یک شهر دیگری ببری، چون مردم کوفه شیعیان کسانی هستند که‌تو با آنها می‌جنگی پس اگر شکست خوردی، آن گروه از خاندان تو که درکوفه هستند، باقی نخواهند ماند و اگر هر کسی را که به سوی آنها می‌رودبکشی این بر کینه آنها نسبت به تو می‌افزاید و اگر در زندگی خود از آنها درامان باشی، نسل تو بعد از تو از آنها در امان نخواهند بود.
عیسی گفت: وای‌بر تو! امیرالمؤمنین از کوفه دور نخواهد شد، پس چرا خانواده خود را ازآنجا منتقل کنم در حالی که در خانه او هستند؟ پس گفت:

بستگی به کار تودارد، اگر در جنگ پیروز شدی خلیفه در کوفه می‌ماند و اگر شکست‌خوردی در کوفه نخواهد مانند و از آنجا فرار خواهد کرد و حرم خود را درآنجا رها خواهد کرد تا چه رسد به حرم تو!

موسای پزشک می‌گوید: عیسی خواست خانواده خود را از کوفه منتقل کندو منصور اجازه نداد. وقتی عیسی در جنگ پیروز شد و به کوفه بازگشت وابراهیم بن عبدالله را کشت، منصور به بغداد بازگشت و پزشک عیسی به اوگفت: به بغداد برگردد، او از منصور اجازه خواست، منصور به او اطلاع‌دادکه نمی‌تواند چنین کند و او باید در کوفه بماند، عیسی این جریان را به‌فرات خبر داد فرات گفت: اینکه منصور تو را والی کوفه کرده، این نوعی‌پیمان شکنی است چون اگر می‌خواست در حق تو به وظیفه خود عمل کندتو را والی خراسان می‌کرد که شهر دوستان توست و اینکه تو را در کوفه درشهر دشمنانت قرار داده است و تو محمد بن عبدالله را کشته‌ای، اومی‌خواهد تو را و فرزندانت را به کشتن دهد. محال است که تو را والی خراسان‌کند پس از او بخواه که تو را والی جزیرتین یا شام کند، پس به هر کدام از این‌ولایت که خواستی برو و ساکن باش.

موسای طبیب گفت: عیسی از ولایت عهدی استعفا داد و از منصورخواست که جای او را عوض کند منصور به او گفت کوفه دارالخلافه است ونباید از خلیفه یا ولی عهد او خالی بماند و به او وعده داد که یک سال دربغداد و یک سال در کوفه بماند و هر گاه که او به کوفه رفت عیسی دربغدادبماند...

فرات در خلافت منصور از دنیا رفت و چون مهدی از عیسی خواست که‌خودش را از ولایت عهدی خلع کند و امر را به هادی واگذار نماید، گفت:خدا تو را بکشد ای فرات چقدر راءی تو صواب بود گویا تو شاهد کارهای‌امروز ما بودی.

موسی گفت: وقتی آنچه را که ابوالسرایا به منازل عباسی‌ها در کوفه کرددیدم، همان سخن را که عیسی به فرات گفته بود گفتم.

۶ـ خصیب پزشک[۱۰۸]

خصیب پزشکی نصرانی و اهل بصره بود و در آنجا سکونت داشت. ابن

ابی‌الاصیبعه او را از جمله پزشکان عصر اول بنی العباس می‌داند. او در طب‌وارد بود و خوب معالجه می‌کرد.
محمد بن سلام جمحی حکایت می‌کند که حکم بن محمد بن قنبر مازنی‌شاعر در بصره مریض شد خصیب را برای معالجه او آوردند، چنین سرود:

و لقد قلت لاهلی

اذاتونی بخصیب

لیس و الله خصیب

للذی بی‌بطبیب

انما یعرف دائی

من به مثل الذی بی

یعنی: هنگامی که خانواده‌ام خصیب را آوردند، گفتم: به خدا سوگندخصیب نمی‌تواند طبیب من باشد، همانا درد مرا کسی می‌داند که مانند من‌باشد.
و نیز محمد بن سلام می‌گوید: خصیب، نصرانی وارسته‌ای بود. محمد بن‌ابی العباس سفاح در بصره شربت دوایی خورد و از آن مریض شد و به‌بغداد منتقل گردید و در آنجا مرد، خصیب را متهم کردند و به زندان‌انداختند و در زندان مرد.

۷ـ ابن اللجاج

قفطی می‌گوید: او پزشکی بود که در زمان منصور عباسی زندگی می‌کرد وچون منصور به سفر حج رفت در همان سفری که در آن در گذشت ابن‌اللجاج همراه او بود.
ابن ابی الاصیبعه می‌گوید: یوسف بن ابراهیم گفت: اسماعیل بن ابی سهل‌بن نو بخت به من گفت: پدرش ابو سهل به او گفته که وقتی منصورمی‌خوابید، شراب می‌خورد روزی ابن اللجاج که نبیذ خورده بود و نبیذ دراو اثر کرده بود، از ابو سهل پرسید که از نظر از نجوم از عمر منصور چقدرمانده است؟ اسماعیل گفت: این سخن بر پدرم گران آمد و نبیذ را

قطع کردو تصمیم گرفت که با او هم مجلس نشود و سه روز از او دوری کرد سپس باهم صلح کردند و چون بر مجلس نبیذ نشستند ابن اللجاج به ابو سهل گـفت:از علم تو پرسیدم و تو بخل ورزیدی و با من قهر کردی ولی من از علم خـودم‌بخل نمی‌کنم پس بشنو که منصور در بدنش حرارتی دارد و هر چه سن اوبـیشتر می‌شود، یبوست او هم بیشتر می‌شود و او سرش را در حیره تراشیدو بـه جـای آن غـالـیه[۱۰۹] گذاشت و او وقتی که در حجاز بود به استعمال غالیه‌مداومت داشت و حرف مرا در ترک آن قبول نکرد، گمان نمی‌کنم که او به((فید)) برسد مگر اینکه از یبوست در مغز او مرضی عارض شود که نه‌من و نه هیچ پزشکی نمی‌تواند آن را معالجه کند. پس او اگر هم به((فید)) برسد در حالت بیماری خواهد رسید و او زنده به مکه نخواهدرسید.

اسـمـاعـیـل مـی‌گـویـد: پـدرم به من گفت: به خدا سوگند که منصور به ((فید))نرسید مگر اینکه مریض شد و به مکه نرسید مگر اینکه او مرده بود و در((بئر المجنون)) دفن شد.